



باستان شناسی غرب ایران

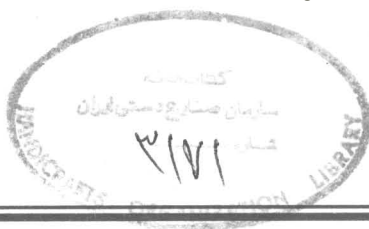
زیر نظر
فرانک هول

نویسندگان:

فرانک هول، گرگوری ا. جانسون،
هنری ت. رایست، جان ر. آلدن،
رابرت شاخت، رابرت هنریکسون،
لوییس د. لوین، رابرت جی. ونکه



ترجمه زهرا باستی



باستانشناسی غرب ایران

زیر نظر
فرانک هول

نویسندگان

فرانک هول، گرگوری ا. جانسون، هنری ت. رایت، جان ر. آلدن،
رابرت شاخت، رابرت هنریکسون، لویس د. لوین، رابرت جی. ونکه

باستانشناسی غرب ایران



01BF000000003171

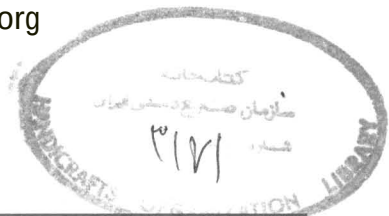
کتابخانه و مرکز اسناد صنایع دستی

تهران

۱۳۸۶



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)



باستان‌شناسی ۱۵

Hole, Frank

هول، فرانک

باستان‌شناسی غرب ایران / فرانک هول؛ ترجمه زهرا باستی. — تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)؛ ۱۳۸۱.

بیست، ۶۳۴ ص.: مصور، جدول، نمودار. — («سمت»؛ ۵۸۶: باستان‌شناسی؛ ۱۵)

ISBN 978-964-459-620-9

بها: ۵۲۰۰۰ ریال.

The Archaeology of Western Iran.

ص.ع. به انگلیسی:

کتابنامه: ص. ۵۸۷ - ۶۱۲.

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۱، چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۶.

۱. ایران - باستان‌شناسی. ۲. ایران - حفاریها (باستان‌شناسی). الف. باستی، زهرا،

مترجم. ب. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). ج. عنوان.

DS ۶۱ / ۵۹۲

۹۳۵

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)



The Archaeology of Western Iran; Edited by Frank Hole; Washington D.C.:Smith Sonian Institution Press, 1987.

باستان‌شناسی غرب ایران

ترجمه زهرا باستی

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۱

چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۶

تعداد: ۱۰۰۰

حروفچینی: سمت

لیتوگرافی: پارسا

چاپ و صحافی: نشر ذره

قیمت: ۵۲۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

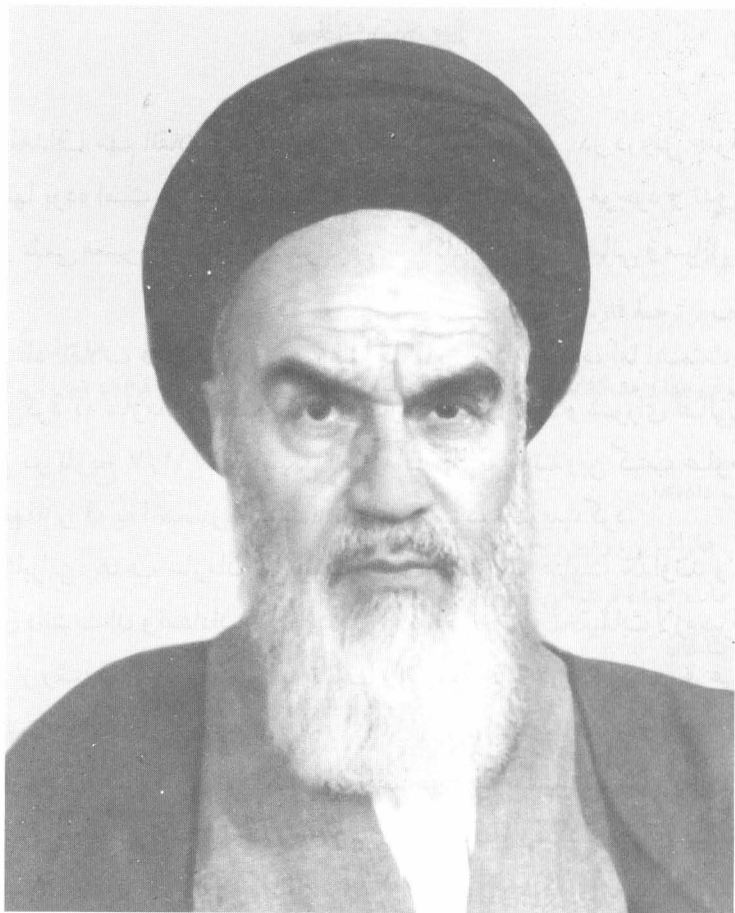
آدرس ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)، روبروی پمپ گاز، کدپستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲-۴۴۲۴۶۲۵۰.

www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه و جز اینها برای «سمت» محفوظ است (نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شرق یک جایی است که خزائنش بیشتر از همه جا، متفکرینش بیشتر از همه جا بوده... تمدن از شرق به غرب رفته است.

صحیفه نور؛ ج ۱۱، ص ۱۹۳

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنای و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هر کدام از رشته های علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن، باید بتدریج و پس از انتقادات و یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند.

کتاب حاضر برای دانشجویان رشته باستان شناسی در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد به عنوان یکی از منابع اصلی دروس مربوط به ادوار پیش از تاریخ و تاریخی ایران تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر علاقه مندان به مطالعات ایران شناسی نیز از آن بهره مند شوند.

از استادان و صاحب نظران ارجمند تقاضا می شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه مترجم
۵	پیشگفتار مؤلف
۱۹	مقدمه مؤلف بر ترجمه فارسی
۲۵	فصل ۱: موضوعها و مشکلات باستان‌شناسی ایران
۲۵	مقدمه
۲۸	کیفیت داده‌ها
۳۴	عوامل جغرافیایی، زمین‌ریختی و اقلیمی
۳۸	موضوعات عمده فرهنگی - تاریخی
۴۳	برای آیندگان
۵۰	فصل ۲: باستان‌شناسی دوره روستانشینی
۵۰	مقدمه
۵۳	دوره روستانشینی آغازین
	دوره‌های روستانشینی جدیدتر: دوره روستانشینی قدیم، دوره روستانشینی میانه، دوره
۵۶	روستانشینی جدید
۵۹	پیشینه زندگی یکجانشینی
۶۳	دهلران
۶۵	دوره روستانشینی آغازین: فازهای بزم‌رده، علی‌کش، محمدجعفر، سفید و سرخ
۶۸	دوره روستانشینی قدیم: فازهای انتقالی چغامامی، سبز و خزینه
۷۱	دوره روستانشینی میانه: فازهای مهمه، بیات و فرخ

۷۳	دوره روستانشینی جدید: شوش A و شوش A پایانی / سرگراب
۷۴	تاریخچه استقرار
۷۸	دشت شوشان
۸۱	دوره روستانشینی آغازین: نوسنگی
۸۲	دوره روستانشینی قدیم: فاز جعفرآباد
۸۴	دوره روستانشینی میانه: فاز چغامیش
۸۶	دوره روستانشینی جدید: شوش A و شوش A پایانی
۸۹	استقرار در دوره روستانشینی جدید
۹۳	کوههای کردستان و لرستان
۹۴	دوره روستانشینی میانه تا جدید
۹۷	آذربایجان
۹۷	دوره روستانشینی آغازین: دوره حاجی فیروز
۱۰۰	دوره روستانشینی میانه: دوره دالما
۱۰۱	دوره روستانشینی جدید: دوره پیزدلی
۱۰۳	منطقه ماهیدشت در زاگرس مرکزی
۱۰۳	دوره روستانشینی آغازین: نوسنگی
۱۰۶	دوره روستانشینی قدیم
۱۰۸	دوره‌های روستانشینی میانه و جدید: «دوره‌های» دالما و عیید
۱۱۰	منطقه کنگاور در زاگرس مرکزی
۱۱۱	دوره روستانشینی آغازین: نوسنگی
۱۱۳	دوره روستانشینی قدیم: فازهای شهن‌آباد و دالما
۱۱۴	دوره روستانشینی میانه: فازهای سه‌گابی و طاهرآباد
۱۱۵	دوره روستانشینی جدید: فاز حسین‌آباد
۱۱۷	منطقه خرم‌آباد در زاگرس مرکزی
۱۱۸	دوره روستانشینی قدیم
۱۱۹	دوره روستانشینی جدیدتر

صفحه	عنوان
۱۲۱	دشتهای میانکوهی زاگرس جنوبی- فارس
۱۲۲	دوره روستانشینی آغازین
۱۲۶	دوره روستانشینی میانه تا جدید
۱۲۹	ایذه
۱۳۰	دوره روستانشینی آغازین
۱۳۱	دوره های روستانشینی قدیم تا جدید
۱۳۱	دشت گل و ایوه
۱۳۲	خانه میرزا و شهرکرد
۱۳۳	یادداشتها
۱۵۷	فصل ۳: زیستگاه و جامعه در دوره روستانشینی
۱۵۷	مقدمه
۱۶۱	دگرگونی و تغییر در زیستگاه
۱۶۵	دوره روستانشینی آغازین
۱۶۹	دوره روستانشینی قدیم
۱۷۱	دوره روستانشینی میانه
۱۷۴	دوره روستانشینی جدید
۱۷۷	تخصص، جایگاه اجتماعی و سلسله مراتب
۱۷۸	تخصص
۱۸۳	جایگاه اجتماعی
۱۸۶	سلسله مراتب
۱۹۱	سازمان دشت شوشان در دوره جدید
۱۹۲	زیستگاه و ارتباط متقابل
۱۹۸	ماهیت مرکزیت
۲۰۷	مفاهیم نظام مندی
۲۱۷	فصل ۴: سازمان متغیر دستگاه اداری اوروک در دشت شوشان
۲۱۷	مقدمه

۲۱۹	اوروک قدیم
۲۱۹	توزیع رتبه‌ای-اندازه‌ای
۲۲۴	تعیین نواحی تحت مدیریت
۲۲۵	دامنه کنترل
۲۲۸	اندازه پایه واحد اداری
۲۳۰	سازمان اداری
۲۳۱	آزمونهای مفاهیم سازمانی
۲۳۹	اوروک میانه
۲۴۰	محدودیت‌های مکانی در کنترل اداری
۲۴۵	تعیین بخشهای اداری و دامنه‌های کنترل
۲۵۰	آزمونهای مفاهیم سازمانی
۲۵۸	فرایندهای شکل‌گیری حکومت اوروک
۲۶۴	اوروک جدید
۲۶۴	فروپاشی اوروک جدید
۲۶۸	«روابط خارجی» شوشان
۲۷۱	نتیجه‌گیری
۲۷۳	سیاسگذاری
۲۸۵	فصل ۵: پسرکانه‌های شوشان در دوران شکل‌گیری حکومت‌های نخستین
۲۸۵	مقدمه
۲۹۰	نیمه دوم هزاره پنجم: زوال پسرکانه‌ها
۲۹۵	نیمه اول هزاره چهارم: یکپارچگی و رشد محلی
۲۹۹	ربع سوم هزاره چهارم: فروپاشی منطقه‌ای
۳۰۱	پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم: رویارویی مناطق
۳۰۷	نتیجه‌گیری
۳۰۹	یادداشتها

عنوان

صفحه

۳۱۶	جان ر. آلدن	فصل ۶: دوره شوش III
۳۱۶		مقدمه
۳۱۸		حفاریهای شوش III
۳۲۱		زیستگاه شوش III در دشت شوشان
۳۲۳		تفسیرها: دشت شوشان
۳۲۵		بافت ژئوپلیتیک دوره شوش III
۳۳۱		یادداشتها
۳۴۰	رابرت شاخت	فصل ۷: فرهنگهای تاریخی اولیه
۳۴۰		مقدمه
۳۴۱		چکیده‌ای از بررسیها و حفاریهای منطقه‌ای
۳۴۲		منطقه زاگرس مرکزی
۳۴۵		جلگه دشتهای پست
۳۴۶		منطقه مرو دشت در فارس
۳۴۶		چکیده
۳۴۷		تاریخچه زیستگاه
۳۴۷		الگوی گرانشی
۳۴۸		الگوی رتبه‌ای-اندازه‌ای
۳۴۹		عیلام قدیم I / شوش IV (حدود ۲۷۰۰-۲۲۰۰ ق.م.)
۳۵۶		شوش V: شیماشکی (حدود ۲۲۰۰-۲۰۰۰ ق.م.)
۳۵۹		عیلام قدیم III (حدود ۲۰۰۰-۱۴۷۵ ق.م.)
۳۶۷		عیلام میانه I (حدود ۱۴۷۵-۱۳۰۰ ق.م.)
۳۷۳		عیلام میانه II (۱۳۰۰-۱۰۰۰ ق.م.)
۳۷۹		نتیجه‌گیری
۳۸۲		پیوست
۳۸۲		گاهنگاری
۳۸۵		لایه‌نگاری تطبیقی

عنوان

صفحه

۳۸۸	سپاسگزاریه‌ها
۳۸۹	یادداشت‌ها
۴۰۵	فصل ۸: گودین III و گاه‌نگاری غرب مرکز ایران در حدود ۲۶۰۰-۱۴۰۰ ق.م. رابرت هنریکسون
۴۰۵	مقدمه
۴۱۰	گودین ۶: III
۴۱۶	گودین ۵: III
۴۱۸	گودین ۴: III
۴۲۱	گودین ۳: III
۴۲۱	گودین ۲: III
۴۲۵	دورهٔ پس از ۲: III
۴۲۸	گودین ۱: III
۴۲۹	مواد لایه‌نگاری نشدهٔ جدید
۴۲۹	نتیجه‌گیری
۴۲۹	سپاسگزاریه‌ها
۴۳۰	یادداشت‌ها
۴۴۸	فصل ۹: عصر آهن
۴۴۸	مقدمه
۴۵۰	چهارچوب تاریخی
۴۵۰	دورهٔ آشورنو
۴۵۵	دورهٔ ماد
۴۵۷	دورهٔ هخامنشیان
۴۵۸	مدارک باستان‌شناختی
۴۵۹	آذربایجان و کردستان
۴۶۳	جادهٔ خراسان و لرستان
۴۶۷	خوزستان

۴۶۸	فارس
۴۶۹	گاه‌نگاری نسبی و مطلق
۴۶۹	عصر آهن جدید I
۴۷۰	آهن II
۴۷۲	آهن III
۴۷۶	آهن IV
۴۷۸	داده‌های توزیعی
۴۸۰	آهن I
۴۸۱	آهن II
۴۸۳	آهن III
۴۸۶	آهن IV
۴۸۶	نتیجه‌گیری
۴۸۹	سپاسگزارها
۴۸۹	یادداشتها
۴۹۷	فصل ۱۰: غرب ایران در دوره پارت - ساسانی: تغییر شاهنشاهی
۴۹۷	مقدمه
۴۹۹	تاریخ فرهنگ پارت و ساسانی
۵۰۱	بافت زیست‌بومی
۵۰۳	الگوهای زیستگاهی پارت - ساسانی در شمال خوزستان
۵۱۱	زیستگاههای پارت و ساسانی در دشت دهلران
۵۱۴	رشد جمعیت و تغییر فرهنگی
۵۱۶	کشت آبی و چرخه‌های شاهنشاهی
۵۱۸	نهادهای اداری پارت - ساسانی
۵۲۶	پیوند اقتصادی بلندپها و دشت در دوران پارت و ساسانی
۵۲۷	رویکردهای روش‌شناختی در بررسی داده‌های باستان‌شناختی دوره‌های پارت و ساسانی
۵۳۰	دگرگونی سبکی

۵۳۱	دگرگونی کارکردی
۵۳۵	آزمایش مجموعه‌های سطحی شوشان برای مطالعات کاربردی و زمانی
۵۴۰	دگرگونی سبکی اوروک
۵۴۲	گوناگونی کاربردی اوروک
۵۴۹	چکیده‌ای از تحلیلهای مقیاس‌بندی چندبعدی (MDS)
۵۵۰	پارته‌ها و ساسانیان در چشم‌انداز تکاملی
۵۶۳	فصل ۱۱: نه‌هزار سال تغییر اجتماعی در غرب ایران
۵۶۳	دورهٔ روستانشینی
۵۷۲	دورهٔ اوروک
۵۷۶	دورهٔ آغاز عیلامی
۵۷۹	آکدیه‌ها و پس از آن
۵۸۷	ارجاعات
۶۱۳	منابع مقدمهٔ مؤلف بر ترجمهٔ فارسی
۶۲۲	دربارهٔ نویسندگان
۶۲۴	نمایه

فهرست شکلها

عنوان

صفحه

۲۴	شکل ۱. خاور نزدیک
۱۴۳	شکل ۲. مکانهای چهار منطقه اصلی در غرب ایران
۱۴۴	شکل ۳. شهرهای غرب ایران
۱۴۵	شکل ۴. گزیده‌ای از محوطه‌های باستانی مهم دوره روستانشینی در خاور نزدیک
۱۴۶	شکل ۵. گزیده‌ای از محوطه‌های باستانی اولیه در غرب ایران و عراق
۱۴۷	شکل ۶. جلگه پست غرب ایران
۱۴۸	شکل ۷. توزیع محوطه‌های باستانی در دشت دهلران در هر فاز
۱۴۹	شکل ۸. توزیع محوطه‌های باستانی در دشت دهلران در هر فاز
۱۵۰	شکل ۹. توزیع محوطه‌های باستانی در دشت شوشان در هر فاز
۱۵۱	شکل ۱۰. توزیع محوطه‌های باستانی در دشت شوشان در هر فاز
۱۵۲	شکل ۱۱. منطقه آذربایجان پیرامون دریاچه ارومیه
۱۵۲	شکل ۱۲. ناحیه زاگرس مرکزی
۱۵۳	شکل ۱۳. دشتهای میان‌کوهی آبریز کرخه
۱۵۴	شکل ۱۴. توزیع محوطه‌های باستانی در ماهیدشت در هر دوره
۱۵۵	شکل ۱۵. منطقه مرودشت در منطقه جنوب زاگرس در فارس
۱۵۶	شکل ۱۶. توزیع محوطه‌های باستانی در حوضچه رود کر در هر فاز
	شکل ۱۷. نمودار درختی وضعیت تغییرات پدید آمده در استقرار محوطه‌های باستانی دوره روستانشینی جدید
۲۱۶	
۲۷۸	شکل ۱۸. مکان ناحیه تحت بررسی شوشان
۲۷۸	شکل ۱۹. نظام زیستگاهی اوروک قدیم

- شکل ۲۰. اوروک قدیم: تعیین نظام زیستگاهی تحت نظارت اداری (توزیعهای رتبه‌ای-
اندازه‌ای) ۲۷۹
- شکل ۲۱. توزیعهای رتبه‌ای- اندازه‌ای اوروک قدیم: بخشهای تحت نظارت اداری و ناحیه
حاشیه‌ای ۲۷۹
- شکل ۲۲. اوروک قدیم. بسامدهای مشاهده شده و پیش‌بینی شدهٔ ابوفندوه- نوع کوزه‌های
بی‌گردن لبه برگشته در روستاها ۲۸۰
- شکل ۲۳. نظام زیستگاهی اوروک میانه ۲۸۰
- شکل ۲۴. تراکم زیستگاهی در مناطق پیرامونی شوش و چغامیش ۲۸۱
- شکل ۲۵. اوروک میانه: تعیین نظام زیستگاهی با نظارت اداری (توزیعهای رتبه‌ای-
اندازه‌ای) ۲۸۱
- شکل ۲۶. توزیعهای رتبه‌ای- اندازه‌ای اوروک میانه: بخشهای اداری ۲۸۲
- شکل ۲۷. نظام جدول چهارخانه‌ای برای تحلیل تقاضای مرکز در دورهٔ اوروک میانه و تولید
مازاد بالقوهٔ شهرها ۲۸۲
- شکل ۲۸. فرایندهای مؤثر بر تشکیل حکومت اوروک ۲۸۳
- شکل ۲۹. الگوی زیستگاهی اوروک جدید ۲۸۴
- شکل ۳۰. منطقهٔ اداری مورد مناقشه در اوروک جدید و الگوی متروک شدن زیستگاهها ۲۸۴
- شکل ۳۱. جنوب غرب ایران و نواحی پیرامون آن که مکانهای دشتهای شوشان، دهلران،
هلیلان، ایزه و رامهرمز را نشان می‌دهد. ۳۱۲
- شکل ۳۲. الگوهای زیستگاهی ناحیهٔ پست حاشیه‌ای در اواخر هزارهٔ پنجم ۳۱۳
- شکل ۳۳. الگوهای زیستگاهی ناحیهٔ مرتفع حاشیه‌ای در اواخر هزارهٔ پنجم ۳۱۳
- شکل ۳۴. الگوهای زیستگاهی ناحیهٔ پست حاشیه‌ای در اوایل هزارهٔ چهارم ۳۱۴
- شکل ۳۵. الگوهای زیستگاهی ناحیهٔ مرتفع حاشیه‌ای در اوایل هزارهٔ چهارم ۳۱۴
- شکل ۳۶. الگوهای زیستگاهی ناحیهٔ مرتفع حاشیه‌ای در پایان هزارهٔ چهارم ۳۱۵
- شکل ۳۷. الگوهای زیستگاهی ناحیهٔ پست حاشیه‌ای در پایان هزارهٔ چهارم ۳۱۵
- شکل ۳۸. خاورمیانه در دورهٔ شوش III ۳۳۴
- شکل ۳۹. گاهنگاری باستان‌شناختی اواخر هزارهٔ چهارم و اوایل هزارهٔ سوم ق.م. در جنوب
غرب ایران ۳۳۴

- شکل ۴۰. مساحت تخمینی زیستگاه شوش III در شوش ۳۳۵
- شکل ۴۱. محوطه‌های باستانی در دشت شوشان با سفالهای یافت شده در سطح از دوره شوش III ۳۳۵
- شکل ۴۲. سفال و یافته‌های کوچک از مجموعه دانشگاه میثیگان و بررسی سال ۱۹۷۷ نویسنده ۳۳۶
- شکل ۴۳. محوطه‌های باستانی KS-۳۰۸، KS-۴۹، و KS-۴۶۹، که در بررسی سال ۱۹۷۷ نویسنده به روش خاصی اشیاء آن گردآوری شده است. ۳۳۹
- شکل ۴۴. غرب ایران ۳۹۵
- شکل ۴۵. مساحت‌های استقرار یافته در هر دوره در منطقه مرو دشت فارس، شوشان در جلگه دشتهای پست خوزستان، و در منطقه کرمانشاه در زاگرس مرکزی ۳۹۶
- شکل ۴۶. نمودار رتبه‌ای-اندازه‌ای شوش IV (عیلام قدیم I) ۳۹۶
- شکل ۴۷. دشت شوشان در شوش IV (عیلام قدیم I) ۳۹۷
- شکل ۴۸. نمودار رتبه‌ای-اندازه‌ای شوش V (عیلام قدیم II) ۳۹۸
- شکل ۴۹. نمودار رتبه‌ای-اندازه‌ای سوکالماخ (عیلام قدیم III) ۳۹۸
- شکل ۵۰. دشت شوشان در شوش V (عیلام قدیم II) ۳۹۹
- شکل ۵۱. دشت شوشان در دوره سوکالماخ (عیلام قدیم III) ۴۰۰
- شکل ۵۲. نمودار رتبه‌ای-اندازه‌ای کفتری ۴۰۱
- شکل ۵۳. نمودار رتبه‌ای-اندازه‌ای عیلام میانه I (فاز هفت‌تپه) ۴۰۱
- شکل ۵۴. دشت شوشان در عیلام میانه I (فاز هفت‌تپه) ۴۰۲
- شکل ۵۵. نمودار رتبه‌ای-اندازه‌ای عیلام میانه II (فاز چغازنبیل) ۴۰۳
- شکل ۵۶. دشت شوشان در عیلام میانه II (فاز چغازنبیل) ۴۰۴
- شکل ۵۷. محوطه‌های باستانی مرکز غرب ایران حدود ۲۶۰۰-۱۴۰۰ ق.م. ۴۳۵
- شکل ۵۸. سفال گودین III:۶ ۴۳۶
- شکل ۵۹. سفال گودین III:۵ ۴۳۸
- شکل ۶۰. سفال گودین III:۴ ۴۴۰
- شکل ۶۱. سفال گودین III:۲ ۴۴۲

- شکل ۶۲. سفال پس از III:۲ ۴۴۴
- شکل ۶۳. سفال گودین III:۱ ۴۴۵
- شکل ۶۴. گاهنگاری مرکز غرب ایران حدود ۲۶۰۰-۱۴۰۰ ق.م. ۴۴۶
- شکل ۶۵. بسامدهای گروههای اصلی ظروف گودین III در گودین تپه ۴۴۷
- شکل ۶۶. زاگرس در دوره آشور نو ۴۹۱
- شکل ۶۷. سفالهای مشابه از محوطه‌های آهن III در آذربایجان و کردستان ۴۹۲
- شکل ۶۸. گاهنگاری نسبی محوطه‌های باستانی غرب ایران در هزاره نخست ق.م. ۴۹۲
- شکل ۶۹. سفالهای مشابه از محوطه‌های آهن III/II در غرب ایران ۴۹۲
- شکل ۷۰. توزیع محوطه‌های آهن I در غرب ایران ۴۹۳
- شکل ۷۱. توزیع محوطه‌های آهن II در غرب ایران ۴۹۴
- شکل ۷۲. توزیع محوطه‌های آهن III در غرب ایران ۴۹۵
- شکل ۷۳. توزیع سفالهای منقوش دوره آهن IV در غرب ایران ۴۹۶
- شکل ۷۴. الگوی زیستگاهی هخامنشیان در دشت شوشان ۵۵۵
- شکل ۷۵. الگوی زیستگاهی سلوکی- پارتی در دشت شوشان ۵۵۵
- شکل ۷۶. الگوی زیستگاهی الیمایی در دشت شوشان ۵۵۶
- شکل ۷۷. الگوی زیستگاهی پایان دوره پارتی در دشت شوشان ۵۵۶
- شکل ۷۸. الگوی زیستگاهی آغاز دوره ساسانی در دشت شوشان ۵۵۷
- شکل ۷۹. الگوی زیستگاهی پایان دوره ساسانی در دشت شوشان ۵۵۷
- شکل ۸۰. نمودارهای رتبه‌ای- اندازه‌ای زیستگاههای سلوکی- پارتی و الیمایی در دشت شوشان ۵۵۸
- شکل ۸۱. نمودارهای رتبه‌ای- اندازه‌ای زیستگاههای پایان پارتی و آغاز ساسانی در دشت شوشان ۵۵۸
- شکل ۸۲. نمودارهای رتبه‌ای- اندازه‌ای زیستگاههای پایان ساسانی و آغاز اسلامی در دشت شوشان ۵۵۸
- شکل ۸۳. مقیاس بندی چندبعدی تورسکا در ۲۵ محوطه اوروک قدیم ... ۵۵۹
- شکل ۸۴. مقیاس بندی چندبعدی تورسکا در ۳۹ محوطه اوروک میانه ... ۵۵۹

- شکل ۸۵. مقیاس بندی چندبعدی تورسکا در ۱۲ محوطه اوروک جدید ... ۵۶۰
- شکل ۸۶. مقیاس بندی چندبعدی تورسکا در ۳۳ محوطه الیمایی ... ۵۶۰
- شکل ۸۷. مقیاس بندی چندبعدی تورسکا در ۳۷ محوطه اوروک قدیم ... ۵۶۱
- شکل ۸۸. مقیاس بندی چندبعدی تورسکا در ۲۶ محوطه اوروک میانه ... ۵۶۱
- شکل ۸۹. مقیاس بندی چندبعدی تورسکا در ۱۲ محوطه اوروک جدید ... ۵۶۲
- شکل ۹۰. مقیاس بندی چندبعدی تورسکا در ۳۷ محوطه الیمایی ... ۵۶۲

فهرست جدولها

صفحه	عنوان
۲۲	جدول ۱. طرح گاهنگاریهای باستان‌شناختی برای مناطق برگزیده خاور نزدیک
۱۳۴	جدول ۲. گاهنگاری نسبی مناطق در دوره روستانشینی
۱۳۶	جدول ۳. تاریخگذاریهای رادیوکربن متناسب به دوره روستانشینی
۱۳۹	جدول ۴. لایه‌های حفاری شده و شمار کلی محوطه‌های باستانی در هر فاز دهلران
۱۴۰	جدول ۵. تغییرات در وضعیت محوطه‌های باستانی در دوره‌های روستانشینی جدیدتر در دشت دهلران
۱۴۰	جدول ۶. پیشینه استقرار در محوطه‌های باستانی دشت دهلران
۱۴۱	جدول ۷. گاهنگاری لایه‌ها در محوطه‌های حفاری شده دشت شوشان
۱۴۱	جدول ۸. تغییرات لایه‌های محوطه‌های باستانی در دوره شوش در شوشان
۱۴۲	جدول ۹. میانگین اندازه محوطه‌های باستانی قابل اندازه‌گیری دوره روستانشینی جدید در شوشان در یک یا چند دوره فرعی، با مقیاس هکتار
۱۴۲	جدول ۱۰. نسبت محوطه‌های هر منطقه از دشت شوشان در دوران روستانشینی و اوروک
۲۱۱	جدول ۱۱. مساحت (به کیلومتر مربع) هر روستا در چند دره برگزیده ایران و عراق
۲۱۲	جدول ۱۲. چکیده ارقام و تراکم محوطه‌های دوران روستانشینی
۲۱۴	جدول ۱۳. چکیده‌ای از نحوه تدفینهای دوره روستانشینی
۲۱۶	جدول ۱۴. بزرگترین محوطه‌های دوره روستانشینی میانه/ جدید
۲۷۴	جدول ۱۵. تراکم کاسه لبه‌واریکه (BRB) در نمونه‌های به دست آمده از حفاری روستاها
۲۷۴	جدول ۱۶. توزیع کاسه‌های لبه‌واریکه آغازی در محوطه‌های اوروک قدیم
۲۷۴	جدول ۱۷. توزیع کوزه‌های لبه‌برگشته بی‌گردن اوروک قدیم که در مرکز تولید می‌شد
۲۷۵	جدول ۱۸. مسافت‌های پیموده در یک روز در مناطق مسطح خاور نزدیک

عنوان

صفحه

- جدول ۱۹. تراکم جمعیت اوروک میانه در هر کیلومترمربع ۲۷۵
- جدول ۲۰. مازاد مورد نیاز و تولید بالقوه مازاد (به هکتار) ۲۷۵
- جدول ۲۱. مازادهای مورد نیاز اوروک میانه و تولید بالقوه مازاد (به هر هکتار) ۲۷۶
- جدول ۲۲. الگوهای رشد جمعیت در اوروک میانه: تغییر در مساحت زیستگاهها از اوروک قدیم تا میانه ۲۷۶
- جدول ۲۳. نرخهای دیگر رشد جمعیت اوروک میانه ۲۷۶
- جدول ۲۴. تغییرات سطح نظام از دوره اوروک قدیم تا میانه ۲۷۷
- جدول ۲۵. رقم مشاهده شده و پیش‌بینی شده برای واحدهای اداری پایه در سلسله‌مراتبهای دو و سه سطحی ۲۷۷
- جدول ۲۶. ویژگیهای وسعت دشتهای برگزیده در جنوب غرب ایران ۳۱۱
- جدول ۲۷. مکانهای مواد دوره شوش III که از بافتهای لایه‌لایه‌ای فشرده در شوش به‌دست آمده است ۳۳۲
- جدول ۲۸. نواحی و فازهای استقرار دوره شوش III در دشت شوشان ۳۳۲
- جدول ۲۹. کل نواحی استقرار در مناطق مهم پیرامون دشت شوشان در نیمه دوم هزاره چهارم و نیمه اول هزاره سوم ق. م. ۳۳۳
- جدول ۳۰. چکیده گاهنگاریهای منطقه‌ای، هزاره سوم تا دوم ق. م. ۳۹۰
- جدول ۳۱. تاریخگذاریهای رادیوکربن برای دوره آغاز عیلام‌نو و مجموعه‌های فرهنگی هم‌عصر ۳۱۰۰-۲۷۰۰ ق. م. ۳۹۱
- جدول ۳۲. تاریخگذاریهای رادیوکربن برای شوش IV-V (عیلام قدیم II-I) و مجموعه‌های فرهنگی هم‌عصر ۳۷۰۰-۲۰۰۰ ق. م. ۳۹۲
- جدول ۳۳. تاریخگذاریهای رادیوکربن برای عیلام قدیم IIIA و مجموعه‌های فرهنگی هم‌عصر ۲۰۰۰-۱۶۵۰ ق. م. ۳۹۳
- جدول ۳۴. تاریخگذاریهای رادیوکربن برای مجموعه‌های نیمه هزاره دوم ۱۶۵۰-۱۳۰۰ ق. م. ۳۹۴
- جدول ۳۵. تاریخگذاریهای رادیوکربن برای عیلام میانه II و مجموعه‌های فرهنگی هم‌عصر ۱۳۰۰-۱۰۰۰ ق. م. ۳۹۴
- جدول ۳۶. توزیع کلی فازهای گودین III ۴۳۴

صفحه

عنوان

۴۳۴	جدول ۳۷. تاریخگذاریه‌ای رادیوکربن برای گودین تپه در فازهای گودین III و گودین جدید IV
۵۵۴	جدول ۳۸. ارتباط بین اندازه محوطه‌های دوره‌های مختلف و شمار گونه‌های کاربردی و «اصلی»
۵۵۴	جدول ۳۹. میانگین مسافت میان منطقه‌ای نمونه‌های سطحی از محوطه‌های گوناگون اوروک میانه

تقدیم به استاد دکتور کتایون مزداپور، که پرسخاوت
و بی هراس از نامش برده نشدن، می آموزد.

مقدمه مترجم

چند سالی از آشناییم با باستان‌شناسی و آغاز کار ترجمه‌ام در این رشته می‌گذشت که سازمان سمت ترجمه کتاب باستان‌شناسی غرب ایران، اثر فرانک هول، را پیشنهاد داد. این باستان‌شناس بزرگ، که سالها به حفاری و پژوهش در محوطه‌های باستانی غرب ایران پرداخته است، در این کتاب ارزشمند یازده مقاله خود و هفت باستان‌شناس برجسته دیگر را گرد آورده که آنان نیز در ایران بررسی و حفاری کرده‌اند و با شناخت کامل از مشکلات بررسی، شیوه‌هایی نو را در تجزیه و تحلیل داده‌ها ارائه داده‌اند. کتاب دوره زمانی از حدود هزاره هفتم ق.م. تا پایان دوره ساسانی را دربر می‌گیرد و بر داده‌های به دست آمده از بررسیهای سطحی تکیه دارد که بیشتر به الگوهای استقرار غرب و جنوب غرب ایران مربوط می‌شوند.

با توجه به ضرورت ترجمه این اثر، با تجربه‌ای که در سالهای گذشته اندوخته بودم و دلگرم از اندیشه یاری جستن از استادان این رشته که همیشه خود را نیازمند دانش آنان می‌دانم، کار را پذیرفتم، گمانی که «آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها»! از آنجا که امروزه در جهان در رشته باستان‌شناسی از علوم گوناگونی از جمله آمار استفاده می‌شود، همان‌طور که در فصل آخر کتاب نیز آمده است، فهم این کتاب و کتابهایی از این دست برای خواننده انگلیسی زبان غیرمتخصص نیز بسیار دشوار است. از این روی مشاوره علمی امری ضروری می‌نمود. ولی به سبب فقدان دروسی چون آمار در رئوس دروس رشته باستان‌شناسی در ایران و به‌طور کلی به دلیل همگام نبودن آموزش و پژوهش ایران با توسعه روزبه‌روز علم باستان‌شناسی در جهان، ناکافی بودن شناخت باستان‌شناسان کشور به روشهای جدید بررسی که بخش عمده این کتاب را

شامل می‌شود، امری طبیعی بود. بنابراین در موارد نامفهوم و مشکل‌آفرین، تا پایان کار ترجمه، جز خود متن راهنمایی نیافتم.

با توجه به نکات یاد شده، ترجمه این اثر دشواریهای فراوانی داشت که یکی به خود کتاب بازمی‌گشت، مانند: تنوع موضوعات، دامنهٔ زمانی گسترده و تنوع دوره‌ها، ثبت اعلام و... و دیگری مشکل ترجمهٔ متونی از این دست بود که مبتنی بر تحولات فنی و علمی‌اند، از جمله:

– تخصصی بودن متن و آمیختن آن با فرمولهای آماری که جمله‌ها و عباراتی به دور از معنای معمولشان را به دست می‌دهند.

– ارائهٔ مفاهیمی تازه که معادلی در زبان فارسی ندارند. زبان فارسی هرچند به گفتهٔ زبان‌شناسان زایایی کافی را برای انتقال مفاهیم علمی دارد، ظاهراً هنوز قالب پرورده و شکل گرفته‌ای برای چنین عملکردی نیافته است و هنوز به توانمندیهای ناشناختهٔ این زبان غنی راه برده نشده است.

– موجود نبودن فرهنگ جامع باستان‌شناسی به زبان فارسی: در میان کتابهای باستان‌شناسی، فقدان فرهنگی که بتواند بر اساس باستان‌شناسی ایران برای مفاهیم این رشته تعریف مشخص و روشنی ارائه دهد، کاستی بزرگی به‌شمار می‌آید. با وجود نیاز مبرم به چنین فرهنگی جای تأسف است که هنوز هیچ سازمان، گروه یا فردی اقدام به فراهم آوردن آن نکرده است. بی‌تردید فرهنگ باستان‌شناسی مشکل درک مفاهیم این رشته را تا حد زیادی برای دانشجویان و مترجمان برطرف خواهد کرد.

– ناهماهنگی در نام مکانهای جغرافیایی و محوطه‌های باستانی. به هنگام برگرداندن نام مکانهای یاد شده در این اثر پی بردم که نام برخی مکانها بیش از یک صورت نوشتاری دارند و هیچ دلیل زبان‌شناختی یا ریشه‌شناختی برای برتری یکی بر دیگری پیشنهاد نشده است مانند: پیزدلی / پیسدلی، ایزه / ایزه و... بنابراین به پسند خود یکی از آنها را برگزیدم. امید است با همکاری باستان‌شناسان و زبان‌شناسان و با استفاده از داده‌های بومی تلاشی علمی برای یکدست کردن و ریشه‌یابی نام مکانها انجام گیرد.

– مشکل معادل‌یابی و معادل‌سازی برای واژگان و اصطلاحات جدید.

زبان‌شناسان واژه را واحدی زبانی تعریف می‌کنند که مفهومی کلی را دربر دارد. ولی اگر واژه‌ای بیگانه بر مفهومی علمی و تخصصی یا بر ابزاری دلالت داشته باشد که هنوز وارد زبان مقصد نشده است یا هنوز کاربرد گسترده‌ای در این زبان نیافته است، قرار دادن معادلی برای آن حتی در صورت عملی شدن، ناگویا خواهد بود. پس نخست باید ابزار و دانش نو وارد شود، سپس زبان متناسب با این پیشرفت تغییر کند و زایایی آن از قوه به فعل درآید. بدین ترتیب از آنجا که پایه‌ریزی و توسعه دانش باستان‌شناسی در کشورهای غربی آغاز شد و رشد کنونی آن و به کارگیری آن از علوم و فنون دیگر نیز عمدتاً محصول تحقیقات پژوهشگران غربی است، در فرهنگ و زبان ایرانی فرایند یافتن معادل برای اصطلاحات آن با مشکل روبه‌رو است. پس با وجود آگاهی مترجم از این اصل که ترجمه‌ای پالوده است که از آن بوی بیگانگی نیاید و با استفاده از شگردهای زبانی، معادل‌یابیهای صحیح و گویا، تغییر مقوله‌های دستوری و نزدیک شدن به شکلهای رایج در زبان مقصد، مفاهیم به درست‌ترین و شیواترین صورت ممکن منتقل گردد، در این اثر نیز مانند کتابهای تخصصی دیگر به دلیل اینکه برخی اصطلاحات به کار رفته در متن اصلی نخستین بار بود که به فارسی برگردانده می‌شد و از سوی دیگر زبان تخصصی کتاب اجازه تغییر عبارات و رعایت اصول زیبایی‌شناختی را در بیشتر موارد نمی‌داد، معادل‌سازیها به پیروی از زبان مبدأ انجام شد. گذشته از این، در ترجمه متون علمی که ضرورتی انکارناپذیر است و به منظور آگاهی از پیشرفتهای علمی و دیدگاههای پژوهشگران خارجی صورت می‌گیرد، ناگزیر روانی زبان تا حدی فدای انتقال دقیق معنی می‌شود، هرچند آن را خشک و کسل‌کننده سازد و امکان قلمفرسایی را از مترجم بگیرد. از این روی است که پژوهشگر و دانشجوی خواننده این کتاب ممکن است گاه ترجمه عبارات را روان و فهم آنها را آسان نیابد که چنانچه گفته شد این مشکل را خواننده متن اصلی کتابهای تخصصی نیز دارد.

پس از پایان کار آقای دکتر عباس علیزاده ترجمه را از آغاز تا انجام خواندند و با توجه به شناخت دقیق این اثر و تسلطشان بر موضوع، مفاهیم بسیار پیچیده آماری و فنی کتاب را بویژه در دو فصل ۴ و ۱۰ روشن کردند که از این بابت از ایشان سپاسگزاری می‌شود.

آقای ناصر چگینی دستگیر و یاری‌رسان چون همیشه در اندک مجال داده شده فصل‌هایی از کار را خواندند و با راهنمایی‌های بسیار سودمندی که در زمینه ویرایش متن و ثبت اعلام نمودند، دلوپسیه‌ایم را از حاصل کار کاستند و مرا وام‌دار خویش ساختند. با وجود یاری این بزرگواران و با اینکه ترجمه بارها و بارها خوانده و اصلاح شده است، با توجه به دشواری متن انتظار نادیده ماندن خطایی دور از ذهن نیست که امیدوارم با دریافت نظرات پژوهشگران و استادان محترم باستان‌شناسی کشور در چاپ‌های بعدی، کتاب از این کاستی‌ها پاک گردد.

در تماس‌هایی که با ویراستار دانشمند کتاب، پروفسور فرانک هول، به منظور جویا شدن از آخرین دیدگاه‌هایشان دربارهٔ این اثر داشتم، ایشان خرسند از ترجمه کتابشان به فارسی، با مهربانی بسیار علاقه‌مندیشان را به نوشتن مقدمه‌ای بر ترجمه ابراز کردند و چندی بعد آن را همراه با ارجاعاتی تازه و تصویری از خودشان ارسال کردند که در اینجا لازم می‌دانم سپاس و قدردانی خود را از ایشان بیان دارم و رفتار علمی‌شان را ارج نهم.

اما بی‌یاری و همراهی خانواده‌ام، همسر و فرزندانم که پشتیبانی‌شان همواره آرام‌بخش خاطر من بوده است، ترجمه چنین کار بزرگی امکان‌پذیر نبود که سپاس بی‌پایان و قدردانی عمیق را پیشکش می‌کنم.

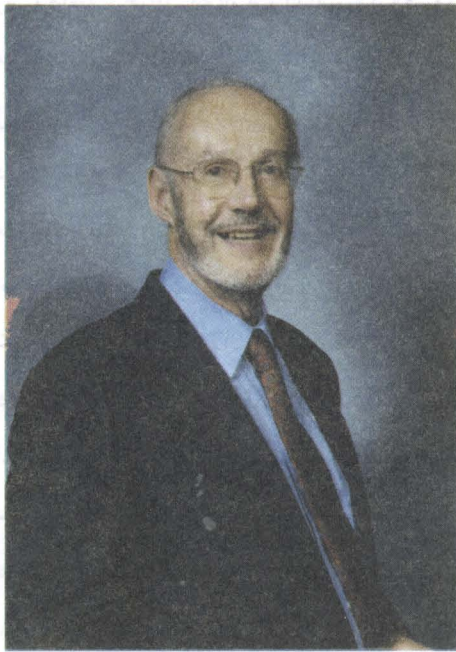
از کلیه کسانی که در تولید کتاب نقش داشتند قدردانی می‌کنم؛ بویژه اعضای محترم گروه باستان‌شناسی سمت که به اهمیت کتاب و ضرورت ترجمهٔ آن پی بردند و کلیهٔ مسئولان و کارکنان محترم این سازمان. همچنین سپاسگزارم از گلدیس آبراهامیان عزیز که با دقت و صرف وقت دستنویس مرا تایپ کرد.

در پایان با همه دشواری‌ها و خاطرات خوشایند و ناخوشایندی که ترجمهٔ این اثر در ذهنم به جای گذاشت، خشنودم، نه از داشتن نامی بر جلد کتاب که از خدمتی هرچند کوچک به سرزمینم.

زهرآبستی

مقدمه مؤلف بر ترجمه فارسی

اکنون، پس از کاوشهای گذشته، چه باید کرد؟



افتخار نوشتن مقدمه‌ای بر ترجمه باستان‌شناسی غرب ایران را یافته‌ام. این کتاب پانزده سال پیش منتشر شده است و پژوهشهای مندرج در آن دست‌کم ۲۰ سال پیش به انجام رسیده است. ما به‌منظور خلاصه کردن دانشمان در زمینه تاریخ فرهنگ ایران این کتاب را نگاشتیم و امیدوار بودیم که به هنگام ازسرگیری پژوهش این اثر مبنای کار پژوهشگران آتی قرار گیرد. وقتی نگاهی به کارهای گذشته‌مان می‌اندازم نواحی بسیاری را می‌بینم که نیاز به پژوهش بیشتر دارند، زیرا باستان‌شناسی

غرب ایران محدوده کوچکی را دربر می‌گیرد و وقفه‌های مکانی و زمانی پرنشده بزرگی برجای مانده است. اگرچه در ایران پژوهشهای باستان‌شناختی بیش از ۱۰۰ سال پیش آغاز شد، تا دهه ۱۹۵۰ بیشتر اکتشافات به چند محوطه باستانی اصلی محدود می‌شد و پهنه وسیعی از این سرزمین حفاری نشده بود. باستان‌شناسان چندین کشور که از دهه ۱۹۵۰ کارشان را آغاز کرده بودند با هدف روشن کردن تاریخ مناطق کمتر شناخته شده

غرب و جنوب ایران به بررسیها و حفاریهایی مبادرت ورزیدند و همین اقدامات است که بخش زیادی از کتاب باستان‌شناسی غرب ایران را تشکیل می‌دهد.

دلگرم‌کننده است که پژوهشگران ایرانی بار دیگر با جدیت به باستان‌شناسی پرداخته‌اند که نشانه‌ای از این رویکرد در کتابی در بزرگداشت عزت‌الله نگهبان (علیزاده و دیگران ۱۳۷۸) به چشم می‌خورد.

از زمان انتشار کتاب چند تک‌نگاره مهم بر پایه پژوهشهای قدیمی‌تر به چاپ رسیده است. کتابی که در بزرگداشت پروفیسور نگهبان نگاشته شده است بازنگری تاریخی مهمی از باستان‌شناسی ایران است و گزارشهایی از پژوهشهای منتشر نشده پیشین را به زبانهای انگلیسی و فارسی ارائه می‌دهد (علیزاده و دیگران ۱۳۷۸). کتابهای انتشار یافته دیگر شرح و تحلیل جامع بررسی انجام شده در دشت دهلران در دهه ۱۹۶۰ را شامل می‌شود (نیلی و رایت ۱۹۹۴). نیکلاس کوچوکوس بزودی بررسیهای مختلف گروههای امریکایی و فرانسوی را به صورت کتاب و لوح فشرده منتشر می‌کند و در دسترس قرار خواهد داد. او با استفاده از شیوه‌های سیستم اطلاعاتی فراگیر و تصاویر ماهواره‌ای، همچنین با مطالعه سفالها، بار دیگر به آزمایش زمین ریختی دشت شوشان و پیشینه استقرار اولیه در آن پرداخته است (کوچوکوس ۱۹۹۸). در تک‌نگاره دیگری به نام حفاری هفت‌تپه، ایران نوشته نگهبان، یافته‌های شهر ایلام در دشت شوشان، متعلق به عصر مفرغ جدید، شرح داده شده است. مطالعه زمین ریختی ماهیدشت (بروکس ۱۹۸۹) زمینه‌ای است برای همه بررسیهای باستان‌شناختی در دره‌های نواحی بلند. هایرینک و اورلت تک‌نگاره‌هایی دربارهٔ مقبره‌های حفاری شده توسط لویی وندنبرگ منتشر کرده است (هایرینک و اورلت ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸). پاتس مطالب نخستین کتاب درباره عیلام نوشته کارتر و استولپر را در اثر دیگری تکمیل کرده است (پاتس ۱۹۹۹). این آثار و بسیاری مقاله‌های کوتاه‌تری که در ارجاعات آمده است نشان می‌دهد که علاقه به باستان‌شناسی ایران به پایان نرسیده است و در شرف ورود به مرحله تازه و پرهیجانی است. تردیدی نیست که ایران میراث باستانی فوق‌العاده‌ای از دوران پارینه‌سنگی تا عصر جدید دارد که فقط به چند مورد آن پرداخته شده است.

در دو دهه گذشته اطلاعات زیادی درباره باستان‌شناسی مناطق همجوار به دست آمده است، و پیشرفتهای مهم جدیدی در زمینه تحلیل داده‌ها و فنون حاصل شده است. در سوریه و ترکیه، مناطقی که در معرض غرق شدن زیر آب دریاچه‌های پشت سدهای جدید رودهای فرات، خابور و دجله بودند، بررسیهای بسیاری انجام شده است، این حفاریها و بررسیهای چندملیتی مکمل مهمی برای کارهای قدیمتر در بین‌النهرین و زاگرس هستند و نیز متمایز بودن پیشینه فرهنگی ایران در مقایسه با مناطق غربی را روشن می‌سازند. بیشترین حفاریهای اخیر در محوطه‌هایی با دامنه زمانی از عصر نوسنگی قدیم (دوره روستانشینی) تا حکومت‌های اولیه در هزاره دوم ق.م. انجام شده است. یکی از کشفیات مهم جدید این است که امروزه دیگر کاملاً به اثبات رسیده است که شرق مدیترانه (دره ریفت در اردن) خاستگاه کشت غلات بوده است. با وجود این گوسفند و بز در شمال و غرب زاگرس اهلی شدند و در حدود یک هزار سال پس از اینکه غلات را برای نخستین بار در غرب اهلی کردند، این محصول به ایران رسید (هول ۱۹۹۸). امروزه اطلاعات کافی از نقش تغییرات اقلیمی و تأثیرات آن بر نخستین مرحله اهلی‌سازی محصولات و جانوران و نحوه اثرگذاری آن بر مکانهای زندگی بشر در دست داریم (مک‌کاریستون و هول ۱۹۹۱؛ باریوسف و میدو ۱۹۹۵؛ مور و هیلمن ۱۹۹۲). نقش تغییرات اقلیمی در دوره‌های دیگر نیز شناسایی شده است که این دوره‌ها که در ایران دقیقاً وجود دارند عبارتند از: اواخر هزاره پنجم، اوایل هزاره سوم، اوایل هزاره نخست، و اواخر هزاره نخست میلادی (هول ۱۹۹۴ الف و ۱۹۹۷؛ وایس ۱۹۹۷).

یکی از پیشرفتهای فنی مهم هم‌سنجی منحنی رادیوکربن بوده است که تفاوت بسیار و در عین حال متغیری را بین تاریخهای تقویمی و تاریخهای به‌دست آمده به شیوه رادیوکربن نشان می‌دهد. مثلاً دوره‌ای را که به‌طور سنتی هزاره چهارم ق.م. محسوب می‌کردیم، امروزه معلوم شده است که ۱۵۰۰ سال به طول انجامیده است. کسانی که مایل به هم‌سنجی تاریخهای رادیوکربن هستند می‌توانند بدون صرف هزینه‌ای این برنامه را از <http://depts.washington.edu/qil/calib> بگیرند. با دقت جدیدی که شیوه «اسپکترومتري جر می شتاب دهنده» (AMS) در اختیار می‌گذارد، یک برنامه سالیابی

محوطه‌های باستانی به روش رادیوکربن با استفاده از شیوه‌های AMS روی مواد کم‌عمری چون بذر گیاهان به ما امکان ایجاد مبنای محکمی برای زمان‌بندی تغییرات فرهنگی می‌دهد. مثلاً امروزه دیگر تاریخگذاریهای AMS که هم با لایه‌نگاری هماهنگی دارد و هم با محوطه‌های تطبیقی همچون گنج‌دره، آسیاب و سراب مطابقت می‌کند بر تاریخهای قدیمی‌تر علی‌کش و چغاسفید تقدم یافته‌اند (هول ۲۰۰۰). در فصلی از کتاب گاهنگاری باستان‌شناسی جهان باستان نوشته مری‌ویت و رابرت دایسون مجموعه به روزی از تاریخگذاریها از سال ۶۰۰۰ تا ۲۰۰۰ ق. م. به همراه مقایسه سفالها ارائه شده است (ویگوت ۱۹۸۷). امروزه در بیشتر حفاریها استفاده از فن شناورسازی برای بیرون کشیدن بذرهای گیاهان از لابه‌لای خاک محوطه‌ها امری عادی است و اطلاعات فراوانی درباره اوضاع زیست‌محیطی بومی و سازگاریهای اقتصادی به‌دست داده است. اصلاح شیوه‌ها به منظور متمایز ساختن گیاهان و جانوران وحشی از اهلی، مکمل این فنون بوده است. مثالی برای آن کتابهای جدید است که در آنها از مواد ایرانی بهره گرفته است (زدر و هس ۲۰۰۰، زدر ۲۰۰۱). تجزیه و تحلیل شیمیایی مواد باقیمانده مشخص کرده است که بعضی از قدیمی‌ترین شرابها و آبجوهای جهان در محوطه‌های باستانی ایران درست شده‌اند، ولی برای تعیین محتویات ظروف سفالی هنوز کارهای زیادی می‌توان انجام داد (مایکل مک‌گاورن و همکاران ۱۹۹۲؛ مک‌گاورن، فلمینگ و همکاران ۱۹۹۵؛ مک‌گاورن، گلو سکر و همکاران ۱۹۹۶).

غرب ایران سرزمینی ناهموار با کوهها و دره‌ها و چند جاده طبیعی برای عبور و مرور است. مهمترین محوطه‌های تاریخی در امتداد این جاده‌ها قرار گرفته‌اند، ولی فقط چند بررسی روشمند در آنجا داشته‌ایم، و برای تعیین گاهنگاریهای دقیق زیستگاه در آنجا به قدر کافی حفاری نشده است. یکی از نخستین وظایف باستان‌شناسان تعیین این گاهنگاریهای منطقه‌ای خواهد بود، زیرا دره‌ها تفاوت‌های زیادی با هم دارند. اگر بر آنیم که تاریخ واقعی این کشور را بازسازی کنیم، شناختن مکان زندگی مردم، نوع محوطه‌هایی که داشتند، محل مراکز سیاسی‌شان و مقدار جمعیت ساکن در نهادهای سیاسی مختلف ضرورت دارد. با بررسی سطحی دقیق منطقه و جمع‌آوری اشیاء

محوطه‌های کوچک و بزرگ می‌توان این وظیفه را آغاز کرد. این کار مبنایی برای تخمین دوره‌های استقرار خواهد بود ولی رسیدن به دوره‌ای دقیق فقط با حفاری امکانپذیر است که از طریق آن دسته‌ای از اشیاء لایه‌نگاری شده و سالیابیهای رادیوکربن را می‌توان به دست آورد.

افراد به دیدن فهرست کاملی از منابع کانی نیز علاقه‌مندند. معادن مس هدف روشنی برای تحقیق به‌شمار می‌روند، همان‌طور که در آناتولی، یونان و اروپا نیز چنین بوده است. تجارت مس به اوایل دوره روستانشینی برمی‌گردد و مواد معدنی تا عصر حاضر منبع مهمی باقی مانده‌اند، با این حال در معادن و مکانهای آمایش ایران هیچ تحقیق باستان‌شناختی‌ای انجام نداده‌ایم. منابع و مکانهای آمایش مواد معمولی و در عین حال مهمی چون مرمر، کلریت و حتی سنگ مخصوص ساخت هاون و دسته هاون هنوز کشف نشده است. شیوه مؤثر تجزیه و تحلیل فعال‌سازی نوترونی کاربرد موفقیت‌آمیزی در شناسایی منابع ابسیدین داشته است و با این دانش چشم‌اندازی از جاده‌های بازرگانی و دادوستد به دست می‌آوریم (کاوین و چتیگر ۱۹۹۸).

آینده باستان‌شناسی ایران بسیار روشن است. ایران کشوری است فوق‌العاده غنی با منابع بسیار و شرایط آب و هوایی که در غرب آسیا کمتر دیده می‌شود. فرهنگهای ایران با پیشرفتهای پدید آمده در مناطق پست بین‌النهرین مرتبط است، ولی جزء پراهمیتی نیز وجود دارد که حاصل ارتباط با شمال و شرق است، یعنی وضعیتی که از دوران پارینه‌سنگی مشهود بوده است. ما به نسل جدید که شور و شوق و شیوه‌های جدیدی دارند چشم دوخته‌ایم تا کار تبیین آمیختگی تاریخی فرهنگهایی را ادامه دهند که ترکیب شدنشان تمدن ایرانی را آفرید.

پیشگفتار مؤلف

در بهار ۱۹۷۷ بود که با گردهم آمدن تعدادی باستان‌شناس در «مدرسه پژوهش امریکایی»^۱ به منظور برگزاری سمینار پیشرفته «الگوهای زیستگاهی و توسعه فرهنگی در غرب ایران»^۲ مراحل آغازین تألیف این کتاب شکل گرفت. دریافتیم که پس از حدود بیست سال از پژوهشهای میدانی باستان‌شناختی توسط دانش پژوهانی که نماینده کشورها، مؤسسات گوناگون و گرایشهای خاص بوده‌اند، زمان ارزیابی فرا رسیده است. ولی در آن زمان نمی‌دانستیم که اکثر ما دیگر مجال ازسرگیری فوری تحقیق را نخواهیم یافت تا بتوانیم بسیاری از دیدگاههای به دست آمده در طول سمینار را به آزمون بگذاریم. با سقوط سلسله پهلوی در ژانویه ۱۹۷۹، ادامه پژوهشهای باستان‌شناختی ما، دست کم موقتاً، پایان یافت. تهیه این کتاب مدتی دراز به طول انجامید؛ اما این تأخیر تا حدی عمدی بود، برای آنکه پس از سمینار کار را از نو آغاز کنیم و مبادرت به نگارش فصولی کنیم که پیشتر پیش‌بینی نکرده بودیم. برخی از ما امکان انجام فوری این کار را نیافتند؛ برخی دیگر متوجه شدند که نگارش و نشر مطالبی که فی‌البداهه طی بحثهای داغ سمینار مطرح شده، بسیار دشوارتر خواهد بود. با این حال این دیرکرد آسیبی به کتاب حاضر نزده است و در واقع، طولانی‌تر شدن زمان تکوین آن مفید نیز بوده است. مقالات این کتاب را می‌توان مبنایی برای سنجش کارهای آینده و طرح‌ریزی پژوهشهای بعدی قرار داد.

در خاور نزدیک چندین سنت تاریخی منطقه‌ای بزرگ وجود داشته که باعث

1. School of American Research

2. Patterns of Settlement and Cultural Development in Western Iran

یک پیوستگی جغرافیایی و فرهنگی در طول هزاره‌ها گردیده است. در این میان می‌توانیم از بین‌النهرین شمالی و جنوبی، مصر، فلسطین و غرب ایران نام ببریم. ناحیه سایه‌دار در شکل ۱ تقریباً غرب ایران را نشان می‌دهد. در این کتاب به این ناحیه و ارتباط جغرافیایی آن با دیگر مناطق خاور نزدیک خواهیم پرداخت. در جدول ۱ گاه‌نگاری باستان‌شناختی مناطق مختلف به اجمال آورده شده است. به رغم آسانی سفر بین این مناطق و سابقه تبادل کالا از راه تجارت یا شیوه‌های دیگر، هر یک از آنها از بسیاری جهات دارای فرهنگها و نمودهای فرهنگی مجزایی بوده‌اند. از این‌رو، برای شناخت خاور نزدیک، افزون بر یافتن وجوه اختلاف بین مناطق، باید در پی عواملی بود که موجب جدایی آنها از هم شده است. در نوشته‌های کهن تاریخی، هیچ اختلافی در خاور نزدیک به صراحت اختلاف میان بین‌النهرین جنوبی و غرب ایران ذکر نگردیده است. این دو، قلمروهای سیاسی جدا و اغلب متخاصم بوده‌اند. ولی از دیدگاه ساکنان بین‌النهرین جنوبی، فرهنگهای مستقر در غرب ایران به طور کلی دشمن شمرده می‌شد و به زیر فرمان درآوردن آنها اگر نه ناممکن، دشوار بود. در این مورد پاتس^۱ (۱۹۸۲)، ص ۳۵ به «دشمنی ریشه‌دار و دو سویه و جنگ دائم اهالی عیلام (شوشانیها در دشتهای پست غرب ایران) و اهالی زاگرس با شهرهای بین‌النهرین» اشاره می‌کند. در هزاره سوم پیش از میلاد به چنین دشمنیهایی بسیار اشاره شده است؛ ولی پاتس (۱۹۸۲) این بحث را مطرح می‌کند که از زمان برپایی نخستین دهکده‌های ثابت و یکجانشین در هزاره هشتم، مانعی بین دو منطقه ایجاد شده است. در دوران پیش از تاریخ نیز پراکندگی انواع مختلف صنایع دستی در دو سوی خطی که تقریباً بر مرز کنونی ایران و عراق انطباق دارد (شکل ۱) نشان دهنده این مانع است. در دوران تاریخی وضعیت بسیار مشابهی حاکم بود ولی مرز بین دشتهای و زمینهای بلند، در پاسخ به شرایط موجود تغییر کرد. به رغم اختلافات موجود بین غرب ایران و بین‌النهرین جنوبی، در غرب ایران منطقه‌بندی داخلی بسیاری صورت گرفت که در فصول بعد به جزئیات آن خواهیم پرداخت.

1. Potts

غرب ایران در گسترش تجارت بین مردم بین‌النهرین جنوبی با منابع اندکشان و منطقه کوهستانی و فلات ایران و ماورای شرق با منابعی غنی، جایگاه مهمی دارد. به همین دلیل، ساکنان کوههای زاگرس قادر بودند به جاه‌طلبیهای اهالی سرزمین پست، حتی آنانی که قادر به تجهیز نیروهای نظامی قدرتمند بودند، دامن زده، یا مانع آن شوند. همین توانایی حفظ عدم وابستگی به همسایه‌ها و اغلب تحت نفوذ در آوردن آنهاست که غرب ایران را به آزمایشگاهی باستان‌شناختی برای مطالعه فرایندهای فرهنگی و تاریخی در خاور نزدیک مبدل کرده است. با این حال، هنوز اقدام جامع و روشمندی برای ارائه تصویری باستان‌شناختی، به شیوه‌ای نسبتاً دقیقتر، به عمل نیامده است. ما حدود ۸۰۰۰ سال از تاریخ باستان‌شناختی را بررسی می‌کنیم (جدول ۱)، و این کار فقط با توجه بیشتر به الگوهای زیستگاهی و نتایج به دست آمده از آنها درباره مشکلات تاریخی- فرهنگی، در قالب یک کتاب قابل انجام است. نویسندگان کتاب در اینجا مستقیماً به مسأله اختلاف‌های بین ایران و بین‌النهرین- مشکلی که نیازمند چشم‌انداز علمی کاملاً متفاوت و بررسی منطقه‌ای در سطح جهانی است- نپرداخته‌اند. از آنجا که در اندیشه کارهای آتی هستیم، توجه به تفاوت‌های منطقه‌ای نیز می‌تواند اساس کتاب مشابه دیگری قرار گیرد.

مطالب این کتاب، در حد امکان، تازه و دست اول است. از آنجا که پس از این سمینار، فعالیتهای باستان‌شناختی چندانی در ایران صورت نگرفته است- غیر از مواردی که برخی از همین نگارندگان انجام داده‌اند- مقالات حاوی جدیدترین یافته‌هاست. ولی با مطالعه این کتاب نباید چنین استنباط کرد که همه پژوهشهای مهم را در زمینه باستان‌شناسی ایران این نویسندگان انجام داده‌اند. به هر حال، حقیقت این است که نگارندگان کتاب در زمینه همه دوره‌های مهم کار کرده و بیشتر آنها با مسئولیت «مرکز ملی پژوهشهای علمی»^۱ و «بنیاد ملی علوم»^۲، در مذاکرات و جلسات تبادل نظر شرکت کرده‌اند، که این موجب شد بتوانیم اطلاعات و عقایدمان را آزادانه با همکاران فرانسوی

1. Centre National de la Recherche Scientifique (CNRS)

2. National Science Foundation (NSF)

خود مبادله کنیم. نخستین گفتگو در سال ۱۹۷۷، در شوش، برگزار شد و نتایج آن در مجله دیرین‌شناسی^۱ چاپ شد. پس از آن، با کمک مالی مشترک CNRS و NSF تعداد زیادی از اعضای گروه‌های فرانسوی و امریکایی، از مجموعه‌ها و همکاران خود در فرانسه، ایالات متحده و کانادا دیدار کردند. سرانجام، در تابستان ۱۹۸۵، سمینار مشترک دیگری با عنوان «توسعه جوامع پیچیده جنوب غرب ایران»^۲ در بلو^۳ فرانسه برگزار شد. نتیجه این سمینار، که دوره زمانی کاملی را شامل می‌شد، در این کتاب مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به این ترتیب موضوعات ارائه شده در اینجا تا حد امکان جدید است، اگرچه در بسیاری از برداشتها اتفاق نظر وجود ندارد.

در این کتاب به بررسی جامع همه اطلاعات پرداخته‌ایم؛ بلکه همه توجه ما به الگوهای زیستگاهی منطقه‌ای معطوف بوده است؛ زیرا این الگوها دشواریهای باستان‌شناختی سنتی را آشکار می‌سازند. در مجموع، در بررسیها و حفاریهای خود پنهان و درازای غرب ایران را در نظر گرفته‌ایم، به این ترتیب تمرکز بر جغرافیای منطقه امری طبیعی است. این شیوه‌ای است که رابرت مک سی. آدامز^۴ در بین‌النهرین آن را با موفقیت اجرا کرد و بنابراین منبع آماده‌ای برای موارد مشابه بود. بدین ترتیب وقت خود را صرف مقایسه موضوعهای نامرتبط با منطقه نمی‌کنیم و بیشتر به روابطی توجه داریم که مناطق داخل غرب ایران را به هم پیوند می‌دهد. این رویکرد جغرافیایی، با تأکیدی که بر الگوهای استقرار دارد، اختلاف در برخی دوره‌ها و یکپارچگی دوره‌های دیگر را نشان می‌دهد. گاهی بروشنی می‌توان این اختلافها را توضیح داد؛ در موارد دیگر، می‌توان فرضیه‌هایی پیش‌بینی کرد تا در آینده نسل بعدی باستان‌شناسان به آزمایش آنها بپردازند.

غناي سنتهای تاریخی ایران در طول بیش از یک سده گذشته انگیزه‌ای برای انجام بررسیهای باستان‌شناختی بوده است، ولی اهمیت کنونی آن نزد باستان‌شناسان، تا اندازه‌ای در نتیجه اوضاع سیاسی جدید این کشور است. در بیشتر سالهای این سده، فقط

1. *Paléorient*, 4: 133-244.

2. The Development of Complex Societies of Southwest Iran.

3. Bellevaux

4. Robert McC. Adams

هیأت باستان‌شناسی فرانسه همه ساله به عملیات باستان‌شناختی در ایران می‌پرداخت، در عین حال موزه‌های امریکایی نیز گهگاه به حفاریهایی مبادرت می‌ورزیدند. در دهه ۱۹۵۰ و پس از آن، باستان‌شناسان چندین کشور از جمله بریتانیا، ژاپن، دانمارک، آلمان [غربی]، بلژیک، کانادا و ایالات متحده، در ایران به هم ملحق شدند. استقبال دولت ایران از انجام عملیات باستان‌شناسی موجب جلب توجه باستان‌شناسان به منابع دست نخورده و بکر ایران شد. در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ایران یکی از کشورهای مستعد آسیای جنوب غربی، برای انجام عملیات گسترده و جهت‌دار برای پاسخگویی به پرسشهای باستان‌شناسی، محسوب می‌شد. سفر به این کشور برای بررسیهای جغرافیایی دامنه‌دار و به کارگیری متخصصان در زمینه‌های جنبی ضروری بود. پاسخ مشتاقانه دولت ایران به درخواست اجرای پژوهشهای جدید در ایران به رشد سریع فعالیتهای باستان‌شناسی این کشور در مقایسه با کشورهای همسایه منجر شد. همه ما که در ایران کار کرده‌ایم، از امکانات پژوهشی آن بسیار سپاسگزاریم و امیدواریم بتوانیم با این کتاب جامع و گزارشهای تخصصی متعددی که منتشر ساخته‌ایم، اندکی از دین بزرگ خود را به این کشور ادا کنیم.

در ایران، منطقه غرب بیش از دیگر مناطق توجه ما را جلب کرده است؛ زیرا از نظر تاریخی این منطقه مرکز فرهنگی کشور بوده است و بیشتر پژوهشهای باستان‌شناختی در آنجا انجام شده است. افزون بر این، به‌طوری که بعداً روشن خواهد شد، غرب ایران چنان تسلسل تاریخی دارد که آن را چهارچوب ارجاعی مناسبی برای مطالعات کلی ساخته است. در غرب ایران، یعنی در استان پست و هموار خوزستان و دره‌های میان‌کوهی نزدیک کرمانشاه بود که در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ رابرت مک‌سی. آدامز و رابرت بریدوود^۱ به بررسیهای روشمند و منظمی دست زدند. این بررسیها انگیزه بسیاری از کارهای بعدی بود.

با تشکیل سمینار، امیدوار بودیم گفتگوهایی با موضوعهای گوناگون صورت

1. Robert Braidwood

گیرد. در طول پنج روز گردهمایی تصمیم گرفتیم، از هر شرکت‌کننده درخواست کنم که به جای مقالات رسمی موضوعهای زیربنایی و اساسی گسترده‌ای ارائه دهد، با این امید که به دستاوردهای مهم فرهنگی- تاریخی، اسلوب‌شناختی و علمی دست یابیم.

اگرچه علائق ما با هم تفاوت داشت، هر یک در بررسیهای منطقه‌ای تجاری داشتیم و نقشه‌هایی از محوطه‌های باستانی ارائه کرده بودیم که بر اساس دوره سکونت تجزیه و تحلیل شده بودند. این اطلاعات پایه، نقطه آغاز بحثهای ما قرار گرفت، محدوده فکری ما را مشخص ساخت و به ما این امکان را داد که دوره به دوره و منطقه به منطقه درباره تحولات شمار و وسعت محوطه‌ها، الگوهای پیدایش و تفاوت‌های نوع زیستگاهها گفتگو کنیم. این شیوه تحقیق باستان‌شناختی نخستین بار در سال ۱۹۵۳، در کارگوردون ویلی^۱ در دره ویرو^۲ در پرو، با موفقیت به اجرا درآمد. از آن پس این روش، دست‌کم در موارد مهم و کلی، روند و الگوی تثبیت‌شده باستان‌شناسان امریکایی به شمار رفت. اگرچه بررسیهای بسیاری با نقاط قوت و ضعف متفاوت در ایران انجام شده بود، نتایج تعداد زیادی از آنها هنوز منتشر نشده بود؛ در نتیجه انبوهی از اطلاعات مهم هنوز به دانش عمومی ما افزوده نگشته بود. این نکته موجب شد که به منظور توجه بیشتر به جنبه‌های جغرافیایی تاریخ فرهنگ ایران، پیشنهاد تشکیل سمیناری را بدهم. در نامه نخست خود به شرکت‌کنندگان نوشتم:

به‌طوری که اینک معتقدم، سمینار بر موارد ذیل تأکید خواهد کرد: (۱) بازنگری دقیقی از تاریخ بشر که از راه بررسی به دست می‌آید، (۲) شیوه‌های انجام بررسی و (۳) شیوه‌های به‌کارگیری مؤثرتر داده‌های حاصل از بررسی. از این‌رو، سمینار به مشکلات عملی، مفاهیم علمی و نتایج اصولی خواهد پرداخت که از دو جنبه تاریخی و مقایسه‌ای قابل بررسی باشند.

پیش از سمینار، در نامه دیگری تأکید کردم که باید:

تاریخ فرهنگ و فرایندهای زیربنایی آن را به‌طور کلی مورد توجه قرار دهیم. عمل به این اهداف در سمینار لازم است به بررسیهای زیربنایی، پوششهای جغرافیایی، فنون تجزیه و

1. Gordon Willey

2. Viru

تحلیل و برخی مسائل رایج دیگر توجه کنیم و خلاصه‌ای از یافته‌های اساسی هر دوره را ارائه دهیم. غیر از این باید بتوانیم درباره دوره‌های قابل مقایسه تا اندازه‌ای به توافق برسیم و به مقایسه تقدم و تأخر زمانی مناطق مختلف بپردازیم.

آنگاه نتیجه گرفتیم که از طریق چشم‌اندازهای منطقه‌ای به دست آمده در بررسی و با پرداختن به مسأله دگرگونیها بر اساس مقایسه زمانی مناطق با یکدیگر، به توافقهایی بیشتری در سمینار می‌توان دست یافت. همین جنبه موضوع اصلی کتاب حاضر شناخته شد.

نخستین وظیفه ما در سمینار ایجاد زبان مشترکی برای گفتگو بود. این زبان به صورت چهارچوب اولیه معادلهای زمانی و مراحل تکاملی تهیه شد و بعدها پایه و اساس نگارش این کتاب قرار گرفت. پس از آنکه کل محدوده زمانی در پژوهش ویژه ما گنجانده شد (از اواخر دوره پالئولیتیک تا قرن هفتم میلادی)، به تحولات بنیادی و مهمی در عملکرد و ساختار فرهنگها، همچنین در شیوه‌های باستان‌شناختی مطالعه آنها، دست یافتیم. انقلاب کشاورزی، شکارچیان و گردآورندگان غذا را به تولیدکنندگان غذا تبدیل کرد؛ کشاورزان نیز نوع معیشت و اقتصاد خود را تغییر دادند و به آن پویایی بخشیدند، که به ایجاد طبقه‌بندیهای اجتماعی منجر شد؛ نخستین شیوه‌های حکومت و به همراه آن نیاز و انگیزه برای سوادآموزی جدی نیز سرعت ایجاد شد.

در آستانه تاریخ، باستان‌شناسان معمولاً از تجزیه و تحلیل خسته‌کننده دست‌ساخته‌ها چشم می‌پوشند و بیشتر به محوطه‌های باستانی منفرد اصلی، بازسازیهای تاریخی، مرمت ابنیه تاریخی و اشیاء هنری و ترجمه متون توجه می‌کنند. باستان‌شناسانی که از تاریخ بهره می‌گیرند اغلب از مشغول کردن ذهن خود با دهکده‌های کم‌اهمیت و دست‌ساخته‌های معمولی، الگوهای زیستگاهی و شیوه‌های معیشتی اجتناب می‌ورزند. اگرچه به هنگام آغاز تاریخ، چنین گسستگی‌ای در پژوهشهای علمی محتمل است، به سبب گردآوری داده‌های تحقیقی و تاریخی به روش خاص متخصصان پیش از تاریخ، می‌توان با دوره‌های تاریخی همانند دوره‌های پیش از تاریخ رفتار نمود. تداوم حرکت تاریخ و پیدایش امپراتوریه‌ها تحول مهم دیگری محسوب می‌شد. با

اینکه هخامنشیان دوران فرمانروایی خود را با شایستگی سپری کردند، به این نتیجه رسیدیم که حتی در زمان چیرگی این امپراتورها نیز فرهنگهای مختلف یکپارچگی کمی داشته‌اند. تأثیر دوجانبه فرهنگهای مجاور در شکل‌گیری و توسعه امپراتوریا نقش مهمی داشته است. از این رو ارزیابی هزاره نخست قبل از میلاد به میزان زیادی شامل شمال غرب ایران می‌شود.

در پایان، ایرانیانی را که در دوران باستان از جهان یونان و روم تأثیر گرفتند مطالعه می‌کنیم. اگرچه امپراتوری ایران تسلیم یونانیان فاتح شد، پس از مدتی در زمان شاهان ساسانی فرهنگ ایرانی بار دیگر شکوفا گشت. در حقیقت، بیشتر قلمرو ایران چنان رونق گرفت که پیش از آن هرگز به خود ندیده بود، به طوری که هنوز نیز می‌توان نشانه‌هایی از کانالهای وسیع آبرسانی، شهرها و هزاران مکان باستانی بنا شده در این دوره را دید.

این شیوه ارائه مطالب نشان می‌دهد که نگارش و تهیه کتاب کار آسانی بوده است و اگر هر داده را به تنهایی و متمایز از دیگری بررسی می‌کردیم، چنین نیز می‌شد. ولی ما مسیر دشوارتر را برگزیدیم. هر شرکت‌کننده بخشی از کار را به عهده گرفت و به ارزیابی داده‌هایی پرداخت که اشخاص دیگر از منطقه مطالعاتی خود تهیه کرده بودند. تلاش کردیم موارد مشترک این داده‌ها را بررسی کنیم، که عبارت بودند از تعداد محوطه‌های باستانی، الگوهای آنها در محیط، تقدم و تأخر زیستگاهها، مدارکی از تشکیل لایه، تجارت و بازرگانی، ارتباطهای موجود بین مناطق، تحولات اساسی در امور اقتصادی و سیاسی و غیره.

خلاصه، هر یک از ما سعی کرد شرح منظمی تهیه کند و بر اساس آن تحول فرهنگی هر دوره را در جایگاه تاریخی و جغرافیایی مناسب خود قرار دهد. امیدوار بودیم در جهت این هدف، کتابی شامل مجموعه مقالات منسجم در زمینه گسترش فرهنگی غرب ایران بنگاریم؛ گسترشی که از روی بقایای باستان‌شناختی و تا اندازه‌ای متون تاریخی، به آن می‌توان پی برد.

موضوعات فنی و نظری را کاملاً کنار گذاشتیم، بلکه مفاهیم مربوط به

زیستگاهها و ارتباطهای مکانی آنها و روش اندازه گیری جمعیت و تکمیل نظام زیستگاهی را نیز شرح داده ایم. برخی از نویسندگان نیز به مشکلات انجام بررسی و استفاده از داده های به دست آمده از مجموعه های سطحی محوطه های باستانی پرداخته اند. این کار چهارچوبهای مشترکی در اختیار ما می گذارد که برای ایجاد تداوم و پیوند بین مطالب و اهداف فصلهای کتاب لازم است. همچنین هر فصل چندین نقشه دارد که جغرافیای اطلاعات مورد بحث را می نمایاند. هدف اصلی ما انتشار مجموعه ای کامل از نقشه هایی بود که مکان همه محوطه های باستانی مورد بحث در کتاب را نشان دهد. با این حال به سبب پراکندگی وسیع محوطه های باستانی و کمی آنها در بیشتر نقاط غرب ایران، انتشار نقشه های کامل صفحات بسیاری را پر می کرد بدون اینکه به شناخت ما از زیستگاهها کمک زیادی بکند. ما ضرورت انتشار نقشه را برای استفاده باستان شناسان در موارد مختلف دریافته ایم، ولی این کار در گزارشهای اصلی محوطه های باستانی بهتر انجام می شود تا در مجموعه مقالاتی از این دست. بنابراین، در این کتاب فقط نقشه های مناطقی را چاپ می کنیم که تراکم و پراکندگی محوطه های باستانی آنها برای ایجاد تأثیر بصری سودمند، مناسب و بسنده است. خوانندگانی که به دنبال مدارک دقیقتری از محل محوطه های باستانی هستند باید به گزارشهای محوطه باستانی مورد نظر و گزارشهای بررسی ذکر شده در متن رجوع کنند.

این سمینار به همراهی شرکت کنندگان زیر در ۱۴-۱۸ مارس ۱۹۷۷، در سانتافه

برگزار شد:

هنری رایت^۱، رابرت ونکه^۲، ویلیام سامنر^۳، الیزابت کارتر^۴، رابرت شاخت^۵، جیمز نیلی^۶، لوئیس لوین^۷، گرگوری جانسون^۸، فرانک هول^۹ و کنت فلانری^{۱۰}.

تعدادی از اعضای سمینار مقاله ای در این گردهمایی ارائه ندادند. اگرچه فقدان

1. Henry Wright

2. Robert Wenke

3. William Samner

4. Elizabeth Carter

5. Robert Schacht

6. Jammes Neely

7. Louis Levine

8. Gregory Jonson

9. Frank Hole

10. Kent Flannery

اینگونه همکاریهای مستقیم مایهٔ تأسف ماست، تأثیر غیرمستقیم همهٔ شرکت‌کنندگان بخوبی در همهٔ فصلهای این کتاب احساس می‌شود. نگارندگان و شرکت‌کنندگان در مورد همهٔ داده‌ها مشاوره کرده‌اند، به‌طوری که کتاب حاضر تا آنجا که از نظر منطقی میسر بود کامل شد. جان آلدن^۱، که عضو سمینار نبود، با افزودن فصل کوتاهی در مورد دشت شوشان و رابرت هنریکسون^۲ با ارائهٔ اطلاعات دست اول و چاپ نشده‌ای از زاگرس مرکزی، پلی ارتباطی بین هزارهٔ دوم و هزارهٔ سوم ق. م. ایجاد کردند و کمبود موجود را از بین بردند.

قدردانی نکردن از اشخاصی که نامشان یاد نخواهد شد منصفانه نیست. قبل از همه، انتقاد سازندهٔ منتقدان ناشناس ما را واداشت تا غرب ایران را در چشم‌انداز تاریخی وسیعتری قرار دهیم. آنان با توجه دادن به مواردی متعدد و با کمک چند اصطلاح روشن‌کننده، شناخت و دانش عمومی ما را فوق‌العاده افزایش دادند. در چندسال گذشته لحظه‌های بسیاری بوده است که تهیهٔ گزارشهای نهایی و نگارش کتابی با مطالب مرتبط و پیوسته به نظرم ناممکن می‌رسید. گرگوری جانسون، با تماسهای تلفنی پیاپی و تشویقهای بعدی خود، ما را در استمرار راهمان و از بین بردن موانع نهایی یاری کرد. طبق تأیید ویراستاران، تهیهٔ دست‌نوشته‌های نهایی نیازمند تلاش توانفرسایی بود، ولی با کمک چشمگیر لارا تراویک^۳ و بانی هول^۴ که کتابشناسی اصلی را گردآوری و تایپ کردند، زحمت من تا حد قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت. هایدی فوگل^۵ بیشتر نقشه‌ها را از نو ترسیم کرد. نتیجهٔ همهٔ این اقدامات کتابی شد که صرفاً مجموعه‌ای از مقالات نیست، بلکه هماهنگی و پیوستگی کلی و جامعی دارد. بدین ترتیب ویراستار مذکور و من اطمینان داریم اصلاحاتی را که این افراد در کتاب انجام داده‌اند، بیشتر مورد تأیید و تحسین خود نویسندگان خواهد بود تا خوانندگانی که فقط شاهد پایان کار هستند. همهٔ این اشخاص دین بزرگی بر دوش من دارند.

1. John Alden

2. Robert Henrickson

3. Lara Trawick

4. Bonnie Hole

5. Heidi Fogel

سرانجام، از داگلاس شوارتز^۱ برای دعوت به شرکت در سمیناری پیشرفته و از مدرسه پژوهش امریکایی و اعضاء و سرپرستان آن به سبب ایجاد محیطی علمی و تشکیلاتی منظم برای برگزاری سمینار سپاسگزاریم. شاید این مطلب حقیقت داشته باشد که برای ارج نهادن به یک سمینار، شرکت در آن ضروری است. کسانی که در سمینار شرکت کردند، تصدیق خواهند کرد که بین اعضای سمینار همکاری بی مانندی ناشی از روابط متقابل و نزدیک وجود داشت.

فرانک هول

1. Douglas Schwartz

جدول ۱ طرح گاهنگاریهای باستان‌شناختی برای مناطق برگزیده خاور نزدیک

تاریخ م.ق./م.	غرب ایران	جنوب بین‌النهرین	شمال بین‌النهرین آشور	فلسطین	مصر
۶۰۰	اسلامی	اسلامی	اسلامی	اسلامی	اسلامی
۵۰۰	ساسانی	ساسانی	ساسانی/بیزانسی	بیزانسی	بیزانسی
	پارتی	سلوکی - پارتی	سلوکی	سلوکی - بطلمیوسی	بطلمیوسی
۵۰۰	هخامنشی	هخامنشی	پارسی	پارسی	پارسی
	مادی		سارگون II		
	عیلام نو	بابل نو	آشور نو		دوره جدید
۱۰۰۰	عیلام میانه	بابل میانه	آشوری میانه	عبری	دوره امارنا
				فتح	
				عصر آهن	پادشاهی جدید
۱۵۰۰		کاسی		مفرغ جدید	
	عیلام قدیم III (سلسله سوکالماخ)	بابل قدیم	آشوری قدیم		
۲۰۰۰					پادشاهی میانه
	عیلام قدیم II (سلسله شیماشکی)	اور III - لارسا	سلسله اور III	مفرغ میانه	
۲۵۰۰		آکدی	آکدی		میانی نخست
	عیلامی قدیم I (سلسله آوان) آغاز عیلامی	سلسله قدیم III-I	سلسله قدیم III-I		پادشاهی کهن
۳۰۰۰		جمدت نصر	گاورای جدید	مفرغ قدیم	سلسله قدیم
	اوروک جدید	اوروک جدید			
۳۵۰۰			گاورای قدیم	قاسولیان	
	اوروک قدیم	اوروک قدیم			
			عبید جدید		
۴۰۰۰					
	روستانشینى جدید	عبید جدید			
۴۵۰۰					
	روستانشینى میانه		عبید قدیم	سفال	پیش از سلسله

ادامه جدول ۱

تاریخ م.ق./م.	غرب ایران	جنوب بین النهرین	شمال بین النهرین آشور	فلسطین	مصر
۵۰۰۰		عید	حلف/سامره	نوسنگی B سفال	
		اریدو		نوسنگی A	
۶۰۰۰	روستانشینی قدیم		حسونا	پیش از سفال نوسنگی B	
۷۰۰۰			جارمو		
۸۰۰۰	روستانشینی آغازین		زاوی چمی	پیش از سفال نوسنگی A	

یادداشت: ستون ۱ طرح یکپارچه‌ای برای نشان دادن وقفه‌های زمانی ندارد.

در کتاب حاضر ارائه دهیم. علاوه بر ملاحظات ساده‌ای از این دست، به منظور تعیین برخی ویژگیهای عمده زندگی در دوران باستان، تلاش کرده‌ایم از هرگونه داده موجود، اعم از باستان‌شناختی یا تاریخی، بهره گیریم. در موارد مقتضی نویسندگان این کتاب برای تفسیر بهتر داده‌های مربوط به استقرار یا داده‌های دیگر از مفاهیم و شیوه‌های به کار رفته در رشته‌هایی از قبیل جغرافیا استفاده کرده‌اند.

در این کتاب ارائه تمامی داده‌های به دست آمده از این همه حفاری و بررسی در غرب ایران میسر نیست. بیشتر این داده‌ها منتشر شده‌اند؛ ولی برخی برای نخستین بار در این کتاب منتشر یا به طور منظم گردآوری شده است.

یافتن چهارچوبی باستان‌شناختی که بتوان مطالعه دگرگونی و گوناگونی هشت هزار ساله را در قالب آن پی گرفت، چندان آسان نیست؛ چهارچوبی که نقطه آغازش کهنترین جوامع کشاورزی یکجانشین باشد منحصر به فرد خواهد بود. توالی گاهنگاری در ایران از آنچه در برخی مناطق مهم کشاورزی دیگر دیده می‌شود طولانی‌تر است: این توالی در بین‌النهرین جنوبی حدود هفت هزار سال، در امریکای مرکزی و کوههای آند مرکزی حدود چهار هزار سال و در جنوب غربی امریکا حدود دو هزار سال است. از دیگر قسمتهای جهان، معمولاً جزئیات کمتری در دست است. در غرب ایران از زمان ایجاد نخستین دهکده‌ها در حدود ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد تا استیلای اسلام در سده هفتم میلادی، می‌توان خطی کلی با پیوستگی منطقی از زیستگاهها و جوامع ارائه نمود. مقالات ما با بیان روشن ماهیت مدارک و محدودیتهای آنها و نیز ارائه تفاسیر گوناگون، طرح کلی چهارچوب مذکور را ترسیم می‌کند.

در طول این دوره طولانی، بجز غرب ایران و جنوب بین‌النهرین، هیچ منطقه وسیع دیگری از خاور نزدیک به طور نظام‌مند بررسی نشده است. این دو دسته مطالعه، در بررسی عوامل مؤثر بر دگرگونی و گوناگونی، همچنین مشخص کردن این تفاوت‌های اجتماعی و تاریخی، امکان و موقعیتی استثنائی را فراهم می‌سازد. نکات بسیاری در این مقاله‌ها وجود دارد که انگیزه پژوهشهای دیگر خواهد بود. در نهایت، بر اساس زمینه و اظهارنظرهای مطرح شده در اینجا، پایان‌نامه‌های بسیاری منتشر خواهد شد؛ زیرا با

تنظیم اصولی داده‌ها، مسائل قابل بررسی بسیاری مطرح می‌شود. اگر به گذشته نگاه کنیم می‌بینیم که تحول نامنظم باستان‌شناسی در ایران روشن شده است. اگر این کتاب در انجام تلاشهایی هماهنگ‌تر در آشکار کردن تصاویر منسجمی از ایران باستان یا جاهای دیگر نخستین گام را برداشته باشد، هدف دیرپایی را عملی کرده است.

به‌رغم هدف مشترک ارائه چهارچوب جغرافیایی برای باستان‌شناسی، در هر فصل دوره‌های مختلف به شکل متفاوتی بررسی شده است. این تفاوتها به میزان دانش باستان‌شناسان و ماهیت سیاسی و اجتماعی برخی مناطق و تمایلات شخصی هر نویسنده برمی‌گردد. در دو فصل نخست، به سبب کاملتر بودن داده‌ها و وجود چندین ناحیه مسکونی و توسعه یافته، فرانک هول به بررسی اجمالی قسمت اعظم غرب ایران پرداخته است. نویسندگان دیگر بجز در مورد دوره‌هایی تاریخی که سرزمینهای حکومتی بزرگتر از حکومت جدید ایران بود، به چنین وسعت جغرافیایی دست نیافته‌اند. از این‌رو، لوین و ونکه که به شدت علاقه‌مند به موضوعهای تاریخی‌اند، محوطه‌های باستانی ایران را در چشم‌انداز جغرافیایی و سیاسی گسترده‌تری قرار داده‌اند.

برخی از نگارندگان گزارش خود را فقط به یک منطقه جغرافیایی اختصاص داده‌اند. جانسون در بحث در مورد هزاره چهارم اوروک^۱ بیشتر توجهش را بر دشت شوشان متمرکز کرده است؛ زیرا فقط پژوهشهای این منطقه دقیق بوده است. آلدن نیز که اخیراً در جای دیگر (۱۹۸۲) مقاله جامعی درباره رشد اجتماعات در هزاره سوم به چاپ رساند، گزارش خود را به دشت شوشان اختصاص داده است. مقاله رایت نیز درباره شوشان است ولی بیشتر در پی یافتن مدارکی از دامپروری آن منطقه است. ساخت با در نظر گرفتن سه منطقه ژئوپلیتیک مهم ایران و ایجاد پیوند بین تاریخ و باستان‌شناسی، از توسعه اجتماعات در هزاره سوم و دوم بحث می‌کند. در پایان مقاله او، هنریکسون با ارائه گاهنگاری زاگرس مرکزی بر پایه حفاریهای گودین تپه و شواهدی تاریخی از پراکندگی زیستگاهی در دره‌های کوچک بحث را کامل کرده است.

1. Uruk

بدیهی است در پرداختن به تاریخ طولانی بشر، که کمیت و کیفیت داده‌های دوره‌های مختلف آن تفاوت فاحشی با یکدیگر دارد، بهتر است برای رسیدن به بحثی منسجم و هماهنگ، از مباحثی جزئی، از جمله الگوهای استقرار، شروع کنیم. در حقیقت، ممکن است همهٔ زمینه‌های این کتاب را مرتبط با هم دانست، ولی نویسندگان به جای ارائهٔ موضوعات مشترک به مشکلاتی پرداخته‌اند که معمولاً با دوره‌های مورد نظرشان ارتباط داشته است. این کار به نویسنده امکان می‌دهد تا با بهره‌گیری از قدرت داده‌هایش، مشکلات پژوهش را به پژوهشگران بعدی خاطرنشان کند. غالباً در اینگونه پژوهشها، کار میدانی بیشتری ضروری است، ولی با بازنگری داده‌های بنیادین به دست آمده از بررسی و حفاری-بر اساس دیدگاهی نو- کار بیشتری می‌توان انجام داد.

با مطالعهٔ فصلهای این کتاب، خواننده از وجود مضامین مشابه متعجب می‌شود؛ برخی از این مضامین شامل مسائل سنتی باستان‌شناسی می‌شود، که لازم است برای هر دوره و منطقه‌ای از نو به بحث گذاشته شوند؛ مسائلی چون: شرایط زیست‌محیطی، گاهنگاری، پراکندگی و چگونگی زیستگاه، تفاوتها و همانندیهای میان مناطق و الگوها و شیوه‌های مناسب تفسیر. قسمت اعظم تجزیه و تحلیلها و برداشتها با در نظر گرفتن جغرافیا، شرایط زیست‌محیطی، بوم‌شناسی و نظریهٔ سیستمها و اطلاعات صورت گرفته است که همهٔ این موارد به داده‌های آماری نیاز دارد. این کتاب نخستین گام در تهیهٔ برخی از این داده‌های آماری است ولی مسلماً هنوز گامهای دیگری مانده است.

برای اینکه خواننده از تفاوتهایی که در تهیهٔ گزارش و شرح و تفصیل هر فصل وجود دارد آگاهی بیشتری یابد، شایسته است که مسائل و مضامین زیربنایی این کتاب را بررسی کنیم. مسائل به سه دستهٔ اصلی تقسیم می‌شود: کیفیت داده‌ها؛ عوامل جغرافیایی، زمین‌ریختی و اقلیمی؛ و موضوعهای مهم فرهنگی-تاریخی.

کیفیت داده‌ها

داده‌های باستان‌شناختی کیفیتی قابل مشاهده و طبیعی دارد. هر محوطهٔ باستانی از

لحاظ طبیعی یا در حال حاضر وجود دارد یا از بین رفته است، که در واقع پی بردن به آن ممکن است. ولی در بیشتر مواقع، از وجود یک محوطه باستانی یا محل قرار گرفتن آن نمی‌توانیم آگاهی بیابیم مگر اینکه آن مکان بوضوح در سطح قرار گرفته باشد و باستان‌شناسان به بررسی آن پرداخته باشند. آگاهی از الگوی توزیع جغرافیایی برخی از محوطه‌های باستانی، اغلب پیش‌بینی محل محوطه‌های باستانی دیگر را میسر می‌سازد به‌طوری که می‌توانیم روشهای بررسی خود را بر پایه این پیش‌بینی استوار کنیم. ولی اگر محوطه‌های باستانی پیدا شده شاخص نباشند، لزوماً نمی‌توانند راهنمای خوبی برای یافتن محوطه‌های باستانی کشف نشده به حساب آیند. به همین لحاظ، در بیشتر بررسیها شمار زیادی از محوطه‌های اردوگاهی و دهکده‌های کوچک با استقرار کوتاه‌مدت از نظر پنهان خواهند ماند. مشکل کشف محوطه‌های اردوگاهی در این است که این محوطه‌ها بیشتر دور از جاده‌ها یا دهکده‌ها واقع شده‌اند و در نتیجه خارج از مسیر بررسیهای عادی باستان‌شناختی قرار دارند؛ و مشکل کشف دهکده‌های کوچک باستانی این است که این محوطه‌ها از دور دیده نمی‌شوند یا بکلی فرسوده‌اند یا زیر بقایای جدید دفن شده‌اند (کرکبای^۱ و کرکبای^{۱۹۷۶}). در نواحی‌ای که فرسایش شدید است، اگر بیشتر محوطه‌های باستانی از بین بروند، آنهایی که بر جای مانده‌اند نمی‌توانند محوطه‌های شاخص باشند. این وضعیت در صورتی رخ می‌دهد که محوطه‌های باستانی در مرکز دره‌ای فرسایشی قرار گرفته باشند؛ درحالی که محوطه‌های باستانی مکشوف در دامنه‌های شیب‌دار دره‌ها قرار دارند (بروکس^۲، لوین و دنل^۳ ۱۹۸۲). به‌طور کلی، امکان کشف و گزارش محوطه‌های باستانی بزرگ در مناطق قابل دسترس بیشتر است. چنین وضعیتی، تأیید فرضیه ماست مبنی بر اینکه مردم در گذشته در مکانهایی زندگی می‌کرده‌اند که امروزه نیز زیستگاه مناسبی به شمار می‌رود ولی درستی این نتیجه‌گیریها در بسیاری از مناطق نامعلوم است. در این کتاب زمانی متوجه بحرانی بودن این وضع می‌شویم که گزارش تغییرات تراکم محوطه‌های باستانی به این شکل تفسیر شود که

1. Kirkby

2. Brookes

3. Dennell

کوچ‌نشینها محوطه‌های خاص خالی از سکنه را اشغال می‌کرده‌اند یا نوسان متوالی و آشکار جمعیت این احتمال را دامن می‌زند که زندگی یکجانشینی به زندگی کوچ‌نشینی تغییر یافته بود (رایت، فصل ۵ همین کتاب).

بارها نشان داده شده است که در نخستین بررسیهای به‌عمل آمده در یک منطقه، اغلب اطلاعات مربوط به محوطه‌های قابل مشاهده ثبت می‌شود. با بررسیهای بعدی، شرح مفصلتری از تعداد محوطه‌های باستانی و تاریخگذاری دقیق آنها یا تعیین مکان احتمالی نواحی مسکونی ارائه می‌شود. افزون بر این، هرچه محوطه‌ای کهنتر باشد، احتمال کشف آن در بررسیهای میدانی کمتر است. در واقع، نظر کرکبای و کرکبای (۱۹۷۶) این است که با گذشت حدود هزار سال و به‌دنبال تسطیح تدریجی تپه بر اثر فرسایش و پراکنده شدن دست‌ساخته‌ها، فقط در صورت اسکان دوباره یا تخریبهای بعدی محوطه باستانی، امکان کشف آن در بررسیهای میدانی میسر می‌شود. همچنین، لایه‌های زیرین محوطه‌ای که پنج متر یا بیشتر عمق دارد و هزار سال مسکونی بوده است در بررسیهای میدانی از نظر پنهان می‌ماند. خوشبختانه، تخریبات به میزانی است که کشف محوطه‌هایی با این شرایط اغلب امکانپذیر است. چنین وضعیتی در محوطه‌ای مانند علی‌کش کاملاً صادق است؛ در این محل فقط مشتی تکه سفال فرسوده متعلق به مرحله انتقالی چغامامی در سطح تپه پیدا شده است. این محوطه باستانی حدود هفت هزار سال متروک بوده است و از این‌رو مدارک مربوط به مراحل پس از محمدجعفر (که تا حدودی امکان حفاری آن وجود داشته است) به احتمال زیاد از بین رفته است. روشن است که سفالهایی که بخوبی پخته شده، اگر در معرض هوا قرار بگیرد، از سفالهایی که پخت ناقص دارد، بهتر و مدت بیشتری دوام خواهد آورد.

کرکبای و کرکبای تأکید می‌کنند که کشف یافته‌هایی نظیر سفالهای علی‌کش، بیش از آنچه باستان‌شناسان می‌پنداشتند به شانس بستگی دارد. این دو پژوهشگر نشان داده‌اند که نوسانهای جمعیتی، که بر شمار محوطه‌های باستانی هر دوره استوار است،

1. Ali Kosh

تا اندازه‌ای نشان‌دهنده سن یافته‌هاست (کرکبای و کرکبای ۱۹۷۶، ص ۲۴۹). به عبارتی، حتی اگر محوطه‌های کهنتر به تعداد محوطه‌های جدیدتر باشند، شمار کمتری از آنها کشف خواهند شد. گرچه نویسندگان این کتاب به آن جنبه‌هایی از فرایندهای زمین‌ریختی، که بر منظر محوطه‌های باستانی اثر می‌گذارد، نظیر آنچه کرکبای و کرکبای شرح داده‌اند، نپرداخته‌اند، ولی مطمئناً در پژوهشهای آینده به آنها توجه خواهد شد. با این حال، می‌دانیم که تفاوت‌های زیادی در درجه و روند مشخص فرسایش میان مناطق باستانی وجود دارد که ما با بحث از آنها در اینجا نشان خواهیم داد که یک مدل برای توضیح فرسودگی و تشریح کلی داده‌های ما کافی نیست.

با وجود دشواری مسائل مربوط به قابل رؤیت بودن محوطه‌های باستانی، با کشف یک محوطه، مجبور خواهیم شد روشی (به غیر از حفاری) ابداع کنیم تا به کمک آن سن محوطه را مستقل از تغییرات دست‌ساخته‌های سطحی تخمین بزنیم. اگر دست‌ساخته‌های سطحی پیدا شده به سرعت تغییر پیدا نکند، حتی با حفاری نیز دقت قابل ملاحظه‌ای به دست نمی‌آید. به هنگام محاسبه اندازه جمعیت یا ارزیابی میزان تغییرات، مشکل تاریخگذاری محوطه باستانی حادث می‌شود. شگفت این‌که تاریخگذاری دوره‌های اولیه پیش از تاریخ را، که سفالهای منقوش بسیار زیبایی دارد، اغلب دقیقتر می‌توان انجام داد تا تاریخگذاری دوره‌هایی که در آن انبوهی از سفالهای ساده و غیرمنقوش به شکل یکنواختی ساخته شده‌اند. باید تأکید کرد که، در موارد بنیادی حتی در طول دوره‌های تاریخی نیز مشکل گاهنگاری حل نشده است. هنریکسون در مورد این مسأله به‌طور مفصل بحث کرده است و ساخت نیز مبحثی در این مورد دارد (پیوست فصل هفتم)؛ او موارد به کار رفته به وسیله دانش پژوهانی را مطرح می‌سازد که به دوره‌های تاریخی قدیم نظر دارند.

میزان انتشار حفاریها و بررسیها، جنبه دیگری از کیفیت داده‌هاست. برای نمونه، چندین گزارش درباره حفاریهای به عمل آمده در تعدادی از روستاهای پیش از تاریخی در دست است، ولی تا کنون از محوطه‌های باستانی مهم برخی دوره‌های دیگر گزارشهای مشابهی تهیه نشده است. از سوی دیگر، به‌رغم کمبود چشمگیر گزارشهای

دقیق محوطه‌ها، از دوره‌ای چون اوروک، تجزیه و تحلیل‌های مشروحی بر اساس داده‌های موجود این دوره چاپ شده است. از این رو، جانسون (فصل ۴) توانسته است به جای گزارش داده‌های بنیادی، مقاله‌ای اساساً تفسیری ارائه دهد.

شیوه‌های بررسی دوره‌های پیش از تاریخی و تاریخی با هم تفاوت‌هایی اساسی دارد و تمایزات موجود بین داده‌های تاریخی و باستان‌شناختی را آشکار می‌سازد. در کتاب فشرده بسیار مهمی، کارتر و استولپر^۱ (۱۹۸۴) با پرداختن به انواع گوناگون داده‌ها مدارک تاریخی و باستان‌شناختی دوره عیلام را جداگانه بررسی کرده‌اند. هر دو نویسنده چگونگی داده‌های خود را بدقت ارزیابی کرده، آنگاه با استفاده از شیوه‌های مناسب، تاریخ و باستان‌شناسی آنها را شرح داده‌اند. به سبب مطابقت نداشتن دقیق مدارک، تلاشی برای وفق دادن کامل این دو شیوه صورت نگرفته است. به هر حال وقتی منابع تاریخی در دسترس است، سعی می‌شود آنها را به مراکز باستانی و محوطه‌های گوناگون ربط دهند. مثلاً بحث مهیجی درباره محوطه‌هایی که در متون عیلامی آمده است همچنان ادامه دارد. والا^۲ (بی‌تا) اخیراً محل مناطق شیماشکی، مارهاشی، سو، آوان و عیلام را به جنوب و غرب و مرکز ایران نسبت داده است. اگرچه این مطلب به‌طور کلی پذیرفته شده است، سایر دانش‌پژوهان جزئیات بحث‌های او را قانع‌کننده نمی‌دانند (استولپر ۱۹۸۴، ص ۲۰ و ۴؛ کارتر ۱۹۸۴، ص ۱۴۰). شناسایی محل شهرها و محوطه‌های یاد شده در کتاب تورات نیز مشکلات همانندی به همراه دارد؛ این کار دشوار بسیاری از تورات‌شناسان را به خود مشغول داشته است. موفقیت این افراد به حفاری در محوطه‌هایی که احتمالاً با روایت‌های تورات مطابقت دارند و به یافته‌های اتفاقی بستگی دارد.

با توجه به بحث‌های ونکه (فصل ۱۰)، مسلماً برای بیان این واقعیت که ساسانیان دولت بسیار متمرکزی داشتند و سرمایه‌های هنگفتی را صرف توسعه کشاورزی می‌کردند، تکیه بر محوطه‌های باستانی و انواع دست‌ساخته‌ها ضرورت ندارد. ولی

1. Stolper

2. Vallat

ماهیت حکومت در اوروک و تا حد کمتر ولی شایان توجهی، در اوایل دوره‌های تاریخی نظیر دورهٔ عیلامی است که جای بحث دارد. در صورت وجود اطلاعات اضافی می‌توان از داده‌های باستان‌شناختی دوره‌های گوناگون برای اهداف کاملاً متفاوتی استفاده کرد. علم باستان‌شناسی با تکمیل اطلاعات تاریخی و تقویت آن با ارائهٔ نمونه‌های باستان‌شناختی و دادن اطلاعات بیشتر دربارهٔ مناطقی که مدارک تاریخی کمی دارند، در شناخت دورهٔ ساسانی نقش مهمی داشته است. ولی در دوره‌های کهنتر باید به جای تاریخ از داده‌های ثبت نشده استفاده کرد. پس درمی‌یابیم که به هنگام گذر از آستانهٔ تاریخ، در شیوه و علائق باستان‌شناختی تغییر بارزی رخ می‌دهد.

ولی تاریخ پاسخگوی همهٔ پرسشها نیست. در اینجا چندین مشکل وجود دارد. نخست اینکه هرچه نوشته‌ای کهنتر باشد، برگردان آن به زبان روز دشوارتر است. متون قابل استفادهٔ تاریخی از حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد آغاز می‌شود، حال آنکه نوشته‌های دورهٔ آغاز عیلامی به سال ۳۲۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد. دوم اینکه در همهٔ دوره‌ها، نگارش در جهت بازتاب تمایلات گروه‌های ممتاز و حکمرایانی است که تشخیص درست تعصب یا بیطرفی آنها امکانپذیر نیست؛ و بسیاری از متون فقط شامل فهرست کالاها و داد و ستدهای اقتصادی است که در اصل ارزش تاریخی چندانی ندارد. آخرین مشکل آنکه بیشتر تاریخ ایران را مدارک بین‌النهرینی می‌سازد تا منابع بومی (استولپر، ۱۹۸۴، ص ۵). بنابراین، اگرچه تاریخ ابعاد گسترده‌ای به نیروی ادراک ما می‌افزاید منابع مکتوبی که تا به امروز به دست آورده‌ایم به هیچ وجه تصویر کاملی از جهانی که در پی توصیف آن هستیم ارائه نمی‌دهد.

به طور سنتی، باستان‌شناسانی که با آثار هنری و لوحه‌های گلی و گورهای سالم سر و کار دارند از مشاهدهٔ موشکافانهٔ سفال پرهیز کرده‌اند و به بررسی رژیمهای غذایی روی آورده‌اند. در این کتاب، همانگونه که رابرت مک‌سی. آدامز نیز پیش‌از این انجام داده است، تلاش ما جلب توجه خوانندگان به تناسب داده‌های زیستگاهی، حتی در بافتهای تاریخی است. بدین ترتیب درمی‌یابیم که در طول تمام هزاره‌ها چهارچوبهای ارجاعی مشترکی وجود دارد که به ما در شناخت ماهیت دگرگونیهای رویکردهای

محوطه‌های موجود در منطقه‌ای خاص ویژگیهای همانند دارند. سپس، بر اساس پراکندگی سفالها، پیرامون منطقه مرزی می‌کشیم، به طوری که جغرافیا عامل غیرفعال محسوب شود. هنوز مسأله یافتن یک واحد تحلیلی مناسب حل نشده است؛ زیرا حتی کسانی که به بررسی دقیق دشت شوشان پرداخته‌اند نیز پی برده‌اند که این دشت با دریافت کالا و مواد بیشتر از مناطق دیگر فعالیت کرده است. مسائل عملی عبارتند از: الف) تشریح دلایل مرزبندی یک منطقه و ب) ارائه مدرکی، قاطع از حدود تعامل این دلایل در رابطه با مسأله‌ای ویژه.

همه می‌دانیم که هر خطه و ویژه‌ای مشخصات منحصر به فردی دارد که ناگزیر بر پراکندگی محوطه‌ها تأثیری واقعی می‌گذارد. از جمله این مشخصات عبارتند از وسعت زمین قابل شخم، میزان بارندگی و وجود سوخت. برای صورت‌برداری از منابع محلی، فنونی چون تحلیل حوزه آبگیر محوطه باستانی ابداع شده است. در مطالعه ارتباط این منابع با رخدادها یا پیشرفتهای فرهنگی ویژه، گام قاطع دیگری برداشته نشده است؛ شاید به این سبب که بیشتر باستان‌شناسان تردید دارند که جغرافیا، آنطور که پیش از این تصور می‌شد، عاملی فعال باشد. طبق این دیدگاه، انسان با ابتکار و زیرکی خود معمولاً توانسته است محدودیتهای جغرافیایی را از میان بردارد.

به رغم چنین دیدگاهی، غالباً نظر بر این است که: کوهها موانعی برای مسافرت و جریانات اقلیمی هستند؛ دسترسی به آب ضروری است؛ به‌طور کلی نواحی مسطح فراخ بیش از زمینهای صخره‌ای شیب‌دار برای کشاورزی مساعد است؛ برخی مرزهای زیستی^۱ فرصتهای تازه‌ای را فراهم می‌سازد و ... اینها حقایق آشکاری است که میزان ظرفیت زیست‌محیطی در تأمین نیاز انسان و گونه‌های دیگر را تعیین می‌کند. به‌هر ترتیب، باستان‌شناسان جنوب غرب آسیا در ساختن الگوهایی از توسعه فرهنگی، که گوناگونی منابع منطقه‌ای یا ذخایر زیست‌محیطی را دربرداشته باشند، آهسته گام برداشته‌اند. مثلاً تأثیر جغرافیایی دشت مرتفع ماهیدشت بر ساکنان آن منطقه با تأثیرات جغرافیایی

۱. ecotones: منطقه‌ای که میان دو منطقه متفاوت از هم قرار گرفته و شامل گونه‌های زیستی هر دو منطقه و همچنین گونه‌های زیستی خاص خود است.

دشت شوشان بر ساکنانش چه تفاوتی دارد؟ چرا در دشت شوشان پیشرفت در بالاترین حد ممکن بوده است؟ یا به دیگر سخن، آیا دلایل جغرافیایی عامل کندی و کاهش میزان پیشرفت فرهنگی دره‌های مناطق مرتفع به نسبت فرهنگهای واقع در دشت بوده است؟

جغرافیا شامل اقلیم نیز می‌شود. این موضوع اگرچه چون اندیشه‌ای پنهان در خود آگاه ما وجود دارد، در این کتاب چندان اشاره‌ای به آن نشده است. اغلب بر این نکته اتفاق نظر هست که اقلیم، به گونه‌ای که یاد شد، فقط در طول دوران پیش از تاریخ عاملی فعال بوده و پس از آن وضعیت ثابتی داشته است. از حدود ده تا پنج‌هزار سال پیش، در بخشهایی از جنوب غربی آسیا بارندگی به طور روزافزونی بیشتر شده است (فلوئن^۱ ۱۹۸۱؛ کوتزباخ^۲ ۱۹۸۱، ص ۵۹؛ استریت و گرو^۳ ۱۹۷۹؛ ون‌زایست^۴ و بوتما^۵ ۱۹۸۲). به گمان بوتز (۱۹۷۵، ص ۳۹۳) «بخشهای جنوبی ایران به ظاهر مرطوبتر و به یقین سردتر» از حال بوده است. در این صورت، توضیح پیشرفت سریع فرهنگ در نواحی مرطوبتر جنوب در مقایسه با شمال ایران آسانتر خواهد بود، اگرچه هول نیز به این واقعیت اشاره کرده است (فصل ۲)، چنین واقعیتی توضیح نمی‌دهد که چرا هم مناطق کوهستانی شمالی و هم جنوبی از منطقه زاگرس مرکزی و دشتهای پست عقب مانده‌اند. دگرگونی بارز در میزان بارندگی و دما نیز می‌تواند بیان‌کننده علل تغییر جریان آب رودها در زمینهای پست باشد؛ رخدادی که به نظر کرکبای (۱۹۷۷، ص ۲۸۶) بین اواخر دوره پلیستوسن و حدود سه هزار سال پیش به وقوع پیوسته است. طبق مشاهدات او در سرزمینهای پست، این دگرگونی از فرایند رسوب‌زایی به فرسایش بوده است. که نمونه‌های مشابه قدیمی‌تر آن در بخشهای بالایی رودها دیده می‌شود. تشخیص علل این تغییرات دشوار است ولی احتمالاً رخدادهای طبیعی و فرهنگی هر دو مؤثر بوده‌اند (کرکبای ۱۹۷۷، ص ۲۸۳). در رابطه با هدفهای ما، این واقعیت که تغییرات شدید زیست‌محیطی رخ داده است، هشدار می‌دهد که مبنی بر اینکه ممکن است

1. Flohn

2. Kutzbach

3. Street and Grove

4. Van Zeist

5. Bottema

این تغییرات منشأ رویدادهایی فرهنگی باشند، رویدادهایی چون جابه‌جا شدن زیستگاهها، دگرگونی فنون کشاورزی و تغییر در آمیختن کشاورزی و دامداری.

فرسایش و رسوبگذاری، فرایندهایی زمین‌ریختی هستند که بر ابقای محوطه‌های باستانی و زندگی ساکنان آنها اثر می‌گذارند؛ در نتیجه ماهیت داده‌ها نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در صورتی که از زمان استقرار اولیه مردم در روستاهای یک دشت، رسوبی به عمق چهارمتر تشکیل شده باشد، می‌توان حدس زد که شاید محوطه‌های کوچکی با استقرار کوتاه‌مدت، زیر رسوبها مدفون شده باشند. در عین حال، دشتها و دامنه‌های شیب‌داری که حدود چهار متر از رسوبهای خود را از دست داده‌اند، ممکن است محوطه‌های باستانی نداشته باشند (بروکس، لوین و دنل ۱۹۸۲). دیگر فرایندهای زمین‌ریختی اصلی مؤثر بر غرب ایران، پدیده‌های شکست صفحه‌ای^۱ و لغزش پوسته زمین است. زلزله‌ها در فواصل متفاوتی رخ می‌دهد و آسیبهای سنگینی به خانه‌های گلی وارد می‌کند؛ ولی اقدامات انسان در آن دوره، به منظور اصلاح و جبران ضایعات، هنوز نامعلوم است. اگرچه لغزش پوسته زمین در سیمره - که طبق گزارش عظیمترین نوع لغزش در جهان بود - در رود سیمره سدی ایجاد کرد و از ورود نیمی از آب جاری به رود کرخه، یکی از مهمترین رودهای دشت شوشان، جلوگیری کرد (اوبرلندر^۲ ۱۹۶۵)، این‌گونه وقایع در مقیاس بالا بندرت رخ می‌دهد. تاریخ این رخداد بزرگ نامعلوم است، ولی بی‌تردید تأثیر ژرفی بر زیستگاههای انسانها داشته است. شاید شکستگی چنین سدی و نیز فرسایش تدریجی رسوبهای جمع شده در پشت سد که آسیب فراوانی بر محوطه‌های باستانی وارد کرد هم به این اندازه مؤثر بوده است (هول، فصل ۲).

همچنین پدیده شکست صفحه‌ای به عنوان عاملی مؤثر بر منابع آب زیرزمینی شناخته شده است. مسافران غرب ایران چشمه‌هایی را می‌شناسند که در پی زمین‌لرزه‌ها خشک شده است و برخی معتقدند که سطح رودها نیز دستخوش تغییرات شدیدی شده است (استین^۳ ۱۹۴۰، ص ۲۱۵). چنین رخدادهایی شاید تنها در سطح محلی عمل

1. tectonic

2. Oberlander

3. Stein

کرده باشد، ولی در انواع داده‌های ارائه شده در این کتاب می‌توان آنها را مشاهده کرد. مشکل این است که امکان تعیین زمان دقیق وقوع پدیده شکست صفحه‌ای میسر نیست. همین بس که بگوییم آگاهی ما از عوامل فرهنگی، این مشکل را برطرف نمی‌کند، اه این آگاهی را با کسب داده‌های دقیق‌تری از عوامل جغرافیایی و زمین‌ریختی ناحیه‌ها: مورد نظر می‌توان افزایش داد.

موضوعات عمده فرهنگی- تاریخی

یافتن واحدهای مناسب برای تحلیل جغرافیایی مشکلی است که در هر فصل مطرح شد است. ما بدون شرحی دقیق یا مطابقت نظریه‌های نویسندگان با یکدیگر، به بررسی حوزه‌ها، بخشها، ناحیه‌ها و منطقه‌ها پرداخته‌ایم. این ناپیوستگی ناشی از تفاوت مفاهیم به کار رفته در چهارچوب ارجاعی ماست. از یک سو منطقه‌ای را واحدی جغرافیایی، و از سوی دیگر آن را واحدی اجتماعی- اداری یا اقتصادی انگاشته‌ایم. روند تاریخ نیز عامل دیگر ناپیوستگی شمرده می‌شود؛ به این صورت که منطقه‌هایی با انسجام تاریخی یا باستان‌شناختی از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر دستخوش دگرگونی می‌شوند. از آنجا که مفاهیم بر اساس چشم‌انداز ما تغییر می‌کنند، کاربرد مفاهیم مبهم شاید در زمان حاضر چندان فایده‌ای نداشته باشد؛ در این وهله بهتر است مفاهیم جغرافیایی و اصطلاحاتی نظیر منطقه «شکاف‌انداز^۱»، «منطقه هسته‌ای^۲» یا «مکان مرکزی^۳» را، که به ویژگیهای فضایی مناطق اشاره دارند، با مفاهیم عامیانه‌شان به کار ببریم، مگر اینکه توصیفهای ویژه‌ای داشته باشند.

گذشته از موضوع اصطلاحات، اینکه یک پدیده را چگونه می‌توان از نظر باستان‌شناختی توصیف کرد یا معنی آن در رابطه با سازمانهای انسانی چیست، از پرسشهای مطرح است. شیوه معمول این است که دست‌ساخته‌های محوطه‌های باستان^۱ مختلف با هم مقایسه می‌شود و هرچه شباهت بیشتر باشد، تعامل بین آنها بیشتر است.

interstitial

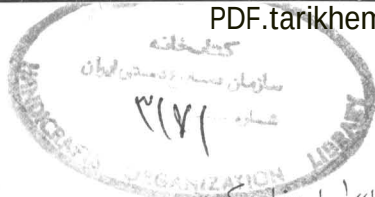
2. core area

3. central place

این پیشنهاد نمی‌توان ایرادی منطقی گرفت، ولی مشکل این است که معیارهای ما برای تعیین شباهت و تفاوت محوطه‌های باستانی گنگ و مبهم است. در اینجا کیفیت داده‌ها و تفسیرها، هر دو در تبیین شباهتها و تفاوتها دخالت داشته است. در عمل متوجه می‌شویم که آشنایی با داده‌ها موجب تشخیص تمایزات بین آنها می‌شود: در آغاز همه داده‌ها همانند به نظر می‌رسند؛ سرانجام تفاوتها را تشخیص می‌دهیم و با تلاش و پشتکار حتی ممکن است ماهیت آنها را نیز دریابیم.

گذشته از مطالعه دست‌ساخته‌ها، برای ارزیابی ارتباط میان محوطه‌ها، شیوه‌های دیگری نیز وجود دارد. مثلاً برای فراورده‌هایی که بومی نیستند، عوامل جغرافیایی نشان‌دهنده تبادل محصولات است که در آن منطقه وجود نداشتند. در این موارد احتمالاً محوطه‌های باستانی در نزدیکی منابع مواد خام و در کنار جاده‌ها قرار داشته‌اند (تأثیر متقابل عوامل جغرافیایی بر فراورده‌ها). نوع دیگری از تأثیر متقابل، با حرکت فصلی شبانان در پی مراتع سبز و آب و هوای معتدل رخ می‌دهد. حضور کوچ‌نشینان امکان تأثیرگذاری متقابل بین آنها و کشاورزان یکجانشین و مبادله فراورده‌های کشاورزی و حیوانی را افزایش می‌دهد و امکان درگیری بین دامداران کوچ‌نشین و کشاورزان را بالا می‌برد. بدین ترتیب در بسیاری از مقاله‌ها توجه چشمگیری به چگونگی تأثیر متقابل بین سرزمینهای مرتفع و دشتهای پست شده است. متأسفانه به‌رغم این واقعیت که بیشتر نواحی کوهستانی را کوچ‌روها اشغال کرده بوده‌اند، به سبب اندک بودن محوطه‌های باستانی یا داده‌هایی که نشان‌دهنده هرگونه ارتباط فرضی باشد، درباره تأثیرگذاری چیزی بیش از احتمال وجود آن نمی‌توان گفت (رایت، فصل پنجم، همین کتاب). جنبه دیگر تأثیر متقابل، وضعیت گنگ ارتباط «شهری- روستایی» است، که تنها با رشد شهرها یا «مراکز» جمعیتی برای ما قابل تصور شده است.

چگونگی روابط در هر منطقه مشخص نیز نیازمند شرح و تفسیر است. جانسون (فصل ۴) با تلاش زیاد نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از ویژگی مکانی محوطه‌های باستانی، همراه با کمترین اطلاعات درباره ویژگیهای دیگر، در شناخت ماهیت ارتباط



آنها، یا به گفته وی «یکپارچگی نظامها»^۱، استفاده کرد.

شاخت با ترکیب داده‌های مبتنی بر پراکندگی محوطه‌ها، فنون ارزیابی شدت تأثیر متقابل محوطه‌ها، که تحلیل گرانشی^۲ و رتبه‌ای-اندازه‌ای^۳ خوانده می‌شود، و منابع تاریخی، به مسائل گسترده تاریخی در زمینه ارتباط‌های سیاسی با هم در نیمه هزاره دوم تا نیمه هزاره سوم می‌پردازد. او با این کار توانسته است از ابزار مستقلى برای ارزیابی دریافتهای تاریخی و آزمایش تحلیل گرانشی، بویژه در قبال نمونه‌های تاریخی معتبر استفاده کند. هنریکسون به جنبه محدودتری از این داده‌ها توجه کرده است. او شیوه‌های باستان‌شناختی قدیم‌تری را دنبال کرده و بر پایه حفاریهای انجام شده در گودین تپه، گاهنگاری دقیق منطقه را بازسازی کرده است. با استفاده از این چهارچوب، هنریکسون در مطالعات کلی خود به پراکندگیهای محوطه‌های باستانی ای می‌پردازد که شاخت آن را منطقه زاگرس مرکزی می‌نامد. مسائل تاریخی کلی‌تری که شاخت به آنها می‌پردازد فقط ممکن است با مطالعاتی مانند مطالعات هنریکسون روشن شود. از این رو، می‌توان در این دو فصل (فصل مربوط به شاخت و هنریکسون) شیوه‌هایی تکمیلی برای بررسی داده‌ها و مسائل تاریخی مشابه را اتخاذ کرد.

ونکه نیز به فنون بررسی ارتباطهای دوسویه محوطه‌های باستانی توجه کرده است. روش او به کارگیری مقیاس‌بندی چند بعدی^۴ است که بر پایه ماتریس شباهت دست‌ساخته‌های محوطه‌ها استوار است و به شناخت الگوهای زیستگاهی کمک می‌کند. این شیوه به شکلهای مختلف همان اهداف تحلیل گرانشی را دنبال و تفاوتهای مربوط به فاصله جغرافیایی محوطه‌های باستانی را بررسی می‌کند.

جانسون و شاخت و ونکه به منظور تهیه گزارش قاطعی از سازمان اجتماعی و سلسله‌مراتب در دشت شوشان از داده‌های نسبتاً پراکنده به شکل خلاق استفاده کرده‌اند. با این حال، تاکنون مدارک تاریخی مستقل کمی برای تأیید این گزارشها در دست داشته‌ایم.

1. systems integration

2. gravity

3. rank-size

4. multidimensional scaling (MDS)

به طور کلی، نویسندگان این کتاب توجه خود را به عامل تغییر معطوف ساخته‌اند، مانند تغییر در اندازه، فضا، تراکم، ماهیت انطباق و غیره. در آغاز از وقوع نخستین تغییر چشمگیر، یعنی جایگزین شدن شکار و گردآوری غذا با کشاورزی بحث کرده‌ایم. فرانک هول (فصلهای ۲ و ۳) تا آستانه شکل‌گیری حکومت پیش می‌رود، ولی جانسون (فصل ۴) بحث را به تشکیل حکومت در دوره اوروک می‌کشاند. رایت (فصل ۵) مشکلات تعیین الگوهای شبانی در دوره‌های نخستین را مطرح می‌سازد. آلدن، ساخت، هنریکسون و لوین (فصلهای ۶ تا ۹) درباره ایجاد نهادهای حکومتی توسعه‌یافته دوره تاریخی کهن بحث کرده‌اند و ونکه (فصل ۱۰) به سطح بالاتری از تشکیلات سیاسی یا همان امپراتوریاها پرداخته است. نویسندگان در کنار بحث تغییر در وضعیت سازمانی، تحولات پدید آمده در مناسبات دوسویه نواحی را نیز بررسی کرده‌اند. یکی از موارد بسیار جالب، بلندیه‌های زاگرس مرکزی و جنوبی و روابط آنها با نواحی پست است. با توجه به نقشی که بین‌النهرین به شکل‌های گوناگون در سراسر تاریخ ایران بر جوامع ساکن در این منطقه داشته است، ناگزیر این بافت بزرگتر اجتماعی نیز در بحث گنجانده شده است (برای مثال، کارتر ۱۹۸۴، ص ۱۱۷).

داده‌های خام زیستگاهی نشان‌دهنده تغییر در شمار جمعیت و جابه‌جایی مردم از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر است. بر اساس داده‌های پراکندگی محوطه‌های باستانی، درمی‌یابیم که اندازه ظاهری جمعیت کل، به صورت دوره‌ای، در زمانی کوتاه دستخوش تغییرات چشمگیری می‌شود. برای نمونه، در پایان هزاره پنجم شمار محوطه‌های باستانی کاهش قابل توجهی داشته است؛ سپس به دنبال رشد دوباره جمعیت از اواخر هزاره چهارم تا اوایل هزاره پنجم، یک دوره کاهش سریع و طولانی رخ می‌دهد. افزایش جمعیت در دوره اوروک و کاهش آن در دوران عیلام میانه آغاز می‌شود و تا دوره هخامنشیان و سلوکیان ادامه می‌یابد. از ساختمانهای عظیم دوره پارتی و ساسانی می‌توان فهمید که در چند سده پیش یا پس از میلاد مسیح (ع) افزایش جمعیت بی‌سابقه بوده است. ولی این توسعه پس از پیروزی مسلمانان تا حدی فرو پاشید و از آن تاریخ به بعد رشد جمعیت رو به کاهش گذاشت.

اگرچه معمولاً تغییرات عمده جمعیت بر اساس تغییر شمار محوطه‌های باستانی به دست می‌آید، به هیچ روی چگونگی رخ دادن چنین تغییراتی روشن نیست و نیز نمی‌دانیم که تغییر پیاپی از زندگی یکجانشینی به کوچ‌نشینی و بازگشت دوباره به یکجانشینی در پاسخ به شرایط زیست‌محیطی بود یا شرایط اقتصادی‌ای که ما از آن بی‌خبریم.

مشکلی که در توضیح این تغییرات وجود دارد حاکی از آن است که «پیدایش» تمدن‌ها بیش از «فروپاشی» آنها ذهن ما را به خود مشغول داشته است؛ البته ونکه به این موضوع اشاره کرده است. بدیهی است که در طول تاریخ با نوعی نوسان جمعیت روبه‌رو هستیم، ولی بدون گاهنگاری روشن و کامل و یقین دقیق‌تر میزان جمعیت، امکان ارزیابی آن نیست. همچنین، این کار با قاطعیت انجام نخواهد شد، مگر اینکه بتوانیم میزان جمعیت کوچ‌نشین را برآورد کنیم. این امور بویژه بدون کار میدانی بیشتر امکان‌پذیر نیست. رایت بصراحت بر این مشکل تأکید می‌کند، ولی با در دست داشتن اطلاعات منفی^۱ و محل جغرافیایی چند محوطه باستانی فقط به نتیجه‌گیریهای نسبتاً ضعیفی می‌تواند برسد.

از دیرباز با شمارش محوطه‌هایی که سفالهای مشخص^۲ با گاهنگاری همسان دارند، شمار محوطه‌های باستانی هر دوره تخمین زده می‌شود. با این شیوه شاهد کاهش نسبتاً فاحش محوطه‌های باستانی دوره شوشان جدید هستیم که تا اوروک قدیم و پیش از افزایش ناگهانی و مجدد محوطه‌ها ادامه دارد. با توجه به اینکه می‌دانیم مردمی با سفالهای متفاوت در برخی مناطق، از جمله ماهیدشت و حمیرین^۳ عراق (اوتس ۱۹۸۳)، ضرورتاً کنار هم می‌زیسته‌اند به موضوع احتمال وجود فرهنگهای همزیست (از لحاظ سفال) باید اشاره کرد. در مورد شوشان، نکته قابل تأمل این است که آیا شوشان جدید و اوروک قدیم همزمان بوده‌اند یا در پی هم آمده‌اند و آیا تغییر در جهت ایجاد زیستگاههای جدید و موقت است که موجب مدفون گشتن و مخفی ماندن بیشتر این

1. negative information

2. diagnostic

3. Hamrin

محوطه‌های باستانی شده است یا خیر. گذشته از مسأله زمین‌ریختی، جانسون به شدت با همزمانی محوطه‌هایی که سفالهای متفاوت دارند به مخالفت می‌پردازد، ولی تنها زمانی این مسأله کاملاً حل خواهد شد که حفاریهای لایه‌نگاری توالی آنها را نشان دهد. متأسفانه به نظر می‌رسد تقریباً تعداد کمی محوطه باستانی وجود دارد که هم آثار دوره شوش پایانی و هم اوروک قدیم را با هم در بافتهایی داشته باشند که بر اثر انباشتهای متعاقب پدید نیامده‌اند.

اگر تشخیص همزمانی و توالی در دشت شوشان دشوار است، مقایسه یک منطقه با دیگری دشوارتر است. دلایل محکمی برای پذیرفتن این واقعیت وجود دارد که انتشار سبکهای ویژه سفال آنی نیست و با تأخیر زمانی صورت می‌گیرد. این تأخیر بویژه در کوهستانهای ایران به چشم می‌خورد، که در آنجا سفال منقوش نخودی دیرتر ظاهر می‌شود و در مقایسه با سفال دشتهای پست مدت بیشتری مورد استفاده قرار می‌گیرد. تاکنون موفق نشده‌ایم تأثیر آن را بر زمینه‌های مختلف زندگی، بجز فرهنگ مادی روشن سازیم.

برای آیندگان

به رغم فراوانی داده‌ها و تلاشهای به کار رفته در ارائه بررسیهای جامع در این کتاب، چگونگی داده‌های اساسی همچنان مشکلی جدی باقی مانده است، زیرا از هر الگوی نظری که استفاده کنیم، بدیهی است که بازسازی تاریخ فرهنگ غرب ایران ناگزیر وابسته به این داده‌هاست.

مطالعات تجربی بروکس، لوین و دنل (۱۹۸۲) در ماهیدشت و کرکبای در دهلران و دشت شوشان (۱۹۷۷) نشان‌دهنده اهمیت مسائل مربوط به آبرفت و رسوب است، ولی در هلیلان و شاید در ناحیه هرسین^۱، اوضاع کاملاً متفاوت است (مورتنسن ۱۹۷۵؛ اسمیت و مورتنسن ۱۹۸۰). باید بیشترین اولویت را به ارزیابی دقیق فرایندهای

1. Harsin

مؤثر بر هر ناحیه زیستگاهی داد. در نواحی ای که رسوب بیش از حد معمول است، باید برای آزمایش محوطه‌های باستانی از نمونه‌برداریهای زیرسطحی^۱ استفاده کرد. یکی از این شیوه‌ها به کارگیری ردیاب نفوذکننده در زمین^۲ است (مورای^۳ ۱۹۷۴). استفاده از این وسیله در محوطه‌های پیش از تاریخی و محوطه‌های تاریخی امریکا نتیجه مثبتی داشته است (ویکرز^۴ و دولفین^۵؛ بوان^۵، و کنیون^۵ ۱۹۷۵). از آنجا که این روشها در ایجاد برشهای عمودی تا عمق بیست متری خاک توانایی بالقوه دارند، در شناسایی تپه‌های مدفون شده و یافتن نشانه‌هایی از جویها و آبراههای پیشین نیز بسیار سودمند خواهند بود. به محض آگاهی از وجود محوطه‌ای باستانی، به منظور به دست آوردن نمونه‌هایی برای تشخیص سن آن، می‌توان با حفاری یا استفاده از مته‌های مخصوص از آن نمونه‌برداری کرد. اگرچه بی‌تردید استفاده از این شیوه‌ها هزینه سنگینی دارد و شاید در شرایط محلی غیرعملی باشد، فناوری دستیابی به داده‌های ارزشمندتر در بررسی وجود دارد.

ردیابی از راه دور، چه با هواپیما چه با ماهواره، اغلب در بررسیهای هوایی مطرح است. ونکه (۱۹۷۵-۱۹۷۶) تأثیر این شیوه را در مواردی که محوطه‌ها در سطح نمایانند نشان داده است. اما ردیابی با طیفهای گوناگون برای نشان دادن آثار غیرطبیعی روی زمین شاید نتایج بهتری در برداشته باشد. دیگر آنکه اگرچه این فناوری وجود دارد، اما تصویرهای حاصل از این فن، شفافیت لازم برای اهداف باستان‌شناختی را ندارد. عکسهای سیاه و سفید هوایی قدیمی که از ارتفاع کم گرفته شده‌اند کارایی بسیاری، بویژه در نقشه‌برداری از محوطه‌های باستانی، بالکنها و سیستمهای آبیاری و بقایای جاده‌ها و پلها دارند. همان‌طور که این شیوه در عراق ارزش بسیاری یافته است (آدامز ۱۹۶۵، ۱۹۸۱؛ آدامز و نیسن ۱۹۷۲)، در ایران نیز می‌تواند کاربرد بسزایی داشته باشد. عکسهای هوایی و ماهواره‌ای نتایج چشمگیری به دنبال دارند، ولی تأثیر آنها بر تعداد زیادی از نواحی محدود، طی بررسیهای متمرکز سطحی، ثابت شده‌است و نتایج

1. subsurface

2. ground penetrating rader

3. Moray

4. Vikeers

5. Bevan

مطلوبی به همراه دارد. بررسی متمرکز به همراه آزمایش موشکافانه تمام نواحی ویران‌شده مانند چاهها، آبراهها، برشهای جاده‌ها و مجراهای فرسایشی، حتی می‌تواند به حل مسائل مربوط به گورستانها بویژه در جایی که احتمال وجود رسوب است، کمک کند. مهمترین نقص آزمایش رسوبات عبارت است از یافتن فاصله مناسب بین برشها. در باستان‌شناسی آینده در برخی نواحی برگزیده که کارهای پیشین نتایج پرباری داشته است، در مراحل اولیه پژوهش بررسی فشرده سطحی به همراه مطالعه زمین‌ریختی دقیق، لازم است. چنین ناحیه‌ای مطمئناً در حاشیه‌های دشت ماهیدشت واقع در زاگرس مرکزی، مانند هرسین قرار دارد؛ این نوع پژوهش ممکن است در دشت پستی مانند دهلران که دامنه‌های قدیمی تر و باثبات تر دارد، در مرز میان کوهستان و دشتهای رسوبی نیز انجام شود.

خانم و آقای کرکبای تغییرات زیست‌محیطی در فرایندهای زمین‌ریختی را مطرح کرده‌اند، ولی دلایل ویژه تغییرات پدید آمده در این فرایندها زائیده فعالیت‌های انسانی و اقلیمی است. بنابراین از دوره هولوسن^۱ به اطلاعاتی جوّی نیاز داریم که از تنها نمونه عمق کف دریاچه زیروار در حوالی مریوان، حدود شصت کیلومتری شمال غرب کرمانشاه، دقیقتر باشد (ون زایست ۱۹۶۷). برای این کار شاید نمونه‌برداری از رسوبهای درجه‌دو نیز ضروری باشد و مانعی نیز در نمونه‌برداری مستقیم از محوطه‌های باستان‌شناسی یا حومه آنها وجود ندارد (ووسلی^۲ و هول ۱۹۷۸). همچنین این امکان وجود دارد که بر اساس ایزوتوپهای ثابت چوب یا استخوانهای مکشوف از محوطه‌های باستانی بتوان به شرایط اقلیمی پی‌برد، ولی این برنامه نیازمند پژوهشهای بنیادی گسترده‌ای است (اپستاین^۳ و یاپ ۱۹۷۶؛ یاپ و اپستاین ۱۹۷۷). در کوتاه‌مدت، بهترین راه این است که توجه خود را به ارزیابی تغییرات شاخص در فرایندهای زمین‌ریختی مناطق مختلف مورد مطالعه متمرکز کنیم. این تغییرات در شکلهای زمینی و رسوبها نمایان است و به احتمال می‌توان آنها را به تغییرات دما و بارندگی و نیز به فعالیت‌های

1. Holocene

2. Woosley

3. Epstein

مربوط به بهره‌برداری انسان از زمین ارتباط داد.

با کمک فن شناورسازی^۱ و گرده‌شناسی^۲، گام‌های بزرگی بویژه در تهیه نمودار تغییرات رژیم غذایی برداشته‌ایم، ولی هیچ یک از این دو شیوه کاربرد جهانی نداشته است. در این رابطه شیوه‌های تحلیلی مربوط به شناخت بازماندهٔ عناصر آلی و ایزوتوپهای ثابت کربن و نیتروژن می‌تواند به ما کمک کند، اگرچه تا کنون این شیوه‌ها بندرت در تجزیهٔ استخوان انسان به کار رفته است (براون^۳ ۱۹۸۱؛ چیسولم^۴ و دیگران ۱۹۸۲). این‌گونه تحلیلها تا حدودی ابهامات موجود در زمینهٔ حیوانات اهلی را نیز روشن خواهد ساخت (دنیرو^۵ و اپستاین ۱۹۷۸، ۱۹۸۱).

طبیعی است که در شناخت گذشتهٔ باستان‌شناختی ایران، حفاری نقش اصلی را خواهد داشت و در اینجا نیز باید برنامه‌هایی با اولویت بالا وجود داشته باشد. یکی از این برنامه‌ها این است که محوطه‌های مهمی چون تپه گیان، سیلک و موسیان، تا حدی که مناسب باشد، بررسی مجدد شوند. هر محوطهٔ باستانی برای ناحیهٔ خود داده‌های باستان‌شناختی پایه‌ای فراهم می‌سازد؛ با این حال، هرکدام با شیوه‌هایی حفاری شده است که برای رسیدن به هدفهای امروزی بسیار نارساست. از آنجا که این محوطه‌ها در زمان خود در شمار بزرگترین محوطه‌های باستانی ایران به شمار می‌رفتند، بی‌تردید دارای ویژگیهایی هستند که در آبادیهای کوچک و روستاها به چشم نمی‌خورد. بررسی دوباره، دست کم باید از نوع برشهای دقیق لایه‌نگاری باشد که فرانسویها با موفقیت چشمگیری در محوطه‌های باستانی جوی^۶، بندبال^۷، جعفر آباد و تپه شوش به انجام رسانیدند (لوبرون^۸ ۱۹۷۱؛ دولفوس^۹ ۱۹۷۸، ۱۹۸۳). با وجود این، آبادیهای کوچک و روستاها، به سبب کوچک بودن، مناسبترین و در دسترس‌ترین محوطه‌ها برای انجام حفاریهای باستان‌شناختی هستند و پرداختن به حفاریهایی گسترده در آنها موجه است. بویژه، ما نیاز به حفاریهای به نسبت گسترده‌ای (مانند آنچه ملک شه‌میرزادی در تپه

1. floatation

2. palynology

3. Brown

4. Chisolm

5. De Niro

6. Jowi

7. Bandebal

8. Le Brun

9. Dollfus

زاغه انجام داده است، ۱۹۷۷) داریم که در ارزیابی ماهیت خود زیستگاهها- هم به منزله موجودیتی جغرافیایی و هم مکانی برای انجام فعالیتها- به ما کمک می‌کند. فقط از این راه امکان نظارت و در اختیار گرفتن عواملی را خواهیم داشت که در برآورد اندازه جمعیت به ما کمک می‌کند. این گونه حفاریها همچنین به ما امکان خواهد داد که میزان نابرابریهای اجتماعی آشکار، مثلاً، در جامعه‌ای از اوروک با مخروطهای دیواری را در مقابل جامعه‌ای بدون مخروط دیواری دقیقاً ارزیابی کنیم. از سوی دیگر، تفاوت‌های موجود در یکپارچگی اجتماعی، قبل و بعد از پیدایش حکومت روشن خواهد شد.

خوشبختانه، گورستانهایی از هر دوره و منطقه موجود است، به‌طوری که گوناگونی داده‌های به‌دست آمده از گورها را می‌توان ارزیابی کرد. این گوناگونیها شامل تفاوت در جایگاههای اجتماعی و جنسیت، رژیم غذایی و تغذیه، آسیب‌شناسی و شاید اقلیمی است. بدیهی است که برای یافتن گورستانها جستجو در خارج از محوطه‌های باستانی و شاید پیرامون آنها یا نزدیکی محوطه‌ای متروک، بسیار مهم است (دولفوس ۱۹۸۳ ب، ص ۲۸۹). جستجو پیرامون تپه‌ها نیز امکان بررسی فعالیتهای کشاورزی، شاید کشف آبراهها و حتی نشانه‌هایی از شیارهای شخم را میسر می‌سازد. مطالعات شیمیایی و زمین‌ریختی خاک اطلاعات سودمندی در زمینه پراکندگی کارگاهها به دست می‌دهد.

مطالعات شیمیایی و فیزیکی را می‌توان به طور نظام‌مندی در شناسایی منابع مواد خام نیز به کار بست؛ بدین ترتیب از این داده‌ها در یافتن نشانه‌های پراکندگی بعدی دست‌ساخته‌ها از راه بررسی دادوستدها یا روشهای دیگر می‌توان استفاده کرد. افزون بر این، فتاوری انجام این اهداف در دست است؛ آنچه موجود نیست بررسی منابع و تحلیلهای بعدی آن است.

مطالعات قوم‌شناختی، مشابه آنچه هول (۱۹۷۸ الف، ۱۹۷۹)، کریمر (۱۹۷۹ ب، ۱۹۸۳) و واتسون (۱۹۷۹) انجام داده‌اند، با نشان دادن اینکه چگونه امروزه مردم در شرایط زیست‌محیطی مشابه و با استفاده از فنون مشابه، به تولید مواد خوراکی می‌پردازند کمک مؤثری کرده است. مطالعات مشابه دیگر، بویژه آنهایی که

داده‌هایشان کمی است، در ارزیابی بهره‌برداری از زمین و ارتباط آن با زیستگاه، سلسله مراتب اجتماعی و تقسیمات فرهنگی بین مناطق، به ما کمک خواهند کرد. عکسبرداری هوایی و بررسی قوم‌شناختی، تا حد زیادی این اهداف را برآورده خواهد کرد. از دیدگاه باستان‌شناختی، جای شگفتی است که حتی دورافتاده‌ترین قبایل از دیرباز به نوعی به ارتباطهای تجاری وابسته بودند، ولی به‌رغم این، روشن است که موارد خاصی چون الگوهای مهاجرتی، شرایط اسکان و بسیاری از اعمال معیشتی در طول چندین هزاره تغییرات بسیار اندکی داشته است. بنابراین، هنوز جا برای انجام مطالعات قوم‌شناختی ژرف که بتواند موضوعات باستان‌شناختی را به مشاهده‌های قوم‌شناختی پیوند دهد وجود دارد.

به طور خلاصه، در پژوهشهای باستان‌شناختی آتی در ایران و جاهای دیگر خاور نزدیک باید تلاش کنیم تا برای هر محوطه باستانی در هر دوره خاص کاملترین اطلاعات بافتی را به دست بیاوریم. بویژه باید توجه بیشتری به وضعیت یافته‌ها نشان بدهیم؛ یعنی محل قرار گرفتن آنها در محوطه‌های باستانی، ارتباط آنها با یکدیگر، وضعیت رسوبات، وضعیت شیء در رسوب به‌هنگام یافتن آن و فرایندهایی که ممکن است موجب تحریف تصویر باستان‌شناختی شود و غیره. آلن لوبرون (بی تا) با بازسازی که از اسکانهای متوالی در یک واحد مسکونی در محوطه باستانی شوش، در دوره‌ای به طول چند نسل به عمل آورد کارآیی این شیوه علمی را بروشنی نشان داد. در اینجا می‌توان به کاربرد واقعی اتاقها نگاهی اجمالی داشت و چگونگی تغییر این کاربردها را در طول زمان مشاهده کرد. این شیوه روزنه‌ای کوچک از فعالیتهای یک خانوار، ارتباط موجود بین ابزار محاسبه-مهرهایی با نقش‌کنده، اثر مهرها، توپهای گلی با ژتونهای شمارش و گل‌نوشته‌ها- و فعالیتهای خانگی را آشکار می‌سازد. چنین بازسازی‌هایی نیاز به حفاری و بررسی توانفرسای دارد، ولی پیامد آن به دست آوردن امکانات تفسیری کاملاً جدیدی درباره موضوعاتی است که پیش از این صرفاً خود حدس و گمانهایی بودند که بنیادشان ضرورتاً بر اشیاء خارج از بافت باستان‌شناختی مکشوف از محوطه‌های باستانی استوار بود. این نوع نگرش به بافت برای همه دوره‌ها،

چه تاریخی و چه پیش از تاریخی ضروری است و بویژه در کمک به شناخت مفاهیمی چون بازمانده‌های گیاهی و جانوری یک منطقه یا دوره، اهمیت دارد (میلر و اسمارت ۱۹۸۴). وقتی این نوع بازیافت در حفاریهایی با مقیاس بالا به کار برده شود، آنگاه تصویر بسیار دقیقتری از زندگی در روزگاران باستان را کانون توجه قرار خواهیم داد. طی سالها، آثار باستان‌شناختی زیادی از محوطه‌های باستانی ایران بیرون آورده شده است که بیشتر آنها فقط به طور سطحی مطالعه شده‌اند، در حالی که همه این اشیاء نیاز به مطالعه جامعتری دارند. مطالعه دوباره این آثار، مثلاً ظروف سفالی تدفینی شوشان (هول ۱۹۸۲، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴) یا تحلیل بافتی لوبرون (بی‌تا) در شوش ممکن است سودمندتر از انجام حفاری دیگر باشد، بویژه که این داده‌ها ارزشی استثنائی و بی‌مانند دارند.

در پایان، هر یک از نویسندگان به برخی از جنبه‌های باستان‌شناختی دوره مطالعاتی خود توجه کرده‌اند. در واقع، این اندیشه‌ها فرضیه‌هایی هستند که با بررسی و حفاری و تحلیل‌های بدقت برنامه‌ریزی شده باید آزمایش شوند.

هنگامی که به پژوهشهای دو دهه گذشته در ایران بر می‌گردیم، به دشواری به یاد می‌آوریم که چقدر در آغاز دانش ما اندک بود و در پی آن چقدر به اطلاعات ما افزوده شد. با این حال، تأکید بر کارهای ناتمام و جستجوی خستگی‌ناپذیر برای یافتن پاسخهایی برای مسائل بی‌شمار فرهنگی-تاریخی و علمی در سرشت ماست. در صورت تغییر اوضاع سیاسی و اقتصادی، بی‌تردید نویسندگان حاضر و بسیاری دیگر برای یافتن پاسخ برخی پرسشهای بنیادین در ارتباط با پیشرفت انسان در خاور نزدیک بار دیگر به ایران روی خواهند آورد.

فصل ۲

باستان‌شناسی دوره روستانشینی

فرانک هول

مقدمه

در فاصله زمانی طولانی، از حدود ۸۰۰۰ تا ۴۰۰۰ ق.م، شاهد برپایی نخستین روستاهای یکجانشین، توسعه مؤثر کشاورزی و دامپروری و پیدایش پیچیدگیهای اجتماعی در غرب ایران و آسیای جنوب غربی بوده‌ایم. اگرچه دوران آغازین و شدت گسترش این توسعه از منطقه‌ای به منطقه دیگر تفاوت داشت، نواحی کشاورزی بین‌النهرین بزرگ مراحل متوالی توسعه را به شیوه بسیار همانندی در نوردید. به‌طور کلی تعدادی از دهکده‌های بسیار پراکنده، نماینده مرحله یکجانشینی هستند که مدارکی مبنی بر تغذیه از گیاهان و جانوران اهلی و وحشی را نشان می‌دهند. بعدها شمار این دهکده‌ها افزایش یافت و دهکده‌ها با سرعت زیاد و بدون وقفه در سراسر نواحی مستعد برای کشاورزی دیم گسترده شدند. به دنبال این، همزمان با توسعه فن کشاورزی آبی، دشتهای وسیع و حاصلخیز مناطق پست بین‌النهرین هم مورد استفاده قرار گرفت. سرانجام در چندین ناحیه مساعد، زیستگاههای پهنای با بناهای مذهبی پدیدار شد. در این زمان است که سلسله‌مراتب اجتماعی و نقشهای ویژه در جامعه آشکار می‌شود. پیدایش حکومت سیاسی با پیدایش خط، ارتباطهای اقتصادی گسترده، رقابتهای نظامی و مجموعه‌های شهری همراه بود. غرب ایران، به منزله عنصری سازنده و مؤثر بر راحتی در این تحولات سهم بود، اگرچه مناطق دور افتاده و متفاوت آن ویژگیهای فرهنگی خاص خود را داشت.

این توالی پیشرفت بین‌النهرین و مناطق کوهستانی حاشیه آن در عراق، آناتولی مرکزی و شرقی و ایران را بدقت تشریح می‌کند. کشورهای سواحل شرقی دریای مدیترانه^۱ و غرب آناتولی تفاوت بیشتری با هم دارند و در اینجا درباره آنها بحث نشده است (مور ۱۹۸۵)^۲. پیوند و نزدیکی فرهنگهای بین‌النهرین تا حد زیادی از نزدیکی و تشابه جغرافیایی، شباهتهای بوم شناختی و شاید از ضرورت مبادله درون منطقه‌ای ناشی می‌شود. با وجود این باید انزوای فراگیر نواحی دورافتاده را به‌خاطر سپرد که از برقراری تماس همیشگی با مناطق دیگر جلوگیری می‌کرد و موجب رشد و توسعه ویژگیهای انحصاری می‌شد، به گونه‌ای که در بقایای مادی آمده و در بحث زیر منعکس است.

این فصل از نظر جغرافیایی حول «مناطق هسته‌ای» تنظیم شده است. این نواحی دشتهایی کشاورزی هستند که اندازه و کیفیتشان برای برپایی و بقای روستاهای بیشمار و مشارکت در برخی از جنبه‌های مهم تغییرات اجتماعی مناسب بوده است. چهار ناحیه با این ویژگیها وجود دارد. (۱) دشتهای پست، (۲) منطقه آذربایجان، (۳) دره‌های زاگرس مرکزی، (۴) دشتهای میان‌کوهی جنوب زاگرس در فارس (شکل ۲). در شرق بین‌النهرین، جلگه پست در دامنه کوههای زاگرس، شامل دشتهای شوشان و دهلران است (شکل ۶). در شمال، منطقه آذربایجان ناحیه پیرامون دریاچه ارومیه را تشکیل می‌دهد و دره سلدوز در آن قرار گرفته است (شکل ۱۱). منطقه زاگرس مرکزی دربرگیرنده ناحیه‌ای در طول جاده خراسان یا، «شاهراه بزرگ» است که مسیر طبیعی بغداد به همدان به‌شمار می‌آید (شکل ۱۲). در بلندیهای این منطقه چندین دره کوهستانی کوچک وجود دارد که هنگام عبور از میان کوههای زاگرس به سمت دشت بین‌النهرین از بلندی آنها کم می‌شود. در استان فارس، ناحیه جنوب زاگرس، منطقه پهناور مروت در شمال شرقی شیراز را در بر می‌گیرد (شکل ۲ و ۳).

افزون بر این مناطق اصلی، مناطق کوچکتر دیگری نیز بررسی شده‌اند. این مناطق دره‌های حاشیه دشت شوشان هستند که از میان آنها می‌توان از دشتهای ایزه، دشت گل

1. The Levant

2. A. Moore

و ایوه نام برد. چند دره کوچک دیگر از جمله خانه میرزا و شهرکرد، در طول جاده‌های واقع در بین زمینهای پست جلگه‌ای و منطقه بهبهان و اصفهان، واقع در بلندترین منطقه فلات ایران، قرار گرفته‌اند. تا کنون بخش بزرگتری از زمین به نواحی «حاشیه‌ای» یا «منطقه شکاف انداز»، بخصوص زمینهای کوهستانی یا دشتهایی با توانمندی کشاورزی پایین، اختصاص یافته است. از این میان، کوههای کردستان و لرستان را در بحث زیر مطرح ساخته‌ایم.

اگرچه دلایلی در دست است که ثابت می‌کند اغلب جوامع شبانی با روستاها همزیستی داشتند و بیشتر زمینهای حاشیه‌ای را اشغال کرده بودند، محدودیت داده‌های موجود ما را به تمرکز بر زندگی یکجانشینی وا می‌دارد. در مورد این مردم، که در ارزیابیهای جمعیتی ما و تفسیرهایمان از تغییرات رخ داده در زیستگاهها و جمعیتها، پیوسته حضور دارند چیز زیادی نمی‌توان گفت.

تاریخ تحقیقات باستان‌شناختی هر منطقه را بازنگری خواهیم کرد و طرح کلی حفاریها را تهیه و برای نشان دادن تغییرات، نقشه محوطه‌هایی را نشان خواهیم داد که با توجه به بررسیهای انجام شده تعدادشان زیاد است. در فصل ۳، مفاهیم وسیعتری از داده‌ها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

از آنجا که هر منطقه از ایران توالی باستان‌شناختی جداگانه‌ای دارد و هرکدام جداگانه بررسی شده است، طرح تطابق دقیق آنان دشوار است. در واقع، به چند دلیل در مناطق، اغلب تخمین شمار محوطه‌های باستانی هر دوره غیرممکن است. نخست اینکه باستان‌شناسان عقاید مختلفی درباره وضعیت محوطه‌های باستانی خاص دارند. دوم اینکه، باستان‌شناسان، مرتب ارزیابی خود درباره گاهنگاری و برداشت‌هایشان از مرزبندی مناسب در مناطق مورد نظر را اصلاح می‌کنند. سوم اینکه، کشف مدارک نواز بررسیها، حفاریها و تحلیل دوباره، با افزودن یا کاستن اسکانهای نسبت داده شده به دوره‌های ویژه، موجب تغییر این ارزیابیها می‌شود. از این‌رو، داده‌های بنیادی مجموعه‌ای ایستامشتمل بر نام محوطه‌های باستانی و دوره‌های شناخته شده اسکان بشر نیست، بلکه بخش متغیری است که وضعیت دانش ترکیبی و تلفیقی در لحظه خاصی از

زمان را منعکس می‌سازد.

بیشتر نویسندگان هنگام اشاره به شکل قدیم‌تر یا جدیدتر روستاهای اولیه، عبارتهای نوسنگی^۱ و عصر مس^۲ را به کار می‌برند، ولی استفاده از این واژه‌ها موجب آشفتگی گاهنگاری و توسعه فرهنگی است. دیگران ترجیح می‌دهند از نام دوره‌ها یا فازهای محلی استفاده کنند، ولی این کار برای افراد نامتخصص بسیار گمراه‌کننده است. من شیوه دیگری برگزیده‌ام و در مواردی که مدارک موجود اجازه داده است، دوره درازمدت روستانشینی را به چهار زیرگروه تقسیم کرده‌ام: دوره‌های روستانشینی آغازین، قدیم، میانه و جدید. این واژه‌ها بروشنی جایگاه گاهنگاری نسبی را نشان می‌دهد. این نوع تقسیم‌بندی کاربرد فرهنگی ندارد و از این رو براحتی می‌توان واژه‌های محلی را در این نظام جای داد. این نظام، ضمن حفظ امکان بررسی توسعه و تغییر در هر منطقه، امکان شوهش درباره چهار مقطع زمانی به منظور انجام مقایسه بین مناطق را فراهم می‌سازد.

در جدول ۲ دوره‌ها و نمود محلی آنها آمده است. برای یافتن فهرست کامل تاریخهای رادیوکربن در دوره‌های روستانشینی، همراه با اصطلاحات موجود به جدول ۳ نگاه کنید.

دوره روستانشینی آغازین

ویژگی کهنترین روستاهای ایران داشتن خانه‌های گلی با اتاقهای چهارگوش است. شکل معماری و الگوپذیری جامعه و پراکندگی آنها در منطقه وجوه متمایزکننده روستاهای هزاره هفتم ق. م. است که در اینجا به بحث خواهیم گذاشت. نقشه زیربنایی این روستاها به نحوی بود که آشکارا آنها را در برابر تغییر مقاوم می‌ساخت و حتی امروزه نیز نیازمندیهای یک زندگی آمیخته از مزرعه‌داری و گله‌داری را برطرف می‌سازد. به طور کلی در جنوب غربی آسیا، اندازه روستاهای آغازین از اجتماعات

1. Neolithic

2. Chalcolithic

کوچک روستایی شروع و تا زیستگاههای بزرگ با بناهای عمومی، تشریفاتی و حتی دفاعی گسترش می‌یابد. همان‌طور که در شکل ۴ می‌بینید، این دامنه تغییر در ابوهوریره^۱ (مور ۱۹۷۵)، جریکو (کنیون ۱۹۶۰)، موری‌بت^۲ (کاوین^۳ ۱۹۷۲)، چاتال‌هویوک^۴ (ملارت^۵ ۱۹۶۷)، ام‌دباغیه^۶ (کرکبراید ۱۹۷۴) و یاریم‌تپه (مرپرت^۷ و مونچاو^۸ ۱۹۷۶) نشان داده شده است. هیچ یک از اینها شاخص روستای کشاورزی کهن که چایلد (۱۹۵۲) یا بریدوود (۱۹۵۲، ۱۹۵۸، ۱۹۷۳) فرض می‌کردند نیست. بلکه این گروه از روستاها نشان‌دهنده «پیشرفت خصوصی فناوری» (اوتس و اوتس ۱۹۷۶ الف) و سبکهای منطقه‌ای هستند، و هیچ کدام مانند یکدیگر نیستند. مسلماً بیشتر محوطه‌ها به شاخص دهکده‌های نسبتاً منزوی و خودکفا شباهت دارند، ولی مابقی آنها با توجه به تخصصی شدن صنعت و وجود کالاهای خارجی و مکان جغرافیایی در برخی از این جوامع، احتمالاً نقشی مهم در کنشهای درون منطقه‌ای و بین منطقه‌ای بازی می‌کردند.

به رغم تفاوت‌های موجود در پیچیدگی فنی و اجتماعی روستاهای دوره کهن ایران، شباهتهای انکارناپذیری در آنها به چشم می‌خورد. در بررسیها، اغلب وجود سفالهای پوک^۹ (سفال با خمیر مایه کاه^{۱۰}) و گاهی ابزار ساخته شده از سنگ شناسایی بیشتر آنها را امکانپذیر ساخته است. در صورتی که این محوطه‌های باستانی بعدها بر اثر استقرار اقوام دیگر مدفون نشده باشد، امکان سنجش اندازه آنها میسر خواهد بود. تعداد کمی از آنها بیش از یک یا دو هکتار مساحت دارند.

بیشتر نویسندگان که به دوره روستانشینی آغازین پرداخته‌اند، توجه خود را به کشاورزی معطوف ساخته‌اند، زیرا پرسش درباره ریشه‌های پیدایش آن، انگیزه نگارش بسیاری از مقاله‌ها بوده است (مثلاً چایلد ۱۹۵۲؛ بریدوود و بریدوود ۱۹۵۳، بریدوود

1. Abu Hureyra

2. Mureybat

3. Cauvin

4. Catal Huyuk

5. Mellaart

6. Umm Dabaghiyah

7. Merpert

8. Manchaev

9. soft-ware

10. Chaff-tempred

۱۹۸۵، رید ۱۹۷۷ ب، مور ۱۹۸۲، و فلانری ۱۹۷۳ در بازنگری نوشته‌های پیشین خود). از آنجا که در سالهای اخیر، دانسته‌های باستان‌شناختی ما درباره بسیاری مناطق دور افتاده جنوب غرب آسیا افزایش یافته است، بازنگری مؤثری در دوره نوسنگی انجام شده است. مثلاً برای کل منطقه غرب آسیا، به ملارت، ۱۹۷۵؛ اوتس و اوتس، ۱۹۷۶ الف؛ برنی^۱ ۱۹۷۷ و مور ۱۹۸۵؛ برای بین‌النهرین به اسمیت، ۱۹۷۲ ب و اوتس (۱۹۷۲ ب، ۱۹۷۳)؛ برای ایران، به هول و فلانری (۱۹۶۸)؛ اسمیت و یانگ (۱۹۷۲) و پولار (۱۹۷۵، ۱۹۷۷) رجوع کنید.

دانسته‌های ما از دوره روستانشینی آغازین ایران، بر پایه حفاریهای انجام شده در ده محوطه بسیار دور از هم و بررسیهایی قرار دارد که به کشف بیش از دویست محوطه دیگر همان دوره (حدود ۸۰۰۰ تا ۵۰۰۰ ق. م.) منجر شده است. اطلاعات بسیار مشابهی از شش حفاری و برخی بررسیهای انجام شده در شرق عراق به دست آمده است. با توجه به اینکه دوره مورد بررسی سه هزار سال به طول انجامیده است و از آذربایجان تا فارس مساحتی حدود ۱۰۰۰ کیلومتر درازا و ۱۵۰ کیلومتر پهنا را در میان گرفته است، کمبود مدارک موجب شگفتی است. از این بدتر، در هر ۱۰۰۰ کیلومتر مربع، تقریباً یک روستای دوره آغازین را می‌شناسیم.

البته آنقدر هم که به نظر می‌آید، اوضاع بد نیست؛ زیرا بیشتر مساحت مذکور کوهستانی و اغلب جنگلی و پوشیده از درخت بوده است؛ بنابراین روستاهای کمی از هر دوره در آنجا وجود داشته است؛ افزون بر این، در بخش وسیعی از این زمینها هرگز بررسی منظمی برای یافتن محوطه‌های باستانی انجام نشده است.

با وجود این، از آنجا که بیشتر حفاریهای انجام شده در سالهای اخیر با فنون اکتشافی صحیح‌تری انجام شده است، در اصل آگاهیهای ما درباره بسیاری از جزئیات دوره روستانشینی آغازین، بیش از دوره‌های دیگر است. فقط در چند جای دیگر آسیای جنوب غربی مدارکی همتای آنچه ما از وضع معیشت در ایران داریم، دیده شده است. ما

1. Burney

اطلاعات زیادی از همهٔ طبقه‌بندیهای گوناگون اشیاء کوچک داریم؛ اشیائی که کشف آنها فقط با به‌کارگیری شیوه‌های کندتر و توانفرساتر کاوش امکانپذیر است. مدارک بسیاری نیز از پراکندگی زیستگاهها در دست داریم، ولی در مقایسه با برخی دوره‌های جدیدتر به سبب تأثیرات فرسایش، رسوب‌گذاری و تدفین ساکنان بعدی محوطه‌ها، در اصل اطلاعاتمان اندک است؛ روی هم رفته، این اطلاعات برای ارائهٔ برخی اظهارنظرهای کلی کافی است ولی در حدی نیست که بتواند به آنها اعتبار بخشد.

دوره‌های روستائینی جدیدتر: دورهٔ روستائینی قدیم، دورهٔ روستائینی میانه، دورهٔ روستائینی جدید

الگوهای اصلی کشاورزی و دامپروری که مشخصهٔ ایران تا قرن بیستم بود، در دوره‌های روستائینی قدیم تا جدید، پایه‌گذاری شد. به عبارتی دیگر اگر روبنای سیاسی و اقتصادی دوره‌های بعدی را از آنها بزداییم آنچه بر جای خواهد ماند اساساً شبیه دورهٔ روستائینی جدید خواهد بود. بدین ترتیب، این دوره زیربنای تمدنهای جدیدتر ایرانی را فراهم می‌سازد.

دوره‌های روستائینی جدید، معمولاً «دورهٔ مس و سنگ» خوانده می‌شود که غالباً نشانه آن نمایان شدن سفالهای منقوش خوش ساخت و اغلب نخودی رنگ، نظیر ظروف حلف^۱ و عبید^۲ است که در کوره‌هایی با دمای نسبتاً بالا پخته می‌شدند. اگرچه سفال آسانترین وسیلهٔ باستان‌شناختی در نشان دادن تغییرات است، ولی فقط بازتاب آن دسته از تغییراتی است که کشف باستان‌شناختی آنها، بویژه از راه بررسی، دشوارتر است. به رغم تغییرات پدیده آمده در سفالها، در بیشتر نواحی مدارک اندکی مبنی بر ناپیوستگی فرهنگی روستاهای آغازین وجود دارد. در قدیمترین روستای این دوره، این سفال نخودی حدوداً در آغاز هزارهٔ ششم پدیدار شده است، ولی ساخت آن در برخی نواحی از هزارهٔ پنجم شروع شده بود (برای گاهنگاری محلی جدول ۲ را ببینید). پایان

1. Halaf

2. Ubaid

دوره روستانشینی آغازین براحتی تعیین و مشخص شد، ولی شاید کمتر شناخته شده است: پیدایش سفالهای ساده از نوع سفالهای اوروک، با تولید انبوه، مشخصه این دوره است؛ این سفالها نه بلادرنگ، ولی با سرعت جایگزین سفالهای متمایز و ویژه پیش از آن شد. از لحاظ لایه‌نگاری، این تغییر شکل سفالها، بین لایه‌های ۲۲ و ۲۳ از آکروپل شوش یافت شده است که متون آن را به اوایل هزاره چهارم نسبت می‌دهند. بنابراین، دوره‌های روستانشینی جدید دو هزار سال به طول انجامیده است.

از نظر فرهنگی، دوره‌های روستانشینی جدید معمولاً با دوره عبید مقایسه می‌شوند. نام این دوره از محوطه‌ای در جنوب بین‌النهرین گرفته شده است؛ ولی این اصطلاح کلاً به سفالهایی اطلاق می‌شود که در آنها طرحهای سیاه رنگی روی زمینه نخودی نقش شده است. نمونه‌های متنوع این نوع سفال در محوطه‌های باستانی سوریه تا ایران کشف شده است؛ این مکانها تقریباً در امتداد قوس زمینهای پست بین‌النهرین قرار گرفته و تا مسافتی در دره‌های کوهستانی، بویژه در امتداد ایران نفوذ کرده‌اند. در جاهایی که بررسیهای دقیقی انجام شده است، بروشنی دیده می‌شود که شمار محوطه‌های باستانی در طول دوره‌های روستانشینی قدیم و میانه رو به افزایش گذاشته و سپس در برخی نواحی مهم از شمار آنها کاسته شده است. در نیمه دوم دوره‌های روستانشینی جدید، مدارک روشنی مبنی بر پدیدار شدن محوطه‌های بسیار وسیع در میان دهکده‌های کوچک در دست است. در جنوب عراق، این محوطه‌های باستانی به کانونهای نیایشگاهی مانند اریدو^۱ و اور^۲، تغییر و توسعه یافته‌اند و در آنها همزمان با دوره روستانشینی قدیم، الگوی ساخت سکوهای بزرگ به صورت زیربنای معابد آغاز شد. به علت محدود بودن عملیات حفاری در لایه‌های عمیق محوطه‌های باستانی پهناور، اطلاعات تقریباً اندکی از سازماندهی جامعه عبید در هر یک از مناطق ویژه، می‌توان ارائه داد. ولی به گمان ما تمدن شهری در این دوره پایه‌ریزی شده است. تغییراتی که به تشکیل نخستین حکومت‌های سیاسی منجر شد، کمتر شناخته شده‌اند و فقط

1. Eridu

2. Ur

ممکن است به طور مبهمی، در تغییرات فاحش و چشمگیر الگوی زیستگاهی، دگرگونی فن سفالگری، استفاده از خط و نمادهای به جای مانده از اثر مهر در گل دیده شود. با توجه به دانش ما از ایران، درباره تغییرات جمعیت‌شناختی^۱ برخی نواحی، مطالب بسیاری می‌توان گفت. حفاریهای انجام شده در چند محوطه باستانی کوچک، امکان مشاهده برخی اصول سازمانی زیربنایی در جوامع محلی را فراهم می‌سازد. دیدگاههای اجمالی انگشت‌شماری درباره پویاییهای اجتماعی موجود است که تفاوت در دست‌ساخته‌ها و توزیع مکانی آنها را ما به شکل فرهنگهای محلی تفسیر می‌کنیم. بدین ترتیب می‌توانیم با داوری صحیح از شباهتهای قومی کنونی به درک مدارک باستان‌شناختی کمک کنیم.

قاطعیت سخنان ما درباره مواردی که اطلاعات و دانشی از آن نداریم بسیار ناچیز و رنگ باخته است. هدف اصلی از بازنگری مدارک مجزا و ناهمگون ایجاد زیربنایی دقیق است. با طرح پرسشها و برنامه‌هایی که ما را به درک مطالب هدایت کند می‌توانیم پایه و شالوده کار خود را بسازیم. وضعیت باستان‌شناسی ایران رضایت‌بخش‌تر از دیگر مناطق است و مسلماً از مناطق دیگر آسیای جنوب غربی بدتر نیست. دیدگاههای ما بر اساس مدارکی است که بدون هدف کلی بنیادینی گردآوری شده است؛ به همین دلیل وجود شکافهای منطقه‌ای و گاهنگاریهای از قلم افتاده، دور از انتظار نیست. همچنین باید به خاطر داشت که باستان‌شناسی این منطقه تقریباً تازه است و هنگام توقف کار میدانی، بیشتر برنامه‌های آن در مراحل آغازین اکتشاف بوده و هنوز مطلبی در توصیف بسیاری از محوطه‌های باستانی منتشر نشده است. به جای افسوس خوردن از فقدان مدارک کافی، که به طور ناراحت‌کننده‌ای برای محققان آشکار است، بهتر است به اهداف این بازنگری بیندیشیم که عبارتند از: روشن ساختن الگوهای کلی تغییر و توسعه، کمک به درک پیدایش گروههای اجتماعی متمایز، توسعه مرکز مداری و سلسله‌مراتب اجتماعی در برخی نواحی و دشواریهای آشکاری که ممکن است هدف

1. demographic

پژوهشهای بعدی باشد.

بخش وسیعی از غرب ایران کوهستانی است و دشتهای کشاورزی تقریباً کوچک و ناپیوسته‌ای دارد که در میان رشته کوهها جای گرفته‌اند (شکلهای ۱۲ و ۱۳). فقط در جلگه پست شوشان (خوزستان)، در کناره شرقی دشت بین‌النهرین، زمین کشاورزی واقعاً پهناور و قابل کشت و آبیاری وجود دارد که می‌توان آن را با جنوب بین‌النهرین مقایسه کرد. در اینجا بود که نخستین جامعه پیچیده ایرانی پدیدار شد (شکل ۶).

بازنگری زیر به دشتهای مهمی که مدارک کافی برای همه دوره‌های آن وجود دارد، پرداخته است. ما کار خود را از دشتهای دهلران در سرزمینهای پست که اطلاعات دقیقی از نخستین دهکده‌ها در آنجا به دست آمده، آغاز می‌کنیم، سپس به دشت شوشان، محل کشف بهترین اطلاعات درباره پیدایش جامعه پیچیده، از نوع جامعه بین‌النهرین جنوبی، می‌پردازیم. آنگاه به کوهستانها، جایی که مدارکی دال بر کوچ‌نشینی کشف شده است، روی خواهیم آورد. در این بازنگری، آذربایجان، محل کشف سفالهای نوع «دالما»، را نیز از نظر دور نخواهیم داشت و سپس رد این سفالها را در حوضه آبریز کرخه و دشتهای فراخ آن دنبال خواهیم کرد. در اینجا، مجموعه‌ای مرکب از سفالهای عبید محلی، دالما و سفالی از نوع حلف، متعلق به دوره پیش از عبید، را که در بین‌النهرین شمالی بهتر از جاهای دیگر شناخته شده است می‌یابیم. در آخر به فارس، در زاگرس جنوبی، خواهیم پرداخت. این پهنه جغرافیایی امکان مشاهده تغییرات خاص هر منطقه و مقایسه همزمان مناطق را فراهم می‌سازد. این شیوه بروشنی نشان می‌دهد که کدام نواحی کانون توسعه بودند و پرسشهایی در زمینه عقب‌ماندگیهای نواحی دیگر را مطرح می‌سازد. سرانجام، در این بازنگری شاهد برخی همانندیها بین گروههای محلی یاد شده خواهیم بود.

پیشینه زندگی یکجانشینی

پیش از بازنگری شواهد باستان‌شناختی دهکده‌ها، بهتر است به بحثی کوتاه درباره اطلاعاتمان از فرهنگهای پیشین پردازیم. پس از گروه بریدوود (الف و ب ۱۹۶۰) که

یک تبر دستی را در نزدیکی کرمانشاه کشف کرد، مورتسن^۱ (۱۹۷۵) نخستین کسی بود که وجود دورهٔ پارینه‌سنگی زیرین را در زاگرس تأیید کرد؛ با این حال به علت انجام نشدن حفاری، ارزیابی ماهیت این دورهٔ کهن دشوار است. مهمترین درسی که در این زمان باید از دورهٔ پارینه‌سنگی آموخت این است که پدیده‌های زمین‌ریختی بر این دوران، بیش از دوره‌های پس از آن، اثر گذاشته است، به طوری که هیچ زمینهٔ مطمئنی در دست نیست که بتوان بر پایهٔ آن نظری کلی دربارهٔ جنبه‌های مختلف زندگی در دورهٔ پلیستوسن^۲، از جمله مسألهٔ میزان جمعیت (هول ۱۹۷۱)، ارائه داد.

در سال ۱۹۶۷، هول و فلانری گزارش بازنگری دورهٔ پارینه‌سنگی غرب ایران را منتشر کردند که تا حد زیادی بر پایهٔ بررسیها و حفاریهای انجام شده در زاگرس مرکزی استوار بود. نویسندگان با استفاده از مدارک مربوط به تراکم و سن محوطه‌های باستانی بررسی شده، فهرست دست‌ساخته‌ها و همانندیهای قوم‌شناختی، نتیجه گرفتند که در اصل سه نوع محوطهٔ باستانی وجود داشته است که عبارت بودند از: اردوگاههای پایه، اردوگاههای موقتی و محوطه‌های ویژه‌ای مانند محل‌های قصابی یا معادن سنگ. از آن زمان به بعد برای تغییر این دیدگاه، کار چندانی دربارهٔ دورهٔ پارینه‌سنگی انجام نشده است. گاچ (۱۹۶۸)، زاگزال (۱۹۷۵ الف، ۱۹۷۸) و رایت (۱۹۷۹)، بی‌تا؛ رایت و دیگران (۱۹۷۶)، در بخشهای جنوبی زاگرس کار کرده‌اند و اطلاعاتی در زمینهٔ دامنهٔ جغرافیایی صنایع دورهٔ فراپارینه‌سنگی^۳ ارائه داده‌اند. سولکی (۱۹۶۹) منطقهٔ شمال غرب ایران را بررسی کرد و نتایج منفی بسیاری به‌دست آورد. مهمترین بازیافتهای دورهٔ پارینه‌سنگی از منطقهٔ هلیلان به‌دست آمده است. در این منطقه مورتسن (۱۹۷۴ الف و ب) با به‌کارگیری شیوه‌های فشردهٔ بررسی، محل تعدادی از محوطه‌های باستانی را تعیین کرد. این محوطه‌ها برخلاف تهنشستهای لایه به لایهٔ غارها یا پناهگاهها، عموماً در سطح متمرکز شده بودند. در صورت حفاری این محوطه‌ها، اطلاعاتی تکمیلی به‌دست خواهد آمد که سطح شناخت ما از فعالیتهای شکارچیان و گردآورندگان غذا را،

1. Mortensen

2. Pleistocene

3. Epipaleolithic

که در دوره پلیستوسن در منطقه زاگرس در حرکت بودند، بالا خواهد برد. ظاهراً شکارچیان و گردآورندگان غذا در دوره پلیستوسن و هولوسن قدیم، در دسته‌های پراکنده زندگی می‌کردند و مرتباً محل اردوگاههای خود را تغییر می‌دادند (هول و فلانری، ۱۹۶۸).

تنها نمونه از این نوع، اردوگاه آسیاب است که در نزدیکی کرمانشاه، واقع در دشت پهناور ماهیدشت، در ارتفاع ۱۵۰۰ متری قرار گرفته است (شکل ۵). کشف این محوطه باستانی بسیار اتفاقی بود، زیرا هیچ برآمدگی‌ای بر روی دشت قرار نداشت و فقط ابزار ساخته شده از سنگ چخماق که در سطح شخم زده کنار رود قره‌سو پراکنده بودند، بر وجود این محوطه باستانی اشاره داشتند. در این حفاری لایه‌هایی به عمق دو متر به دست آمد که در ته آن بنایی نیمه زیرزمینی^۱ با قطری حدود ده متر قرار داشت. دو اسکلت اندود شده با گِل اخرای سرخ، زیر بنا دفن شده بود. قسمت عمده دست‌ساخته‌ها را ابزار ساخته شده از سنگ چخماق، تعدادی مهره، آویز و قطعات دستبند از جنس مرمر و تعداد زیادی اشیاء کوچک گلی، از جمله چند پیکرک نامشخص، تشکیل می‌داد (بریدوود و دیگران ۱۹۶۱، ص ۲۰۰۸).

در مقایسه با محوطه باستانی زاوی چمی شنیدر^۲ در شرق عراق که بناهای مدور نیز در آن کشف شد، قدمت آسیاب را بین ۱۱۰۰۰ و ۹۰۰۰ سال پیش تخمین زده‌اند (بریدوود و دیگران ۱۹۶۱، ص ۲۰۰۸). بعدها این تاریخ با روش رادیو کربن تأیید شد (پروش^۳ و برگر ۱۹۷۳، ص ۲۳۶). از آنجا که این محوطه باستانی لایه‌های قابل توجهی دارد و هنوز گزارشی از آن منتشر نشده است، درباره این که دست‌ساخته‌های نامبرده در سراسر این محوطه پراکنده‌اند یا فقط در برخی چینه‌ها وجود دارند نظر قاطعی نمی‌توان داد. بوکونی (۱۹۷۷) استخوانها را - که لایه‌نگاری آنها نیز مشخص نیست - مطالعه کرده است و قدیمترین نشانه وجود بز اهلی (ر.ک.: بی.هس ۱۹۷۸، ص ۶۴) و مدرک جالب توجه‌تری از شکار گوسفند، گوزن قرمز، خوکها و بزهای وحشی را گزارش داده است.

1. semi-subteranean

2. Zawi Chemi Shanidar

3. Protsch

بیشتر نمونه‌ها متعلق به حیوانات تنومند بزرگسال است. به گمان بوکونی (۱۹۷۷، ص ۱۱۱، ۱۳، ۳۶، ۳۷) ساکنان محوطه در توقفهای زمستانی خود، برای به‌دست آوردن شکار از مناطق مختلف، تا مسافت‌های دور دست سفر می‌کردند. زمان کوچ‌های فصلی از طریق آزمایش بر روی استخوانهای آبچلیک صحرایی^۱ تعیین شده است. این پرنده زمستان را در ایران به سر می‌برده، ولی در اواخر پاییز یا بهار نیز در این محل دیده شده است؛ از این روی نمی‌توان فرض کرد که در اواسط زمستان محوطه‌ای اشغال شده باشد. متأسفانه محوطه‌های باستانی دیگری با همان قدمت در ایران نمی‌شناسیم؛ به همین دلیل مطمئن نیستیم که این محوطه الگوی زندگی در آن دوران را نشان می‌دهد یا صرفاً محوطه‌ای ویژه و شاخص است. نخستین محوطه‌ها پس از این محوطه به ۲۰۰۰ سال پس از آن تعلق دارد و دارای ساختمانهای گلی و مدارکی مبنی بر اهلی کردن جانوران است.

با توجه به تدفین اجساد در گودالها و وجود بقایای حیوانات اهلی، ساختمانها احتمالاً نوعی پناهگاه بوده‌اند که برای محافظت ساکنان از نور خورشید، سقف آنها شاید از شاخه درختان ساخته می‌شد. طبق نظر فلانری (۱۹۷۲ الف) شکل خانه مدور، همانند ساختمانهای جنوب غرب آسیا و جاهای دیگر است. او تبدیل خانه مدور به خانه چهارگوش را همگام با دگرگون شدن اقتصاد و سازمان اجتماعی می‌داند؛ این دگرگونی زمانی رخ داد که کشاورزی جایگزین زندگی کوچ‌نشینی، شکار و گردآوری غذا شد و جوامع بزرگتر شدند.

هنوز بدرستی نمی‌دانیم که چه بر سر شکارچیان دوره پلیستوسن آمده است. همه آنچه می‌توانیم بگوییم این است که صنعت زارزیان^۲ که تا اواخر دوره فراپارینه‌سنگی در زاگرس مستقر بود، در دوره پلیستوسن یا پس از آن، از بین می‌رود، ولی احتمال دارد در برخی نواحی تا مدتهای طولانی، شکارچیان در کنار کشاورزان اولیه روش زندگی آنها را ادامه داده باشند. در این صورت بین آنها، تأثیرهای متقابل،

1. crex crex

2. Zarzian

همکاریها و دشمنیهای وجود داشته است. در مورد همکاری باید گفت که شکارچیان احتمالاً نقش مهمی در تجارت و مبادله کالا داشته‌اند. در مورد دشمنی، شکارچسانی که رزمه‌های دیگران را شکار می‌کردند یا محصولات انبار شده را به تاراج می‌بردند، احتمالاً انگیزهٔ مرکزیت بخشیدن به زیستگاهها و در نتیجه ساختن ساختمانهای دفاعی را پدید آوردند. در حال حاضر از روستاهای اولیه ایران دربارهٔ هیچ یک از این موارد اطلاعاتی به دست نمی‌آید.

شاید کسی بخواهد دربارهٔ چگونگی نقش شکارچیان- اگر نقشی داشته‌اند- در فعالیتهای اهلی سازی اطلاعاتی داشته باشد، ولی در این زمینه نیز گزارشی در دست نیست (هول ۱۹۸۵). به رغم وجود همانندیهای ظاهری، نظیر آنچه در ابزار ساخته شده از تراشه‌های سنگی و استفادهٔ روستاییان اولیه از غارها به جای آغل حیوانات دیده شده است، تغییر آشکاری در تبدیل اردوگاههای زارزیان به روستاهای اولیه دیده نشده است؛ همچنین انتقال سریعی در زیستگاهها رخ نداده است؛ زیرا کلبه‌هایی واقعی یا خانه‌هایی برای شکارچیان وجود ندارد که بتوانیم آنها را با ساختمانهای مدور روستاییان اولیه- کسانی که به نظر برخی بر انتقال فرهنگی مؤثرند- مقایسه کنیم. افزون بر این، اردوگاهها بیشتر در محلهایی پر از جانوران شکاری قرار داشتند؛ مانند تپه ماهورها و نواحی صخره‌ای که خاک اطراف آنها ممکن بود حاصلخیز باشد یا نباشد. با اینکه روستاها روی زمینهای قابل کشت یا در نزدیک آنها بنا شده بودند، در بیشتر مناطق امکان ارزیابی اهمیت این تفاوت آشکار وجود ندارد، زیرا احتمال دارد رسوب آبرفت، اردوگاههای کوتاه مدت مستقر در زمینهای کشاورزی را مدفون ساخته باشد.

دهلران

این جلگهٔ پست در دامنهٔ کوههای زاگرس واقع شده است و مناطقی چون دشت دهلران، دشت شوشان و دشت رامهرمز را در میان گرفته است (شکل ۶). تغییرات اقلیمی این سرزمین بسیار شدید است. تابستانهای این منطقه به شدت گرم و خشک، با دمای تا ۱۳۰ درجهٔ فارنهایت (۵۰ درجه سانتی گراد) است. در زمستان بندرت یخبندان می‌شود،

ولی بادهای سرد شمال و ابرهای تیره و تار، سرمای زمستان کوتاه آنجا را به شدت افزایش می‌دهد. باران که فقط در ماههای زمستان می‌بارد، نوسان زیاد سالانه دارد. به طور کلی، در بلندیها و نزدیک کوهها بر میزان بارندگی افزوده می‌شود. میانگین بارش در بخش بالایی این جلگه، ۳۰۰ میلیمتر در سال است که در ماههای دی تا فروردین، به اوج خود می‌رسد. در سالی که میزان بارندگی متوسط است، این مقدار باران برای کشت دیم مناسب است، ولی در صورتی که زمان بارش با زمان کشت و زرع هماهنگی نداشته باشد، کافی نیست. طبق برآورد کرکبای (۱۹۷۷، ص ۲۶۹) اگر بارندگی با آبیاری همراه نباشد، محصولات فقط از حدود ۵۰ درصد زمان بارش استفاده خواهند کرد.

بخشهایی از جلگه که در اینجا مورد نظر ماست، دشتهای دهلران و شوشان است. نام دشت شوشان از شوش، مهمترین محوطه باستانی این منطقه، گرفته شده است. حدود شصت کیلومتری غرب شوش، در ارتفاعی کمی بلندتر از حد متوسط، دشت دهلران واقع شده است (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۱۹-۲۲؛ کرکبای ۱۹۷۷) که ویژگیهای جغرافیایی آن به دشت شوشان شباهت دارد. در جنوب غربی شوشان، جلگه پست تا رامهرمز که نخستین بار در دوره روستانشینی قدیم اشغال شد، امتداد یافته است. هرگاه آب شیرین به هر میزان، بر سطح زمینهای هموار جاری شود، زیستگاههای کشاورزی پدید می‌آیند. چنین مناطق حاصلخیزی، دوره‌ای و نسبتاً کوچکتز از خود شوشان هستند، ولی چشم‌اندازی از دگرگونی بین فرهنگهای دشتهای پست و در برخی مواقع، پیوند مستقیمی با محوطه‌های باستانی شرق عراق ارائه می‌دهند.

دشت دهلران (شکلهای ۶ تا ۸) اساساً بین رودهای مهمه^۱ و دوایرج^۲ (با چند محوطه در خارج) و بین دامنه کوههای زاگرس و جبل حمیرین^۳ - ستیغ کوتاهی در نزدیکی مرز عراق - واقع شده است. اگرچه امروزه هر دو رود اصلی تا عمق زیادی بسترشان را کنده‌اند، در زمان مورد نظر ما، بر سطح زمین جاری بوده‌اند. از زمان سکونت انسان در اینجا، حدود چهارمتر آبرفت در دشت انباشته شده است که موجب تغییر شایان ذکری در ویژگیهای طبیعی آن شده است (کرکبای ۱۹۷۷).

1. Mehme

2. Daiwairij

3. Jebel Hamrin

حفاریهای کوچکی که در پنج محوطه باستانی این دشت انجام شده است، اهمیتی باستان‌شناختی بدان بخشیده است. این محوطه‌ها عبارتند از: علی‌کش، چغا سفید، تپه سبز، فرخ‌آباد و موسیان. نخستین بار در سال ۱۹۰۳، باستان‌شناسان از دهلران بازدید کردند و گروه فرانسوی گوئییه^۱ و لمپر^۲ (۱۹۰۵) در موسیان، خزینه و تپه محمدجعفر (بعدها علی‌کش نام گرفت) گمانه‌هایی زدند. هول و فلانری حدود شصت سال بعد از این دشت بازدید کردند و بررسی محدودی، همراه با گمانه‌زنی آزمایشی در علی‌کش انجام دادند (هول ۱۹۶۲؛ هول و فلانری ۱۹۶۲). در سال ۱۹۶۳ آنها به همراه جیمز نیلی برای حفاری دیگری در علی‌کش، زدن گمانه دیگری در موسیان و ایجاد برش لایه‌نگاری در تپه سبز بازگشتند (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹). در سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۹، هول به حفاری در چغا سفید پرداخت و نیلی تحقیقات گسترده‌ای در دشت انجام داد (هول ۱۹۶۹ الف، ۱۹۷۰). در این زمان، مایکل کرکبای در زمینه زمین‌ریختی منطقه تحقیق کرد (کرکبای و کرکبای ۱۹۶۹؛ کرکبای ۱۹۷۷). در سال ۱۹۶۸ هنری رایت به حفاری در تپه فرخ‌آباد مبادرت ورزید و بررسی دیگری انجام داد. سرانجام در سال ۱۹۷۳ هول در بخش شمالی دشت به جستجوی اردوگاههای کوچ‌نشینی پرداخت. بررسیهای گوناگون و فشرده‌ای در بیشتر قسمتهای دشت انجام شده است ولی فقط چند نقطه از آن به صورت منظم پیموده شده است (نیلی ۱۹۷۰). اطلاعات ما از محوطه‌های باستانی سطح این دشت به اندازه اطلاعاتمان درباره محوطه‌های سایر دشتهای ایران، کامل و دقیق است. اگرچه دهلران، دشت کشاورزی کاملاً جدایی است، سفالهای مکشوف در آنجا شباهت زیادی به سفالهای به‌دست آمده از شوشان دارد؛ از این‌رو گاه‌نگاری آن نیز به همان شیوه خواهد بود. همه حفاریهای انجام شده در دهلران منتشر شده است و در آن برای نامیدن فازها، از نامهای خاص منطقه استفاده شده است.

دوره روستانشینی آغازین: فازهای بزم‌مرده، علی‌کش، محمدجعفر، سفید و سرخ

در دو محوطه علی‌کش و چغا سفید، که پیش از استفاده از سفال شکل گرفته‌اند، توالی

1. Gautier

2. Lampre

محلّی معلوم شده است. از آنجا که اطلاعات مربوط به فازهای دهلران به آسانی قابل دسترسی است (هول و فلانری ۱۹۶۸؛ هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹؛ هول، ۱۹۷۷ الف)، در اینجا فقط ارائه چکیده‌ای از ویژگیها و یافته‌های به دست آمده از آنها کافی است (جدول ۴).

پنج فاز، که بر اساس لایه‌نگاری و تغییر شکل در دست‌ساخته‌ها و ساختمانها متمایز شده‌اند، به دوره روستانشینی آغازین مربوط می‌شوند. فازها از قدیمترین تا جدیدترین عبارتند از: بزمرده، علی‌کش (مربوط به دوران پیش از سفال)، محمدجعفر، سفید و سرخ. در سه فاز آخر، گونه‌های مختلف سفال پوک با خمیرمایه کاه دیده می‌شود. ساکنان بزمرده بخش عمده آذوقه خود را از گیاهان وحشی و حیوانات تأمین می‌کردند، اگرچه به نوعی کشاورزی و دامپروری نیز اشتغال داشتند. در فاز محمدجعفر گیاهان و جانوران اهلی از نظر ریخت‌شناسی کاملاً توسعه پیدا کرده بودند. در چغا سفید جانوران اهلی بیشتر مورد توجه قرار داشتند و به همان نسبت جانوران شکاری اهمیت کمتری یافتند. با توجه به همانندی دو محوطه و همزمانی آنها در فازهای علی‌کش و محمدجعفر، این تفاوت به آسانی درک نمی‌شود.

شکل بناها در طول فازها دستخوش تغییر می‌شود، ولی اندازه کوچک گمانه‌ها امکان رسیدگی موشکافانه به این موضوع را میسر نمی‌سازد. در اواخر فاز سفید ساختمانهایی با پی‌سنگی جایگزین خانه‌های تماماً گلی شدند. در آن زمان، برای نخستین بار دو سکوی مهم ولی عجیب ساخته شده از خشت پدیدار می‌گردد. هر دو سکو ضلعی به طول هفت تا ده متر و به ارتفاع یک متر دارند. محدودیت دامنه حفاری و این واقعیت که هر دو سکو درست در زیر سطح محوطه قرار گرفته بودند، مانع از این می‌شود که چگونگی ارتباط آنها با ساختمانهای دیگر را تعیین کنیم یا بگوییم که این سکوها پایه‌های بنا بوده‌اند یا خیر.

فازهای دوره روستانشینی آغازین، تغییر و تداومی تدریجی همراه با سنتهای محلّی را نشان می‌دهد، ولی وجود یک «زنگوله» و نشان قضیب از مرمر (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۲۰۳، ۲۳۳) و تکه سفالی از نوع «سامره» (هول ۱۹۷۷ الف،

ص ۱۳۸؛ اوتس ۱۹۸۳، ص ۲۶۱) نشان‌دهنده ارتباط با بین‌النهرین شرقی (عراق) است. در دشت دهلران فقط در دو محوطه باستانی علی‌کش و چغا سفید تکه سفالهای پوک اولیه کشف شده است. در تپه‌ای دیگر، سنگهای آتش‌زنه‌ای یافت شد که شاید به دوران پیش از سفال تعلق داشته باشد و سه شیء اولیه از جنس سنگ آتش‌زنه در مجاورت سرچشمه قیر، واقع در حاشیه مرکزی شمال دشت نیز وجود دارد. قرار گرفتن این محوطه‌ها در شیبه‌های تند، نبودن لایه‌های باستانی و دست‌ساخته‌هایی از جنسی غیر از سنگ آتش‌زنه، حاکی از این است که آنها اردوگاههای کوچ‌نشینها بوده‌اند.

با توجه به مساحت سیصد کیلومتر مربعی دشت دهلران، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که زیستگاهها در دوره روستانشینی آغازین بسیار پراکنده بوده‌اند. ولی باید به خاطر بسپاریم که از زمان برپایی روستاها در این محل رسوبی به عمق سه تا چهار متر در سطح دشت پدید آمده است. از این روی، بعضی- شاید بسیاری- روستاهای قدیمی نیز ممکن است زیر خاک مدفون شده باشند. صادقانه باید گفت اطلاعات چندانی درباره این زیستگاهها در دست نداریم بجز اینکه هر دو محوطه روستایی در نزدیکی منابع آبی مستقر بودند: علی‌کش در امتداد یک باتلاق و چغا سفید احتمالاً در کنار رودی فصلی واقع شده است. برعکس، امروزه محوطه‌های باستانی در زمینهای مناسب چراگاه قرار گرفته است.

الگوهای تغییر یابنده موجودی افسیدین در دهلران، حاکی از پویایی تأثیر متقابل درون منطقه‌ای در دوره روستانشینی آغازین است. طبق گفته‌های رنفرو، بخش عمده افسیدین از منبع ۴ سی^۱، در نزدیکی دریاچه وان، واقع در شرق آناتولی، به دست می‌آمد. تعداد کمی نیز از منبع دیگری به نام اجی^۲، در مجاورت نمرودداغ است. رنفرو اظهار می‌دارد که ویژگی بارز فازهای اولیه، مبادله فراگیر و کامل افسیدین است که مقدار آن مرتباً از روستایی به روستای دیگر کمتر می‌شود. طبق این طرح، هرچه روستایی از منبع دورتر باشد، افسیدین کمتری به دست خواهد آورد. علی‌کش نمونه بارز این طرح است (رنفرو ۱۹۷۷؛ رنفرو و دیکسون ۱۹۷۶). جالب است که این نظام در فاز سفید با

1. 4c

2. 1g

افزایش چشمگیر افسیدین اجی و همزمانی آن با به اوج رسیدن ذخایر افسیدین، تغییر می‌یابد. پس از آن در فاز سرخ، کاهش سریع و پایداری در میزان افسیدین وارداتی به دهلران رخ می‌دهد. رنفرو پیشنهاد می‌کند که تا این زمان، افسیدین بین محوطه‌های مرکزی، که با هم رقابت داشتند، مرتباً توزیع می‌شده است. از آن به بعد، افسیدین فقط به میزان کم در دهلران دیده می‌شود که به عقیده رنفرو در شمار محوطه‌های مرکزی نبوده است.

با توجه به اینکه توسعه افسیدین در همان زمان در عراق (توالی حسونا^۱ - سامره)، ظاهراً از دهلران پیشی گرفت، طرح رنفرو امتیازهایی دارد. با این حال باید اضافه کرد که ذخایر موجود احتمالاً با رشد جمعیت شمال عراق همگام نبوده است؛ در این منطقه محوطه‌های باستانی بسیار زیاد و برخی جوامع بسیار بزرگ مانند تل سوان^۲، همزمان با فازهای سفید و سرخ انگاشته شده‌اند.

دوره روستانشینی آغازین در دشت مندلی^۳، در جنوبی‌ترین بخش شرق عراق، رخ داده است (اوتس ۱۹۷۲ب). محوطه‌های باستانی دیگر احتمالاً در قسمتهای جنوبی‌تر، در جاهایی که زمینهای کشاورزی و منابع آبی مناسب برای کشاورزان و جانوران اهلی وجود دارد، کشف خواهد شد. کشاورزی نیاز به یک ایزوهت^۴ (منحنی میزان بارندگی) با میزان تقریبی ۲۵۰ میلیمتر دارد و وجود رودهای دائمی برای جانوران اهلی ضروری است. به علت مرزبندیهای جدید سیاسی که انجام عملیات شناسایی را دچار مشکل ساخته است، به طور نامتناسبی اطلاعات به دست آمده از ایران بیش از عراق است. نباید از آن چنین برداشت کنیم که توزیع محوطه‌های پیش از تاریخ نیز مطابق با این نوار مرزی است.

دوره روستانشینی قدیم: فازهای انتقالی چغامامی، سبز و خزینه

فاز انتقالی چغامامی (CMT)^۵ که نامش از دوره همزمان چغامامی در دشت مندلی، در

1. Hassuna

2. Tell es-Sawwan

3. Mandali

4. isohyet

5. Chogha Mami Transitional

شرق عراق گرفته شده (اوتس ۱۹۶۸، ۱۹۶۹)، معرف پایان دوره روستانشینی آغازین است. در دشت دهلران تا کنون فقط در چغا سفید دوره انتقالی چغامامی حفاری شده است. با این حال سفال چغامامی در پنج محوطه باستانی دشت، از جمله علی‌کش، کشف شده است. در علی‌کش وجود چند تکه از این نوع سفال در سطح، احتمالاً اشاره به فرسایش و نابودی کامل زیستگاهی کوچک از این دوره را دارد (هول ۱۹۷۷ الف، ص ۱۲-۱۳) (شکل ۷).

فاز انتقالی چغامامی، تغییر در اقتصاد و افزایش شمار محوطه‌های باستانی شناخته شده را نشان می‌دهد. اقتصاد سنتی بومی با معرفی جوپوست‌کننده شش ردیفه، گندم پوست نازک شش ردیفه، عدس درشت، کتان، گاو اهلی و سگ، تغییر یافت. تصور می‌شود محصولات جدید با کشاورزی آبی یا احتمالاً با تغییرات پدید آمده در سازمان اجتماعی ارتباط داشته باشد. فاز انتقالی چغامامی سرآغاز تفاوت در سفالها نیز به شمار می‌آید، که حاکی از دگرگونی شیوه‌های ساخت و احتمالاً مهاجرت قوم دیگری به دشت است. آن‌گونه که رخدادها در اینجا بازسازی شده‌اند مردمی که از روش آبیاری استفاده می‌کردند به مناطق مستعد برای این نوع کشاورزی فشرده مهاجرت کردند و اقتصاد سنتی بومی را کنار گذاشتند (هول ۱۹۷۷ الف، ص ۳۵-۳۶). در این زمان، تداوم دست‌ساخته‌های دیگر در سراسر فازها نشان می‌دهد که تحول اقتصادی عظیمی، بدون متوقف ساختن کامل سنتهای محلی، رخ داده است. دولفوس (بی‌تا) وضعیت مشابهی را در شوشان گزارش داده است. با این حال حفاری گسترده‌تر فاز انتقالی چغامامی در نقطه تماس آن با فاز سرخ که پیش از آن بوده است، به روشن شدن این موضوع کمک خواهد کرد.

از این روی، تداومی اساسی در توسعه - به طور تلویحی در توسعه فرهنگی - آثار به جای مانده از دوره روستانشینی دیده می‌شود. پس، اگرچه بر اساس تغییرات پدید آمده در سفال، امکان جدا کردن فازها وجود دارد، باید به خاطر داشت که هر فاز بخشی از فاز دیگر است.

فاز سبز در چغا سفید پیدا شده است، اما در گمانه‌ای بسیار محدود. این فاز در

دامنه تپه سبز نیز پیدا شده است؛ نیلی در سال ۱۹۶۳ به حفاری در تپه سبز پرداخت و گمانه‌ای پله‌ای به پهنای سه متر در ضلع جنوبی تپه که فرسایش شیب‌داری یافته بود، حفر کرد (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۵۰-۶۴). با این گمانه نخستین توالی لایه‌نگاری شده از مواد دوره روستانشینی ناحیه نمایان شد. اگرچه در آن زمان روشن نبود، چهار فاز توصیف شده در تپه سبز فقط با دوره‌های روستانشینی کهن و میانه شباهت داشتند. سپس، عملیات رایت در فرخ‌آباد، اوایل دوره روستانشینی کهن را از پرده ابهام خارج ساخت، ولی هنوز در دشت، آخرین فاز که با شوش A و فاز شوش پایانی (که نام محلی آن فاز سرگراب است) همزمان بود، حفاری نشده است.

مواد متعلق به فاز سبز در دامنه تپه سبز کشف شد. وجود نشانه‌هایی از آبیاری (که اتفاقاً به شکل سنگواره باقیمانده‌اند) به این محوطه باستانی اهمیت بخشیده است. وجود کتان دانه درشت، دانه‌های جو پوست‌کنده شش ردیفه، گندم شش ردیفه، عدس و سگهای اهلی، گاو و سفال نخودی شوشان، نشان‌دهنده این اهمیت است (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۵۵-۵۷؛ هلبک^۱ ۱۹۶۹، ص ۴۰۸). در گمانه کم‌عرضی، یک و نیم متر از لایه‌های فاز سبز حاوی انبوهی از زباله بود و اثری از معماری دیده نشد. تغییرات دست‌ساخته‌ها شامل کنار گذاشتن فن ظریف سابق در ساخت ابزار از تراشه‌های سنگ آتش‌زنه و جایگزینی شیوه نسبتاً خشنی بر پایه مواد به دست آمده از منابع مختلف و کاهشی متناسب در میزان تراشه‌های سنگی است. ابسیدین اندکی در این لایه‌ها یافت شده است. این مطلب حاکی از رکود فعالیت شبکه‌های بازرگانی یا مبادلاتی است که در طول دو هزاره قبل در این ناحیه جریان داشت (رنفرو ۱۹۷۷، ص ۳۰۷). هشت محوطه باستانی که پنج تای آنها در سمت غرب دشت قرار دارد، به فاز سبز نسبت داده شده‌اند. فاز خزینه در عمق سه متری لایه‌ها آشکار شد و حدود نیمی از آن زباله بود. بقیه مواد شامل آثاری از ساختمانهای پی‌سنگی است، ولی نقشه کامل اتاقها را نمی‌توان بازسازی کرد. شکل سفالها عموماً ثابت مانده است. در اینجا به نخستین مدرک محلی از

1. Helback

ساخت سبد به سبک حلقه‌ای دست یافته‌ایم. این فن خیلی پیشتر در شمال بین‌النهرین دیده شده بود.

دوره روستانشینی میانه: فازهای مهمه، بیات و فرخ

با وجود کوچکی نواحی حفاری شده، از هر فاز اطلاعات جالب توجهی به دست آمده است. لایه‌های مهمه که با حفاری در تپه سبز و با گمانه کوچکی در موسیان ظاهر شدند، بخوبی یکنواختی تغییرات سفال را در دو سوی دشت نشان می‌دهند. محصولات کشاورزی از جمله بذر کتان، عدس و گندم شش ردیفه و نیز آبیاری در هر دو محوطه در اصل همانند بود (هلبک ۱۹۶۹، ص ۴۱۱). بر خلاف وضعیت دوره روستانشینی آغازین، محوطه‌های باستانی مختلف از فعالیتهای معیشتی اساساً متفاوتی پیروی نمی‌کردند (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۳۶۱-۳۶۳). خانه‌ای متعلق به فاز مهمه نیز در سطح محوطه باستانی نزدیک تپه سبز کشف شد؛ در این محل بر اثر فرسایش سطحی، محوطه از زیر خاک بیرون آمده و نمایان شده بود. نقشه‌برداری از ساختمانهای پی‌سنگی به آسانی امکانپذیر بود؛ و تا آنجا که در تپه سبز می‌توان تعیین کرد، قطعات کوتاه دیوارهای مکشوف در حفاری نشان می‌دهد که این بنا همان ساخت و طرح به کار رفته در تپه سبز را دارد. در نقشه کلی، طرح آن بیشتر به طرح خیمه شباهت دارد تا به خانه‌ای با دیوارهای گلی (هول ۱۹۷۴)، اگرچه بی‌تردید وجود دیوارهای گلی ضرورتاً با ارتفاع دیوارهای تپه سبز تناسب دارد. این مطلب بار دیگر مسأله دامداران چراگاه گرد را در دشت و شاید سکونت فصلی آنان در دهکده‌های مسکونی که امروزه نیز در این ناحیه معمول است، مطرح می‌سازد. بدون حفاری بیشتر این تهنشستها، دلایل محکمی برای نتیجه‌گیریهای بعدی در دست نخواهیم داشت. به طور قطع کشاورزی و گله‌داری کارآمد و کاملاً تازه‌ای در آن دوران اعمال می‌شده است. تا این زمان ابزار ظریف و جلا داده شده سنگی جایگزین کج‌پیل‌های ساخته شده از تراشه‌های سنگی خشن، متعلق به فازهای محمدجعفر و سبز شد؛ امروزه فرض بر این است که از آنها برای شکستن کلوخ و شاید کندن آبروهای کوچک استفاده می‌شده است.

فاز بیات، مهمترین فاز برای اثبات اسکان نهایی در تپه سبز است؛ رخدادی که بازمانده‌های گیاهی به آن معنای بیشتری می‌بخشد. طبق اظهارات هلبک (هول، فلائری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۳۶۴؛ ووسلی و هول ۱۹۷۸)، متروک شدن این محوطه شاید ناشی از زوال زیست‌محیطی پیرامون آن باشد؛ هلبک وضعیت مشابهی را در علی‌کش مشاهده کرد. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که دو هزار سال بهره‌برداری مداوم از این محوطه و زمینهای پیرامون آن، به انباشت قشری از نمک در سطح منجر شده بود، زیرا در پایان این فاز آثار گیاهی بیشتری دیده شد که در برابر نمک مقاومتر بوده‌اند. اگرچه کرکبای (۱۹۷۷، ص ۲۵۵) معتقد است که این دشت معمولاً در معرض شوره‌زار شدن نبوده است، هلبک به این نکته اشاره می‌کند که برای آبیاری تپه سبز از آب چشمه بالای دهلران استفاده می‌شده و این منبع آبی به طور چشمگیری شورتر از آب رودهای بزرگ یا چشمه‌های سطحی و ناپایدار، بوده است.

در حفاری فرخ‌آباد، که در سال ۱۹۶۸ به سرپرستی هنری رایت انجام شد، با ده گمانه با فاصله ۴۵ متر از هم، ته‌نشستهای فاز فرخ از زیر خاک بیرون آورده شد (رایت ۱۹۸۱ الف: شکل ب). گمانه‌ها هر یک به پهنای پنج متر، سطح شیبدار و فرسایش یافته محوطه باستانی مشرف به رود مهمه را قطع می‌کردند. گمانه A که تا لایه‌های متأخر بیات نفوذ کرده بود (لایه‌های ۳۳-۳۷)، چندین لایه از فاز فرخ (لایه‌های ۲۳-۳۱) را شامل می‌شد. گمانه B فقط لایه‌های پایینی فاز فرخ (۳۷-۴۷) را در خود جای داده بود. ته‌نشستهای کهنتر این تپه باستانی حفاری نشدند.

اگرچه بناهای اندکی از زیر خاک بیرون آمده است، در لایه‌های فاز فرخ در گمانه A، بنایی با دیوار قطور، روی سکویی خشتی در لایه‌های ۲۹-۳۲ کشف شد که به عقیده رایت (۱۹۸۱ ب، ص ۱۹) ساختمان «عمومی» بوده است. دست‌کم ساختمان دیگری در گمانه A (لایه‌های ۲۲-۲۳) نیز روی سکوی خشتی بنا شده بود. این ساختمان ظاهراً با بناهای گمانه B که دیوارهای نازکتری داشتند، تفاوت دارد. کشف جامهای مخروطی شکل در راهروی این بنای بزرگ تأیید می‌کند که این ساختمان، مورد استفاده طبقه‌ای ممتاز بوده است. این جامهای سالم در بنایی یافت شدند که در دوران باستان

کاملاً خالی شده بود (رایت ۱۹۸۱ ب، ص ۱۹). مدرک دیگری از مدارک مربوط به فعالیتهای طبقه ممتاز در فاز فرخ، این است که در گمانه A استخوانهای غزال به طور عجیبی زیاد بود، در حالی که استخوانهای بز و گوسفند بیشتر در گمانه B یافت شده است (ردینگ ۱۹۸۱، ص ۲۵۹). به عقیده رایت بنایی با دیوارهای قطور که در منطقه الف ۱۳ در تپه سبز کشف شد (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۶۱-۶۴، شکل ۱۸)، نمود قدیمتری از خانه اشرافی یا ساختمان عمومی به شمار می‌رود.

دوره روستائینی جدید: شوش A و شوش A پایانی / سرگراب

در حال حاضر علت اصلی کمبود آگاهی ما از دهلران، انجام نشدن حفاری در فاز باستانی مربوط به شوش A است. بر پایه اطلاعاتمان از دشت شوشان، نوع سفالهای این دوره را می‌توانیم حدس بزنیم، ولی حفاری یک یا چند محوطه محلی به ما کمک بیشتری خواهد کرد؛ از جمله منطقه موسیان جالب توجه خواهد بود، زیرا این تپه محوطه‌ای بزرگ و شاید یک کانون مذهبی بوده است. اطلاعات به دست آمده از موسیان ممکن است به فهم ارتباطهای اجتماعی، سلسله‌مراتب اجتماعی در زمان و شرایطی که در پایان این دوره به کاهشی چشمگیر در شمار جمعیت محلی منجر شد، کمک کند. برخی از تکه سفالهای این محوطه باستانی مشابه ظروف تدفینی اولیه شوش هستند، ولی روشن نیست که متعلق به فاز نهایی شوش A باشند یا نه.

از جنبه گاهنگاری، بقایای باستان‌شناختی بعدی، در دو محوطه کوچک واقع در دامنه‌های بالایی دشت، کشف شد. هیچ یک از این محوطه‌ها حفاری نشده است. یکی از این تپه‌ها به نام سرگراب، که در سطح زمین نمایان بود، جامعه کوچکی بود (رایت و دیگران، ۱۹۷۵: شکل ۳) که در آن با ساخت تراسها و سدهای مهارکننده، تلاش گسترده‌ای برای کنترل جریان آب و فرسایش انجام پذیرفته است. سفالهای این محل شبیه سفالهای سرزمینهای بلند است و رایت و دیگران (۱۹۷۵) پیشنهاد کرده‌اند که در

پایان فاز شوش A، ساکنان کوهستان به دهلران هجوم آوردند. در هر صورت تپه‌های باستانی دوره سرگراب نشانه‌ای که وابستگی آشکاری به سنتهای محلی سابق داشته باشد، ندارد و ظاهراً مرحله انتقال به دوره اوروک قدیم را نشان می‌دهد. رایت و دیگران (۱۹۷۵، ۱۱۱-۱۱۲) به علت تداوم شکل‌های ظروف سفالی، تپه‌های دوره سرگراب را عبید پایانی یا، با استفاده از اصطلاحات خود شوشان، شوش پایانی A می‌دانند. به هر حال، یکی از تفاوت‌های آن با شوش A، نبودن تزئینات منقوش و وجود ظروفی است که با فشار انگشت روی آن نقش اندازی شده است.

تاریخچه استقرار

شکل‌های ۷ و ۸ و جدول ۵ تغییرات و پیوندهای زیستگاهی را در دوره روستانشینی نشان می‌دهد. افزایش شمار محوطه‌های باستانی را، که با فاز انتقالی چغامامی آغاز شده، به اجمال شرح دادیم، ولی بررسی موشکافانه‌تر تغییرات، بویژه آنهایی که در دوره‌های روستانشینی میانه و جدید رخ داده‌اند، دارای اهمیت است. در پنج محوطه باستانی به فاز چغامامی برخوردیم که از میان آنها چهار تپه در شرق دشت واقع شده‌اند؛ تنها استثناء چغا سفید است. طی فاز بعدی که فاز سبز بود، سمت غرب دشت نیز مسکونی شد؛ و تا فاز خزینه، بیست روستا در سراسر دشت پراکنده بود. بیشتر این روستاها کوچک هستند و فقط یک روستا تا پایان این دوره اشغال شده بود. همین وضعیت در طول فاز مهمه نیز رخ داده است، ولی در فاز بیات این الگو تغییر یافت، به این صورت که برای نخستین بار هر دو تپه وسعتی بیش از سه هکتار پیدا کردند. محوطه بزرگ دیگری نزدیک رود چیکاد، حدود ۲۵ کیلومتری شرق، واقع شده است (این محوطه بیرون از ناحیه‌ای که در شکل‌های ۷ و ۸ نشان داده شده، قرار گرفته است). در خود دشت، تپه‌های سبز و موسیان مراکز جمعیتی بودند. پس از آن در فاز فرخ، که شامل سیزده محوطه باستانی می‌شود؛ محوطه‌های بزرگی در فرخ‌آباد و موسیان و بار دیگر در محوطه نزدیک رود چیکاد وجود دارد. رایت در تپه کوچکی نزدیک فرخ‌آباد، مهری دکمه‌ای یافت که نشان می‌داد این محوطه احتمالاً اقامتگاه اشخاص ممتاز محل بوده است. طبق بازسازی رایت

(۱۹۸۱ ب، ص ۶۷) جامعه فاز فرخ متشکل بود از: زیستگاههایی با اندازه‌های متغیر که شمار کمی از آنها زیستگاههای کوچک بدون افراد بلندپایه و تعداد بیشتری زیستگاههای بزرگتر که غالباً اشراف در آنها زندگی می‌کردند و محوطه‌های بسیار بزرگی که اقامتگاه دائمی اشراف بود.

فقط پنج محوطه باستانی به فاز شوش A تعلق داشت. احتمالاً بخش عمده جمعیت در موسیان، محوطه باستانی کوچکی در فاصله کمی از سمت شمال، زندگی می‌کردند. در آن سوی رود دوایرج در موسیان، محوطه کوچک و همجواری وجود دارد که با فاز شوش A همزمان است. تپه‌های دیگر در دشت شکرآب، درست در غرب رود مهمه، واقع شده‌اند. به این ترتیب به نظر می‌رسد زیستگاهها در شرق متمرکز بوده‌اند ولی چشمگیرترین تغییر پدید آمده، کاهش شمار محوطه‌ها بود. موقعیت جغرافیایی چند محوطه باستانی، اشاره به این نکته دارد که احتمالاً ساکنان آنها برای آبیاری از آب رودها استفاده می‌کردند. تپه‌ای که در امتداد رود چیکاد واقع بود، در این دوره دیگر مسکونی نبود.

جدول ۵ نشان‌دهنده کاهش مستمری در شمار محوطه‌های باستانی است که در فاز خزینه به بالاترین حد رسیده بود. افزایش وسعت چند محوطه تا حدودی این کاهش را جبران کرد و احتمالاً جمعیت کل، تا فاز شوش A، تقریباً ثابت ماند. باید بپذیریم که در آن زمان جمعیت یکجانشین کاهش یافته است، مگر آنکه زیستگاه بسیار پهناوری از فاز شوش A در زیر موسیان وجود داشته است، که کشف آن با انجام بررسیهای فشرده سطحی بعید به نظر می‌رسد (رایت ۱۹۸۱ ب، ص ۷۰). جالب توجه است که هر پنج محوطه شوش A پیش از فاز فرخ به اشغال درآمده بودند. به همین دلیل شوش A تنها فازی است که در آن محوطه‌های جدیدی برپا نشده بود. در شمار محوطه‌های باستانی شوشان نیز کاهش مشابه رخ داد و به نظر می‌رسد این رخداد بخشی از پدیده گسترده و فراگیری است که هنوز برای ما ناشناخته است.

سرانجام در فاز سرگراب فقط دو تپه باستانی وجود دارد که در بخش بالایی جلگه مرکزی در نزدیکی شهر دهلران واقع شده و از پیش، زیستگاه کوچکی داشته است.

رایت و دیگران (۱۹۷۵، ص ۱۱) به ارتباط این محوطه‌ها با ساکنان سرزمینهای بلند اشاره می‌کنند که ممکن است این دشت تقریباً خالی از سکنه را مورد تهاجم قرار داده باشند، یا این وضع نشان‌دهنده بخش اجتماعی مجزا و هم عصری است که با جوامع فاز شوش A همزیستی داشته‌اند.

تغییرات زیستگاهها در طول دوره روستائیشینی ممکن است ناشی از عوامل زیست‌محیطی، اجتماعی یا فنی باشد. صرف‌نظر از عوامل ویژه‌ای که به کاهش چشمگیر محوطه‌های باستانی در پایان این دوره منجر شد، این پیامد فقط نشانه‌ای از بی‌ثباتی بنیادی زیستگاهی بود که بیش از بیست درصد محوطه‌های آن در هر دوره دچار تغییرات اجتماعی شدند (جدول ۵). میانگین مدت اشغال هر یک از این محوطه‌ها (دو دوره و نیم فاز) بوده است و فقط چند محوطه در طول تمام پنج فاز اشغال شده است (جدول ۶).

درباره تغییرات زیست‌محیطی اطلاعات زیادی در دست نداریم، بجز اینکه تغییرات درست در نزدیکی چند محوطه باستانی رخ داده است. کرکبای (۱۹۷۷، ص ۲۵۳) اظهار می‌دارد که این دشت قابلیت کشاورزی آبی را بدون انباشت نمک زیاد دارد. ولی هلبک (۱۹۶۹، ص ۴۲۲) و ووسلی (ووسلی و هول ۱۹۷۸، ص ۶۶) بقایای گیاهی فاز بیات را نشانه فرسایش دائم محیط تلقی می‌کنند. به رغم این، اگر ساکنان دشت محل زندگی خود را به طور دوره‌ای تغییر می‌دادند، فضای کافی برای انجام کشاورزی حاصلخیز و دائمی در دشت مهیا بود. جابه‌جایی زیستگاه در داخل مرزهای زیست‌محیطی نسبتاً مشخص، قاعده متداولی بود و با این فرضیه که مردم کشاورزی را به شیوه آبی انجام می‌داده‌اند، سازگار است.

نیاز به آبیاری موجب استقرار روستاها در نزدیکی منابع آبی بالقوه (ذخیره شده) در آبراهه‌ها شد. نخستین منابع آبی فازهای انتقالی چغامامی و سبز به ظاهر آبراهه‌های طبیعی بود که آب باران را از کوهپایه‌ها به پایین هدایت می‌کردند. در فاز خزینه تا فاز فرخ شاهد کاربرد احتمالی آبراهه‌هایی هستیم که آب رود مهمه و شاید رود دوایرج را حمل می‌کردند؛ همچنین استفاده مداوم از آبراهه‌های فصلی در شیب دامنه‌ها را در

جا‌های دیگر دشت می‌بینیم. در فاز شوش A مورد دوم دیگر کافی نبود. الگوی استقرار فاز سرگراب نشان‌دهنده تحولی ریشه‌ای و احتمالاً بیانگر نوع کاملاً متفاوتی از اقتصاد کشاورزی است. در این زمان زمینهای رسوبی هموار و نرم جای خود را به محوطه‌های نسبتاً صخره‌ای ناهموار در بالای دشت داد که برای کشاورزی نامساعدتر از همه محوطه‌های مسکونی پیشین بود.

اشاره به تغییرات طبیعی زیست‌محیطی - در مقابل تغییرات ایجاد شده به دست بشر - بجاست، اگرچه ابزار آزمایش این ایده در حال حاضر در دسترس نیست. به علت نبودن بارندگی، بویژه به سبب تغییر در میزان و زمان شروع آن در سال و توزیع بارش، امروزه دهلران ناحیه کشاورزی بی‌اهمیتی به شمار می‌آید. تغییرات اندک در هر سال، برای مردمی که به کشاورزی دیم متکی هستند، می‌تواند پیامدهای هولناکی دربرداشته باشد؛ این تغییرات به همین نسبت برای کشاورزانی که کانالهایشان از آبروهای فصلی مشروب می‌شود نیز خطرناک است. در سالهایی که بارندگی کم است، حتی در طول فصل رویش، رودهای مهمه و دوایرج به شدت شور هستند (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۲۰).

به نظر برخی، اندکی خشکی آب و هوا ممکن است موجب نامساعد شدن بخش وسیعی از دشت دهلران برای کشاورزی پایدار و سرعت بخشیدن به توسعه بالقوه بخش گله‌داری شده باشد. تا زمانی که تغییرات زیست‌محیطی به منزله عوامل اصلی تغییر مردود دانسته نشوند، به نظر می‌رسد که این عوامل محتملترین دلایل کاهش محوطه‌های باستانی و ظاهراً جمعیت کلی در هزاره پنجم تا نیمه نخست هزاره چهارم باشند.

علاوه بر تغییرات زیست‌محیطی، عوامل اجتماعی هم در پیدایش محوطه‌های باستانی بزرگ (مراکز) نقش داشتند. این رخداد نخستین بار در فاز بیات به وقوع پیوست. پدیدار شدن اختلافهای طبقاتی، ساختمانهایی با دیوار قطور و مهرها و اثر مهرها از نخستین نشانه‌های این فاز است. به نظر می‌رسد در آنجا منطقه‌ای مرکزی با روستاهای اقماری در دو سوی دشت وجود داشته است. صرف نظر از مراکزی در خود شوشان، رشد محوطه‌ای مشابه در کنار رود چیکاد، نشانه ظهور وضعیت

جمعیت‌شناختی و اجتماعی تازه‌ای است. در فاز بیات بناهای بسیار عظیم چغامیش واقع در دشت شوشان و بناهای جدیدتری در شوش، نشان‌دهنده به پایان رسیدن روزگار روستاهای بدون اختلافات طبقاتی و خودبسنده در خوزستان است.

فاز شوش A در دهلران، واپسین تجلی این نظام اجتماعی است که ریشه در دوره روستانشینی آغازین دارد. جمعیت باقیمانده در اطراف موسیان شاخه‌شاخه شدند. موسیان زیستگاه پیشرفته فاز شوش A بود و سراسر آن مملو از بناهای یادمانی عظیم و برخی سفالهای تدفینی شوش بود. دیگر قسمتهای دشت، همه در اختیار شبانان قرار داشت؛ همان وضعی که در نیمه قرن بیستم در این ناحیه وجود داشت، یعنی: مرکزی شبیه شهرک، چند دهکده و محوطه‌هایی با چندین اردوگاه شبانی فصلی. به دلایل زیست‌محیطی چنین نظامی در درازمدت پایدار است.

در فصل ۴، جانسون تحولات زیستگاهی دوره اوروک در شوشان را- که در ظاهر به تغییرات دهلران شباهت دارد- مورد بحث قرار می‌دهد. در آنجا با تبدیل شوش به محوطه‌ای برتر، مراکز رقیب پدیدار شدند. احتمالاً در دهلران، بین محوطه‌های دو نیمه دشت رقابت وجود داشته است، ولی به هیچ روی روشن نیست که مردم بخش غربی به هنگام رویارویی با برتریهای روزافزون موسیان «میدان را خالی کرده باشند»؛ بلکه به نظر می‌رسد که نیمی از جمعیت کاملاً ناپدید شده است. برای روستاییان مهاجرت به شوشان ممکن نبود، زیرا به رغم درخشش خود شوش، این دشت با مشکل کاهش نیرو روبه‌رو بود.

دشت شوشان

استان نفت خیز خوزستان، حاصلخیزترین دشت کشاورزی ایران نیز به‌شمار می‌رود. این دشت که بین‌النهرین کوچکتری است، بین رودهای کرخه و کارون، ۴۰ تا ۱۷۰ متر بالاتر از سطح دریا واقع شده است (شکل‌های ۶، ۹ و ۱۰). در طول دوره‌های مورد بحث در اینجا، نخستین رشته‌کوه‌های اصلی زاگرس، مرز بالایی خوزستان به‌شمار می‌آید، در حالی که در کناره پایینی دشت، رشته‌کوه هفت تپه قرار گرفته است. به‌طور کلی، این

ناحیه مساحتی به وسعت ۱۵۰۰ کیلومتر مربع دارد.

به مدت صد سال در این دشت مهم کشاورزی، پژوهشهای باستان‌شناختی انجام شده است. راولینسون (۱۸۳۹) و لوفتوس (۱۸۵۷) پیش از فرانسویانی که در سال ۱۸۹۸ در شوش اقامت گزیدند، وارد آنجا شدند و بخش غربی دشت و نواحی حاشیه‌ای مانند دهلران را بررسی کردند (مورگان ۱۹۰۰). به دنبال بررسیهای آغازین که معمولاً با گمانه‌زنی همراه بود، فرانسویان توجه و تلاش خود را بیشتر صرف دوره‌های تاریخی شوش و چغازنبیل کردند و کار بیشتر در زمینهٔ روستاهای پیش از تاریخی را به چند فصل تحقیقاتی دیگر در جعفرآباد، جوی، بندبال، و بوهلان واگذار کردند (مکنم^۱، ۱۹۲۸؛ لوبرتون^۲ ۱۹۴۷، ۱۹۵۷). به تازگی برای روشن شدن لایه‌نگاری و معماری این ناحیه، سه محوطه نخست بار دیگر حفاری شده است (دولفوس، ۱۹۷۸ و ۱۹۸۳).

رابرت مک‌سی. آدامز (۱۹۶۲) با بررسی گسترده‌ای که در سراسر دشت انجام داد، دورهٔ پژوهشی جدیدی را آغاز کرد. هول به منظور یافتن محوطه‌های دوران پیش از تاریخی قدیم، دقیقاً همان کار آدامز (۱۹۶۹ ب) را دنبال کرد. از آن زمان به بعد ونکه (۱۹۷۵-۱۹۷۶)، رایت (منتشر نشده)، کارتر (۱۹۷۰، ۱۹۷۹)، شاخت (۱۹۷۶) و جانسون (۱۹۷۳) بررسیهای ارزشمند دیگری انجام دادند و هر یک توجه خود را به دوره‌های مختلفی معطوف ساختند. افزون بر این پژوهشها، یک گروه امریکایی به سرپرستی مرحوم پیر دلوگاز^۳ و هلن کنتور^۴ به کاوشهای دامنه‌داری در چغامیش مبادرت ورزیدند و در دو تپهٔ باستانی مجاور آن، بنه فضیلی و چغا بنوت^۵، گمانه‌های کوچکتري زدند. تاکنون مطالب زیادی دربارهٔ این حفاریها منتشر نشده است. هول (۱۹۷۴، ۱۹۷۵ ب) به بررسی اجمالی محوطهٔ موقت شبانی تولایی^۶ پرداخت و هاروی وایس (۱۹۷۲) در محوطه‌های روستایی واقع در بخش شمال شرقی دشت، به حفاری دست یازید.

به رغم شمار بالای تپه‌های باستانی (حدود ۱۵۰ تپه مربوط به دوره‌های

1. Mecquenem

2. Le Breton

3. Pierre Delougaz

4. Helen Kantor

5. Chogha Bonut

6. Tula'i

روستانشینی که بسیاری از آنها وسعت قابل ملاحظه‌ای داشتند) و به رغم تاریخی طولانی پژوهشها، هنوز از بیشتر حفاریها، تقریباً مطالب اندکی منتشر شده است. این محوطه‌ها اطلاعات با ارزشی از گاهنگاری ارائه نمی‌دهند؛ به طوری که ناگزیریم برای بازسازی تصویری از تغییرات پدید آمده در زیستگاه و جامعه در طول حدود ۲۵۰۰ سال از داده‌های حاصل از بررسی استفاده کنیم (جدول ۷).

در اینجا، برای روشن شدن مطلب، توالی فرهنگی شوشان را به چهار بخش تقسیم کرده‌ام. این بخشها با دوره‌بندی پذیرفته شده دشت و دوره‌های طولانی‌تری که برای توصیف تغییرات مناطق تحت بررسی به کار برده‌ام، هماهنگی دارند. ما این تصویر گاهنگاری شوشان را صرفاً شرحی ناقص و ناتمام می‌انگاریم، زیرا هول و دولفوس در حال تکمیل دوره‌بندی بسیار موشکافانه‌ای هستند. تصویر کلی همان است ولی در گزارش طرح‌ریزی شده امکان مشاهده آغاز تغییرات را خواهیم داشت.

این چهار بخش از تسلسل زمانی شامل نخستین روستاهای یکجانشین، رشد جمعیت، کانون مذهبی فوق‌العاده شوش و سپس زوال ناگهانی جامعه سازنده آن است. کنتور (۱۹۷۴) دوره روستانشینی آغازین را - که در محل «عتیق» خوانده می‌شود - دوره‌ای با لایه‌های حاوی سفالهای پوک تعریف کرد. او در این دوره سه فاز مشخص سفال و یک فاز پیش از سفال را معرفی کرد. سپس نوبت به جعفرآباد (دوره روستانشینی قدیم) می‌رسد که در آن سفالهای نخودی شاخص دشت شوشان برای نخستین بار تولید شدند. از آن به بعد، شاهد افزایش چشمگیری در شمار روستاها هستیم. به دنبال فاز جعفرآباد، فاز چغامیش (دوره روستانشینی میانه) است و مشخصه این انتقال، دگرگونی در ساخت سفالهاست. در این فاصله، شمار محوطه‌ها به بالاترین حد ممکن می‌رسد و چغامیش به منزله مکانی مرکزی پدیدار می‌گردد. دوره روستانشینی جدید، یا فاز شوش نیز بر اساس دگرگونی سفالهایش تعیین گردیده است. در این دوره شاهد کاهش شمار محوطه‌های باستانی و جابه‌جایی مرکز از چغامیش به شوش هستیم. از سال ۴۰۰۰ پیش از میلاد، این دوره به واپسین مرحله خود گام نهاد. آخرین نمونه‌های سفالهای مشهور نخودی رنگ با نقشهای سیاه، در شماری از محوطه‌ها یافت شدند که

ما آنها را شوش A پایانی می‌خوانیم. پس از تغییر کامل سفالها، الگوی زیستگاهی و سلسله‌مراتبهای محوطه‌ای جایگزین الگوهای پیشین شد. در فصل ۴ به این رخداد، موسوم به دوره اوروک، خواهیم پرداخت.

اگرچه در بقایای مادی این فاصله زمانی از ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ ق.م.، تغییرات شگفت‌آوری دیده می‌شود، آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند، تداوم آشکار فرهنگ است که سفالها و الگوهای زیستگاهی مبین‌آند. به رغم اینکه گاهی حدسهایی مبنی بر وجود تأثیرات بیرونی، بویژه به‌شکل کالاهای تجاری، زده می‌شود، نشانه ویژه این مرحله توسعه داخلی و بومی است نه تغییرات ناگهانی.

دوره روستانشینی آغازین: نوسنگی

در حال حاضر چهار محوطه قدیمی حفاری شده است: چغامیش، بنه فضیلی، چغابنوت و تولایی. در اصل به واسطه کارهای دلوگاز و کنتور (کنتور ۱۹۷۴)، امکان تشخیص دو فاز سفال در محوطه‌های باستانی دوره‌های قدیم و دست‌کم یک فاز پیش از سفال را داریم. از آنجا که هنوز مطالب کمی درباره این محوطه‌ها منتشر شده است، فقط آنها را می‌توان سبکهای سفال نامید.

تولایی (هول ۱۹۷۴، ۱۹۷۵ ب) که به اجمال بررسی شده است، اردوگاه گله‌داران است؛ مشکل اینجا است که نمی‌دانیم این اردوگاه نشان‌دهنده زندگی کوچ‌نشینی تمام عیار و کاملاً جدا از روستاها بوده یا نه، ولی دست‌کم اردوگاه فصلی بوده است. خانم پیرس-فریرا^۱ (۱۹۷۵-۱۹۷۷)، معتقد است که این محوطه باستانی اردوگاه «روستایی برای نگهداری گله غیرزایشی» بوده است که در آن دسته‌ای از احشام جدا از «گله اصلی تأمین‌کننده معاش» نگهداری می‌شدند. برداشت او بر پایه منحنیهای سن جانوران اهلی در چغاسفید و تولایی، بویژه مرگ‌ومیر اندک بره‌ها و بزغاله‌ها در تولایی استوار بود. شمار اندکی از استخوانهای مکشوف از تولایی که او به تحلیل آنها

1. Pires-Ferreira

پرداخته است، متأسفانه از چند محل گرد آمده‌اند و از قرار معلوم پیرس- فریرا از این مطلب که بعضی از جانوران اهلی ایران دو فصل زایش دارند، آگاه نبوده است. بدین ترتیب در این باره که تولایی اردوگاه کوچ‌نشینی گله‌غیرزایشی بوده است، تردید وجود دارد.

روی هم رفته در دشت شوشان بیست‌وپنج محوطه باستانی وجود دارد که سفالهایی از فازهای مختلف در آنها یافت می‌شود. سه محوطه دیگر فقط از روی ابزار ساخته شده از سنگ آتش‌زنه شناخته شده‌اند (شکل ۹). این محوطه‌های کهن بیش از محوطه‌های باستانی فازهای جدیدتر شوشان از هم فاصله دارند، ولی درباره این پراکندگی چیز زیادی نمی‌توانیم بگوییم؛ زیرا به احتمال زیاد به همان دلیلی که در دهلران دیدیم، محوطه‌های بسیاری از قلم افتاده‌اند. اگرچه مدت زمانی که در این روستاهای اولیه سفال تولید شده است ۱۵۰۰ سال یا بیشتر است، به علت تعداد اندک سفالهای شاخص دشوار است که فقط با تکیه بر نشانه‌های سطحی، زمان اشغال این محوطه‌ها را در طول این دوره تعیین کنیم.

با توجه به توانمندی دشت شوشان در تأمین زیستگاههای کشاورزی اولیه، اینکه در حفاریها اطلاعات محکمتری به دست نیامده است، ناامیدکننده است. گزارشی در زمینه جانوران تولایی و گزارش کوتاهی از گیاهان یک یا دو محوطه همجوار شوش نگاشته شده است، ولی به سبب مشکلات ناشی از اندازه و بافت باستان‌شناختی نمونه‌ها هیچ یک قاطع و جامع نیست (میلر ۱۹۸۳؛ پیرس- فریرا ۱۹۷۵-۱۹۷۷). چغامیش نیز همانند محوطه‌های باستانی مجاور آن، چغابنوت و بنه فضیلی، دارای زیستگاه پهناوری است. در هیچ نقطه دیگری از غرب ایران سه محوطه پیشرفته از دوره روستانشینی آغازین را نیافتیم که چنین به هم نزدیک باشند؛ اگرچه ممکن است این کشف صرفاً اتفاقی باشد.

دوره روستانشینی قدیم: فاز جعفرآباد

فاز جعفرآباد که نخستین بار در لایه‌های شش تا چهار محوطه‌ای باستانی با همین نام

نمایان شد، در جوی (دولفوس ۱۹۷۷، ۱۹۸۳ الف)، چغامیش و بنه فضیلی نیز کشف شد (دل‌گاز و کنتور ۱۹۷۱، ۱۹۷۲، ۱۹۷۴، ۱۹۷۵). تنها نقشه‌های یکپارچه‌ای که تاکنون انتشار یافته است، مربوط به جعفرآباد است (دولفوس ۱۹۷۵، ۱۹۸۳ ب). زیستگاه اولیه آن حدود ۲۰۰۰ متر مربع مساحت داشت و سه بار به طور عمده تجدید بنا شده بود؛ آخرین بار آن در لایه چهارم، اندازه زیستگاه به طور چشمگیری کاهش یافت. حدوداً همزمان با متروک شدن جعفرآباد ساکنان این محوطه به احتمال، در سه کیلومتری شمال آن، جوی را بنیان نهادند. طبق شمارش کنونی شش محوطه باستانی این دشت، سفالهایی شبیه به سفالهای جعفرآباد دارند.

معماری این فاز متشکل از اتاقهای مسکونی بزرگ یا تالارهایی است که با انبارهای کوچکتر در بافت زیستگاهی بسیار هسته‌ای قرار گرفته است؛ (دولفوس ۱۹۷۵: شکل‌های ۸۶، ۱۹۸۳) به همین دلیل فضای باز محوطه کم است. دیوار برخی از مجتمعهای ساختمانی مجهز به شمعهای پشتیبان است که در همان فاز در سامرهٔ جدید واقع در شرق عراق و فاز انتقالی چغامی در دهلران نیز دیده شده است؛ ولی تمام این بناها و دست‌ساخته‌ها به فعالیتهای روزمرهٔ خانگی مربوط می‌شوند. کورهٔ سفالپزی و احتمالاً کارگاه پیکره‌سازی، تنها مدرک حاکی از وجود فعالیتهای صنعتی است. نشانه‌های سادهٔ سفالگران در کف بعضی از ظروف دیده می‌شود، ولی بعدها در جوی، این نشانه‌ها کاربرد بیشتری یافت (دولفوس و انکرو^۱ ۱۹۸۲). اگرچه وجود سیلوها یا انبارهای ذخیره حاکی از کشاورزی بسیار توسعه‌یافته‌ای است، گزارشهای مربوط به بقایای گیاهی ما را از چگونگی آبیاری آن زمان آگاه نمی‌کند.

گورهای متعلق به دو نوزاد و یک کودک به دست آمده است که احتمالاً در گوشهٔ ساختمانهای متروک جعفرآباد قرار داشته‌اند. اجساد در حالت درازکش و به سمت شمال-جنوب بودند. در زیر سر یکی از نوزادان تکه‌های بزرگی از سفالی معمولی وجود داشت و دیگری با گل اخرای سرخ پوشیده شده بود. در روستاهای این فاز نبودن

1. Encreve

گورستان به ما اجازه اظهار نظر درباره آیینهای تدفین را نمی‌دهد. زیستگاه جوی مساحتی نزدیک به یک تا یک و نیم هکتار دارد و شامل بناهایی مشابه بناهای جعفرآباد و چغامیش است. دلوگاز و کنتور (۱۹۷۵، ص ۹۵)، در چغامیش، پهناورترین محوطه دشت با ۳/۵ تا ۴/۵ هکتار وسعت (کنتور، مکالمات شخصی)، در میان خانه‌های بزرگ چندین اتاقه، سکویی آجری با کاربرد نامشخص و مساحت هشت در شش متر، یافتند. به رغم در دست نبودن نقشه‌های کامل از روستاهایی بجز جعفرآباد، بین فنون ساختمان‌سازی و تجمع اتاقها در واحدهای ساختمانی و منازل مسکونی هم‌دوره آنها در سوان و چغامامی، شباهتی اساسی وجود دارد. به نظر دولفوس (۱۹۸۳ ب) خانواده‌های پرجمعیت در این خانه‌های چنداتاقه زندگی می‌کرده‌اند.

دوره روستائینی میانه: فاز چغامیش

در فاز چغامیش، شمار محوطه‌های باستانی دشت شوشان به بیشترین حد رسید. از این زمان مدارک معتبری از واحدهای ساختمانی غیربومی و تفاوت کاربردی موجود بین محوطه‌ها باقیمانده است. این اطلاعات از جعفرآباد، چغامیش و بندبال به دست آمده است؛ در این فاز ما «قبرشخین» را در مرحله انتقالی به فاز شوش نسبت می‌دهیم. در فاز چغامیش در جعفرآباد، از این محوطه باستانی به احتمال فقط به منظور ساخت سفال استفاده می‌شده است؛ زیرا در آن فقط کوره‌های سفالپزی در بعضی آثار ساختمانی پراکنده بر جای مانده است (دولفوس ۱۹۷۵). طبق نظر کنتور (مکالمات شخصی) سفال پخته شده در جعفرآباد همانند سفال کشف شده در گور شخص بالغی در چغامیش است (ر.ک.: دلوگاز و کنتور ۱۹۷۵، ص ۹۴).

در چغامیش، سراسر محوطه را بناهای این فاز پوشانده است و آن را، با یازده هکتار مساحت، به پهناورترین محوطه باستانی شوشان در زمان خود مبدل ساخته است. در چندین گمانه، بیشتر ساختمانهای خانگی با کوره‌های سفالپزشان در این لایه‌ها نمایان شده است (دلوگاز و کنتور ۱۹۷۲، ص ۸۹-۹۱، ۱۹۷۵، ص ۹۵)؛ با این حال در گمانه IX، بنای یادمانی عظیم و شاید بقایای معماری بسیار وسیعتری وجود دارد که بر

اثر آتش‌سوزی مهیبی ویران شده‌اند. این ناحیه به صورت بسیار اجمالی بررسی شده است و بجز نقشه ساختمان بزرگ، هنوز بدرستی جزئیات آن مشخص نیست (کنتور ۱۹۷۶، ص ۲۷-۲۸، شکل ۱۱). این بنا، با دیوارهای بیرونی به قطر یک تا دو متر، احتمالاً با شمع پشتیبان تقویت شده و دو طبقه بوده است. در امتداد یک ضلع آن، آجرکاری مستحکمی به طول حدود پانزده متر دیده می‌شود که احتمالاً سکو یا تراسی در کنار بنا بوده است. مساحت بنا ده در پانزده متر است و ساختمانهای کوچک بسیاری در داخل آن وجود دارد. در یکی از این اتاقها کوزه‌های بیضی شکل مخصوص ذخیره مواد روی هم تلنبار شده است و هجده کاسه سالم بی‌نقش و نگار در قاعده دیوار غربی ساختمان، در ضلع بیرونی، انباشته شده است (کنتور ۱۹۷۶، ص ۲۷-۲۸). کشف تعداد زیادی سنگ مادر و چند تیغه از جنس سنگ آتش‌زنه نشان می‌دهد که یکی از اتاقها محل تولید ابزار سنگی بوده است.

یافته‌های منتشر شده، با وجود پراکندگی، گویای این مطلبند که چغامیش مرکز مهمی در منطقه بوده است. وسعت و گستردگی این مجموعه معماری پیشرفته و نوع دقیق فعالیتهایی که در آنجا انجام می‌شده است، هنوز روشن نیست. به کاربردهایی از قبیل مرکز اداری و مذهبی اشاره شده است (کنتور ۱۹۷۶، ص ۲۸)، ولی مدارک کنونی، هیچ یک از این کاربردها را ثابت نمی‌کند. آتش‌سوزی ویرانگری که پس از آن فقط دیوارها، تقریباً تا سقف، بر جای ماندند، در پایان فاز چغامیش رخ داد. اشغال بعدی محوطه باستانی به برآمدگی مرتفع روی تپه محدود شد.

عملیات اخیر در بندبال نیز به کشف لایه‌های فاز چغامیش منتهی گشت که عموماً منازل مسکونی، برخی باکوره، بودند (دولفوس ۱۹۸۳ ب: شکل ۸). در میان این لایه‌ها هفت گور دیده می‌شود که به کودکان یا نوزادان تعلق دارد و احتمالاً در اتاقهای متروک یا فضاهای باز به خاک سپرده شده بودند، ولی هنوز آگاهیهای بیشتری از آنها به دست نیامده است. در زیر لایه‌هایی که دولفوس در آنها گمانه زده بود، با پاک کردن گمانه مکنم، ساختمان خشتی عظیمی متعلق به اوایل دوران چغامیش کشف شد. در حال حاضر بیان این مطلب که ساختمان مذکور با مجموعه ساختمانی سوخته در چغامیش

ارتباط داشته، ناممکن است، ولی این مدرک ضعیف نشان می‌دهد بندگان اندکی کهنتر از فاز چغامیش است.

تعدادی گور در محوطه‌های باستانی فاز چغامیش وجود دارد که ظاهراً همگی متعلق به اواخر این فاز هستند. در جعفرآباد شخصی به همراه یک جام و کوزه‌ای کوچک، در گوری خشتی به خاک سپرده شده است. گورهای مشابهی در بندگان و جوی یافت شده است که ظاهراً اشیاء تدفینی مشابهی در آنها نیز وجود داشته است (دولفوس ۱۹۷۴، ص ۴۸، پاورقی ۳۴؛ ۱۹۷۷، ص ۷۱؛ ۱۹۸۳، الف، ص ۴۱-۱۴۳، شکل ۵۳). در گور دیگری از همین دوران در چغامیش جوانی در حالت درازکش با ساگری غیرمنقوش و کوزه‌ای کوچک یافت شد (دلوگاز و کنتور ۱۹۷۵، ص ۹۴، شکل‌های ۴ و ۳). وایس (۱۹۷۲) خبر کشف جسد جوانی را در قبرشخین-همچنین در فاز چغامیش جدید/فاز شوش قدیم-گزارش داده است. جسد این جوان به پشت خوابانده شده و فنجان نخودی و ظرف سرخ رنگی کنارش است؛ جسد دو نوزاد نیز در لایه‌ها وجود داشت.

سفالی که در همه این گورها یافت شد، متعلق به فاز چغامیش جدید است. این واقعیت مهمی است که در بررسی گورهای فاز شوش قدیم باید مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا تنها اجساد افراد بالغی که تاکنون از فاز شوش گزارش شده‌اند در گورستان شوش هستند، ولی سبک گور همانند گور کودکان است. به نظر می‌رسد گورهای فاز چغامیش جدید، خبر از آغاز سبکی پایدار در تدفین برخی افراد بالغ و کودکان می‌دهد که بهتر از همه جا در شوش دیده شده است؛ یعنی گوری ساخته شده از خشت خام با جسدی به پشت خوابانده شده همراه با ظروف سفالی.

دوره روستانشینی جدید: شوش A و شوش A پایانی

قبرشخین فاز انتقالی بین فازهای چغامیش و شوش است. هاروی وایس (۱۹۷۲) برای آزمودن این فرضیه که برخی محوطه‌های باستانی شامل واحد ساختمانی منفردی بر روی بلندی بودند، در سال ۱۹۷۱ به حفاری در این محوطه پرداخت.

نظر من این بود که احتمالاً آنها همانند «خانه‌های خان»^۱ بوده‌اند (هول، ۱۹۶۹ الف). گزارشی از این حفاریها منتشر نشده است، ولی گزارش مقدماتی وایس حاکی از این است که ساختمانهای مسکونی بزرگ و منفردی در محوطه وجود داشته است. با این حال دولفوس (۱۹۸۳ ب، ص ۲۹۷) این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا بناهای دیگر بر اثر فرسایش از بین رفته‌اند یا خیر. بدین ترتیب، ماهیت واقعی این خانه هنوز نامعلوم است.

معماری فاز شوش به بهترین شکل در جعفرآباد نمایان است. در آنجا زیستگاه فامیلی کوچکی با ۲۵ تا ۳۰ نفر جمعیت، همزمان و همانند بندبال که روستایی در نزدیکی آن بود، وجود داشت. دولفوس (۱۹۸۳ ب، ص ۲۹۹) به وجود سکونتگاههای هسته‌ای خانوادگی در این دوره اشاره کرده است. ساختمان جعفرآباد در بردارنده یک رشته اتاق و آثار به جای مانده از اجاقها و بقایای پخت و پز گرداگرد یک حیاط مرکزی است. دو کودک در گورهای خشتی به خاک سپرده شده بودند. در یکی از گورها سه ظرف سفالی و یک مهر و در دیگری فقط یک ظرف قرار داشت. مکنم (۱۹۳۵، ص ۱۰۲) کشف سفال در گور کودکان و نیز دیگ مسی را گزارش داد ولی هنوز در هیچ یک از حفاریهای جدید، مس یافت نشده است.

اگرچه ساختمان جعفرآباد به نظر غیرمذهبی و خانگی می‌آید، در این محوطه باستانی سفالهای منقوش و ظریف (ولی نه درگورها)، مهرها، پیکرکها، حلقه‌های سفالی نوک‌تیز و گل‌میخها^۲ یا مخروطهای سفالی سوراخ شده، یافت شده است. این اشیاء در بندبال و شوش نیز، در لایه‌های هم‌عصر، به دست آمده است و احتمالاً به اشراف یا کنشهای آیینی، مربوط می‌شود. با توجه به بناهای عظیم فاز چغامیش، حتی بدون در نظر گرفتن عمارت چشمگیر شوش در فاز شوش (قسمت بعد را ببینید)، بندرت می‌توان نقش اشراف را در خوزستان انکار کرد؛ ولی اثبات ارتباط دسته‌های خاصی از اشیاء با آنها، آسان نیست. بافت ساده خانگی در جعفرآباد هرچه باشد، ارتباطی با تمایزات

1. Khan's houses

2. clous

طبقاتی ندارد ولی لزوماً وجود آداب سنتی یا تشریفاتی را نفی نمی‌کند.

سکوی بلند شوش به تنهایی، در میان یادمانهای باستانی معاصرش منحصر به فرد است. این سکوه بخشهایی از آن در حفاریهای اولیه مورگان ویران شد، ده تا یازده متر بلندی دارد و یک بر آن تقریباً هفتاد متر است. از آنجا که هنوز بخشهای درونی این سکوه حفاری نشده، مشخص نیست که این بنا حاصل یک یا چندین دوره ساختمان‌سازی است. این سکو روی بقایای نازکی از نخستین استقرار شوش بنا شده است. در کنار آن، گورستانی با تقریباً هزار گور یا بیشتر وجود داشت (مورگان ۱۹۱۲، ص ۷) که بیشتر آنها سفال داشتند. روکار خود سکو از آجر بود و چهار ردیف استوانه سفالی با سر پهن و سوراخ‌دار در آن کار گذاشته شده بود. این سکو در دوران استفاده‌اش دچار آتش‌سوزی شد، نمای آن ویران شد و سراسر محوطه گورستان را پوشاند. در فاز شوش، به ظاهر زیستگاهی فامیلی در محوطه وجود داشت و ساختمانهایی بر فراز سکو برپا شده بود (استو و گاش ۱۹۷۱)؛ ولی هیچ‌کدام هنوز به مقیاس نسبتاً وسیعی حفاری نشده است تا امکان بازسازی زیستگاه و کارکرد بناها را فراهم کند. گذشته از این، ساختمانهای ساخته شده بر فراز سکو به دنبال استقرارهای بعدی تا حد زیادی ویران شده بود.

گورستان در پای سکو و نزدیک گوشه جنوب غربی آن واقع شده است، ولی از آنجایی که فقط یک ضلع صفه حفاری شده است، احتمال دارد در قسمتهای دیگر آن نیز گورهایی کشف شود. به هر حال سفالهای مکشوف از گورها به نیمه نخست فاز شوش تعلق دارد (هول، ۱۹۸۳). در حال حاضر گورستان مذکور تنها نمونه از این دست است که در زیستگاهی متعلق به این دوره، در ایران کشف شده است؛ اگرچه دو گورستان هکalan^۱ و پرچینه (احتمالاً گورستانهای دامداران کوچ‌نشین) نیز در همین فاز ساخته شده است و گورستانهایی نیز در محوطه‌های مهم دیگری چون اریدو در بین‌النهرین یافت شده است (لوید^۲ و صفر^۳، ۱۹۴۷، ۱۹۴۸؛ صفر و دیگران، ۱۹۸۱).

1. Hakalan

2. Lloyd

3. Safar

جایگاه این گورستان در شوش در ارتباط با گورهای جدا افتاده روستاها هرچه باشد، بدیهی است که اجساد مدفون در این گورستان نشان‌دهنده طیف اجتماعی گسترده‌ای بود و شامل افرادی می‌شد که با ظروف آشپزی معمولی و ساده دفن شده بودند؛ نه آنانی که قطعات خارق‌العاده‌ای از هنر سفالگری و اشیاء مسی بیشمار کنارشان یافت شده است. گزارش کاملی از اشیاء مکشوف از این گورستان در حال انتشار است (هول).

تنها محوطه مهم دیگر این فاز که حفاری شده است، چغامیش است. ظاهراً تنها بخش مرتفع این محوطه در این فاز مسکونی بوده است (و اندازه آن کوچکتر از قبل شده بود)؛ ولی مطلب زیادی در این باره تاکنون منتشر نشده است (دلوگاز و کنتور ۱۹۷۱، ص ۳۹).

بر پایه حفاریهای انجام شده در اکروپل شوش و تل‌قزیر^۱ در نزدیکی رامهرمز، جانسون (۱۹۷۳، ص ۶۸) و رایت و جانسون (۱۹۷۵) فاز «شوش A پایانی» را مطرح کرده‌اند. در هر دو محوطه لایه‌هایی وجود دارد که در آنها سفالهای ظریف منقوش در کنار ظروف ساده‌ای که پیش قراول سفال اوروک قدیمند یافت شده است. جانسون (۱۹۷۳، ص ۸۲) فهرستی از هجده محوطه که دارای چنین مجموعه پیچیده‌ای از سفالها بودند، تهیه کرده است.

استقرار در دوره روستانشینی جدید

تا زمانی که نتایج به دست آمده از عملیات دقیق لایه‌نگاری در جعفرآباد، جوی و بندبال با تجزیه و تحلیل تکه سفالهای به دست آمده از بررسی، هماهنگ نشده باشد (برنامه‌ای که اینک هول و دولفوس در حال انجام آند)، تلاش برای بحثهایی در زمینه تغییر زیستگاه در سراسر دوره روستانشینی زود هنگام خواهد بود. با این حال امکان مطالعه نسبتاً دقیقتر دوره روستانشینی قدیم وجود دارد. در طول فاز انتقالی بین فازهای چغامیش و شوش (به طور قراردادی، شوشان d نامیده می‌شود)، ۸۶ محوطه باستانی در

1. Tall-i Ghazir

دشت وجود دارد (شکل ۹). در بخشهای قدیمتر و جدیدتر فاز شوش، به ترتیب ۵۸ و ۳۱ محوطه وجود داشته و در شوش A پایانی فقط ۱۸ محوطه باقیمانده بود (هول ۱۹۷۷ ب؛ جانسون ۱۹۷۳، ص ۶۸) - (شکل ۸). به گفته‌ای دیگر، با آغاز بخش پایانی فاز چغامیش، شمار تپه‌ها به طور قابل توجه و مستمری کاهش یافت؛ تا اینکه در فاز شوش A پایانی به پایین‌ترین حد خود از دوره روستانشینی قدیم رسید. از آنجایی که همه محوطه‌ها، بجز شوش، بسیار کوچک بود، بدیهی است که شمار محوطه‌های یکجانشین کاهش چشمگیری داشته باشد. این واقعیت طبیعتاً مسأله مردم کوچ‌نشین را مطرح می‌سازد؛ ولی با توجه به بحث رایت (فصل ۵)، در این زمینه نشانه‌های مستقیم اندکی در دست است.

تحلیل من در زمینه تغییرات پدیدآمده در زیستگاه دوره شوش از برخی جنبه‌های اطلاعاتی پرده برمی‌دارد. اولاً، محوطه‌ها اغلب در دوره‌های کوتاهی اشغال می‌شدند، سپس مدتی متروک می‌ماندند و مجدداً به تصرف در می‌آمدند. حدود نیمی از محوطه‌های باستانی موجود در زیر فازهای قابل تشخیص من، وضعیتشان از مسکونی به متروک یا برعکس تغییر یافته است؛ که نشان می‌دهد زیستگاهها ناپایدار بودند و زمین هم کمیاب نبوده و در نتیجه ارزشی هم نداشته است (جدول ۸). ثانیاً به استثناء شوش و چغامیش، همه محوطه‌ها کوچکند و مساحت آنها کلاً کمتر از دو هکتار است؛ اگرچه محوطه‌هایی که مدت طولانی‌تری مسکونی بودند، کمی بزرگ‌ترند (جدول ۹). سرانجام، در بسیاری از محوطه‌های باستانی سفالهای تجملی شاخص از نوع سفالهای مکشوف در گورها، ظاهراً ناپدید شده است. اگر فرض کنیم این سفالها نشان‌دهنده وجود طبقه اجتماعی ممتازی بودند اما این واقعیت که سفالهای مزبور، حتی در کوچکترین محوطه‌ها نیز دیده شده است، حاکی از این است که وسعت محوطه خودبه‌خود چگونگی تمایزات اجتماعی درون آن را نشان نمی‌دهد.

به رغم تغییرات فاحش در شمار محوطه‌های دوره روستانشینی، تفاوت محسوسی در پراکندگی محوطه‌ها به چشم نمی‌خورد؛ ولی الگوهای در ارتباط با مکان آنها در دشت شوشان وجود دارد (جدول ۱۰). این مطلب را با تقسیم دشت به سه بخش

تقریباً برابر می‌توانیم نشان بدهیم. این سه بخش در غرب به کرخه، در شرق به کارون، در شمال به دشت صخره‌ای فوقانی (تقریباً بزرگراه کنونی دزفول-شوشتر) و در جنوب به بلندیهای هفت تپه منتهی می‌شود. بخش مرکزی را رودهای دز و شور (شکل ۹) در برگرفته است. در آن سوی این ناحیه مرکزی، محوطه‌هایی نیز در سرحدات شمالی و جنوبی، و در غرب کرخه قرار دارد.

به منظور نشان دادن روند استقرارها، پدیدار شدن محوطه‌ها هر منطقه را از دوره روستانشینی قدیم تا دوره اوروک به صورت جدول ارائه داده‌ام. روند اصلی، افزایش نسبت تعداد مکانها در منطقه غربی و کاهش متقابل شمار محوطه‌ها در مناطق مرکزی و شرقی است. نواحی حاشیه‌ای هیچ اهمیتی نداشت. اگر نگاه دقیقتری به دوره‌های بخشهای مختلف این مناطق بیندازیم، متوجه می‌شویم که حرکت به سوی منطقه غربی در اصل در دوره شوش رخ داد؛ در حالی که پیش از آن، توزیع یکنواخت تری در سه منطقه دشت برقرار بوده است. این تغییر که در سراسر دوره اوروک ادامه داشت، احتمالاً تأکید بر کشاورزی به شیوه آبیاری و دامداری را به دنبال داشت؛ زیرا با توجه به شکل تپه‌ماهوری منطقه شرقی، این بخش برای آبیاری چندان مناسب نیست؛ ولی برای گله‌داری و کشاورزی به شیوه دیم در مقیاس محدود، بسیار مناسب است. از این رو استفاده روزافزون از شیوه آبیاری می‌توانست با افزایش زیستگاهها در مناطق مرکزی و غربی همراه بوده باشد، در حالی که دامداری بیشتر در شرق و بدون رقابت با کشاورزی به شیوه آبیاری، گسترش یافت.

با پذیرفتن اینکه برآورد اندازه محوطه‌های باستانی بر اساس یافته‌های سطحی-بجز چند استثناء احتمالی- تردیدآمیز است، طبق برآورد من همه محوطه‌ها مساحتی کمتر از دو هکتار و اغلب کمتر از یک هکتار داشتند. فازهای پی‌درپی چغامیش و شوش، تنها استثناءهای این قاعده هستند. اندازه این دو محوطه نزدیک به پانزده هکتار بود که آنها را در شمار محوطه‌های اصلی و مرکزی قرار می‌دهد (بحثهای بیشتر در این زمینه را در فصلهای ۴ و ۶ ببینید). مدتی پس از آتش‌سوزی در چغامیش، این مکان بناچار بکلی متروک، و شوش بنیان نهاده شد. معبد آن نیز در آتش سوخت ولی بعدها

بازسازی شد و در آخر بلا استفاده ماند. واقع شدن شوش به منزله مکانی مرکزی عجیب است؛ زیرا به لحاظ جغرافیایی در حاشیه دشت قرار دارد؛ و حال آنکه چغامیش به مرکز نزدیکتر است (اگرچه در منتهی الیه شمالی آن واقع شده است). نکتهٔ بالا این احتمال را مطرح می‌سازد که محوطه‌های نامبرده خدماتی از جمله رفع نیازهای جمعیت شبانی امتداد کناره‌های کرخه و امتداد جلگه شمالی حاشیه کوهها ارائه می‌داده‌اند. این خدمات صرفاً در روستاهای واقع در دشت وجود نداشت.

تفسیر چگونگی نظام زیستگاهی نسبتاً پراکنده فقط برپایه داده‌های به‌دست آمده از بررسی، دشوار است. بدیهی است که مرکزی مذهبی در شوش وجود داشته است، ولی چگونگی تأثیر آن بر زیستگاههای ویژه، کاملاً ناشناخته است. اگرچه شوش به منزله پرستشگاهی مقدس، اتحاد بی‌چون و چرای مردم را طلب می‌کرد، اما با توجه به ۵۰ تا ۷۰ محوطه باستانی (تعداد مناطق تحت نفوذ) در «دامنه کنترل» این مرکز (ر.ک. به جانسون، فصل ۴) و با در نظر گرفتن فاصله شوش تا محوطه‌های دورافتاده، رهبران آن نظارت بسیار کمی بر کل منطقه می‌توانستند اعمال کنند. همان‌گونه که در بسیاری از جوامع امروزی دیده می‌شود، رهبری محلی به سران خانوارها^۱ واگذار شده بود. در این زمان، همان‌طور که در ارتباط با ناپایداری زیستگاهها بیان کردم، زمین کمیاب نبود و امکان بهره‌برداری اقتصادی و سیاسی از آن وجود نداشت (سی. اسمیت ۱۹۷۶). بدین ترتیب، رهبران احتمالاً اشخاصی سالمند و با خانواده‌هایی پرجمعیت بودند. چنین اشخاصی در منازل بزرگ و قابل توجه، از نوع خانه‌هایی که امروزه «خانه خان» نامیده می‌شود زندگی می‌کرده‌اند. خانه سوخته قدیمی در چغامیش و خانه بزرگ در قبرشخین با این نظر همخوانی دارد، ولی هنوز معلوم نیست بناهایی از این دست، به تنهایی برفراز بعضی محوطه‌های باستانی ساخته شده بوده است یا خیر (هول ۱۹۶۹ ب).

در ادامه بحث نظام استقرار، به مرکزی در شوش و اقامتگاههای اشراف در محوطه‌های پراکنده می‌رسیم. بیشتر محوطه‌های دیگر، مسکونی ولی بدون ساکنان

1. households

اشراقی بوده‌اند. حدس من این است که محوطه‌هایی نیز «کارگاه» بوده‌اند که در آنها صنایع ویژه‌ای چون سفال‌سازی یا سبدسازی، سنگ‌تراشی، پنبه‌سازی و جز آن، انجام می‌شده است (هول ۱۹۸۳). تپه باستانی جعفرآباد در فاز چغامیش را می‌توان از این دست دانست؛ زیرا فقط کوره‌های سفال‌پزی در آن یافت شده است. با توجه به پراکندگی تولیدات خام و توسعه نیازهای بازار، احتمالاً تعداد زیادی از این محوطه‌های تخصصی پدیدار شده بودند که البته در روستاها و اردوگاههای گله‌داری نیز امکان وجود این محوطه‌ها بوده است. در پایان، عامل دامداری را نیز باید مورد توجه قرار بدهیم. اگرچه در طول این فاز در دشت شوشان، هیچ مدرک صریحی از آن در دست نداریم، وجود گورهایی در کوهستانهای پشت‌کوه، حکایت از اقتصاد شبانی کاملاً پیشرفته‌ای در غرب ایران دارد.

بدین روی تهیه فهرستی از یک رشته عناصر احتمالی در نظام زیستگاهی برای ما امکانپذیر است؛ ولی هنوز امکان تشریح پیوندهای موجود بین آنان، به طوری که در مدارک باستان‌شناختی دیده می‌شود، فراهم نیست. همچنین، به رغم برتری آشکار شوش یا چغامیش، هنوز با قاطعیت نمی‌توان وجود نوعی قدرت رسمی را در دشت شوشان به اثبات رساند. اگرچه این مدرک اساساً ناکافیست، به نظر من بحث درباره یک نظام اجتماعی نه چندان سازمان یافته که در آن جایگاه اجتماعی افراد تفاوت فاحشی با یکدیگر داشت، ولی روستاها تا حد زیادی خود مختار بودند (هول ۱۹۸۳، و فصل ۳ همین کتاب) وقت کمتری می‌گرفت. نظام حاکم در اوروک همان‌طور که جانسون در فصل چهارم اشاره می‌کند، شکل تقویت شده‌ای از فرمول‌بندی مجدد سازمان شوشان جدید است.

کوههای کردستان و لرستان

این کوهها که حدوداً بین حوضه دریاچه ارومیه و دشتهای پهناور ماهیدشت واقع شده‌اند، از دیرباز چراگاههای قبیله‌های کرد بوده‌اند. این قبیله‌ها چند زیستگاه دائمی دارند (شکل‌های ۲ و ۳).^(۱) تاکنون بررسی این منطقه دقیق نبوده است. چند تکه سفال

مکشوف از دوره‌های روستانشینی آغازین کهن به فرهنگهای کاملاً شناخته شده‌ای در آذربایجان تعلق دارند (دایسون ۱۹۶۱، مکالمه‌های شخصی؛ یانگ، مکالمات شخصی). یک بررسی فشرده این مشکل را جبران خواهد کرد، ولی به علت نبودن جاده و به‌طور کلی اوضاع سیاسی متزلزل، دسترسی به این منطقه تا حد زیادی مشکل است.

دوره روستانشینی میانه تا جدید

در جنوب و غرب ناحیه کردنشین، منطقه پشت کوه لرستان و جنوب کردستان است (شکل‌های ۵ و ۶) که بین دشت دهلران و بخش غربی دشتهای بلندی چون هلیلان و سیمره (شکل‌های ۱۲ و ۱۳) واقع شده است. از این سرزمین کوهستانی، کشف زیستگاههای باستان‌شناختی گزارش نشده است، ولی از سال ۱۹۶۵ تا انقلاب ایران، لوئیس وندنبرگ^۱ در جستجوی معبدی از عصر مفرغ که از تاراج دزدان در امان مانده باشند، یک رشته عملیات سالانه را سرپرستی کرد. در این مسیر، او دو گورستان دوره روستانشینی میانه تا روستانشینی جدید، یعنی گورستانهای هکلان و پرچینه را کشف کرد. گورستان پرچینه امروزه کاملاً بیرون از منطقه زیستگاهی است؛ در حالی که هکلان در نزدیکی روستا کشاورزی کوچکی در میمه سراب واقع شده است. اگرچه در نزدیکی این روستا و در جاهای بسیاری در سرتاسر زاگرس امکان کشت زمینهای کوچک وجود دارد، این منطقه سنگلاخ برای کشاورزی در مقیاسی گسترده و ایجاد زیستگاههای همیشگی مناسب نیست. در هیچ‌یک از این گورستانها اثری از روستای پیش از تاریخی به دست نیامده است؛ از این رو، تقریباً به یقین اجساد مدفون شده در این گورستانها به دامداران کوچ‌نشین تعلق داشته‌اند.

در محوطه باستانی دیگری به نام کله‌نثار^۲، که امروزه منطقه‌ای کرد زبان است، گورستانی از عصر مفرغ وجود داشت؛ ولی کاوشگران پی‌های سنگی ساختمانی را نیز از خاک بیرون آوردند که روش ساخت و طرح آن به محوطه چادرنشینی کوچ‌روها امروز

1. Louis Vanden Berghe

2. Qaleh Nissar

شبهات داشت. یکی از اتاقها که سراسر با سنگهای زمخت فرش شده بود، احتمالاً آغل بره‌ها و بزغاله‌ها بوده است. وندنبرگ در گزارش کوتاه خود از این محوطه، سفال نخودی را به دوره مس جدید^۱ - تقریباً برابر با دوره روستانشینی جدید - نسبت داده است (وندنبرگ ۱۹۷۰ الف، ۱۹۷۱، ۱۹۷۳ ب).

این دو گورستان و خانه، تنها مدارک ما از گله‌داران دوره روستانشینی میانه تا جدید در این ناحیه هستند؛ ولی این مدارک نشان می‌دهند که هنوز احتمال کشف اطلاعات بیشتری وجود دارد. اگرچه مراسم خاکسپاری ساکنان هکلان و پرچینه شبیه مراسم انجام شده در شوش است، سبک سفالهای آنها با سفالهای مکشوف از روستاهای شناخته شده دیگر تفاوت داشت. این مطلب بیان می‌کند که سفالها در خود محل ساخته می‌شدند و مردم در نظامی زندگی می‌کردند که به طور کارآمدی خود بسنده و مطمئناً بی‌نیاز از دادوستد یا مبادله بوده است. در صورت پایین بودن نسبی جمعیت، مردم با درو کردن و گردآوری دسته‌های گیاهان وحشی یا کاشت مزارع کوچک در نقاط مستعد، نیازهای غذایی خود را برطرف می‌ساختند.

پرچینه، گورستان بزرگی است که ۱۵۶ گور آن کاوش شده است و هنوز مساحت آن تعیین نشده است؛ ولی طبق برآورد وندنبرگ (مکالمات شخصی) یک هزار گور هنوز سر بسته باقی مانده است. در آرامگاههای این گورستان سنگهای حفره‌داری کنار هم چیده شده و سرپوشی روی آنها قرار گرفته است. حفره این سنگها به اندازه‌ای است که فرد بالغی می‌تواند به حالت درازکش در آن قرار گیرد. با توجه به تغییرات پدید آمده در سفالها و تا حدودی در جهت‌های متفاوت و فضا سازی در بخشهای مختلف گورستان، می‌توان نتیجه گرفت که از این گورستان مدت زیادی استفاده می‌شده است؛ در هر حال کل زمان استقرار آن، بین دوره روستانشینی میانه تا جدید بوده است.

تقریباً نیمی از گورها خالی از اشیاء تدفینی بودند؛ گورهای دیگر نیز به طور کلی یک یا چند ظرف و بندرت دست‌ساخته‌های دیگری چون مهر، سرگز، تبر،

1. Late Chalcolithic

سنگ ساب، سنگ آتش‌زنه یا مهره داشتند. بین دو بخش حفاری شدهٔ پرچینه تفاوتی وجود دارد؛ ولی تقریباً در چند گور اشیاء بسیار زیادی کشف شده است. چندتایی از حجمه‌ها با مته سوراخ شده بودند. در پنج حجمه، سوراخهایی به قطر ۱/۵ تا ۲ سانتی‌متر حفر شده بود، ولی نشانهٔ دیگری از جراحی یا آسیب‌شناسی گزارش نشده است.

روشن است که شمار کمی از گورها به جایگاه اجتماعی بالایی تعلق دارند. برای نمونه در گور ب ۷۲، دو کوزهٔ مرمرین، یک کاسهٔ سفالی پایه‌دار بزرگ، یک کاسهٔ سفالی ساده، و دو اسکنهٔ سنگی کوچک کشف شد. هم‌اندازهٔ اشیاء مکشوف و هم این واقعیت که برخی از ظروف سنگی بودند، این گور را از گورهای دیگر متمایز می‌سازد. ولی دلایل این غنای نسبی به هیچ‌وجه روشن نیست، زیرا ممکن است از این گور، مانند گورهای دیگر، برای بیش از یک بار تدفین استفاده شده باشد. به دنبال تدفینهای پیاپی، اسکلت‌های گورهای پیشین همیشه حفظ نمی‌شد؛ از این روی امکان شمارش دقیق اجزاء بدن ممکن نیست. در واقع در بیشتر گورها هیچ استخوانی باقی نمانده بود.

در هکلان ۳۶ گور با سرپوش سنگی بزرگ در دو ناحیه حفاری شده بود، که در شمار زیادی از آنها دست‌ساخته‌هایی—بیشتر سفالهای منقوش—کشف شد. به طور کلی، همان نوع اشیاء موجود در هکلان در پرچینه نیز وجود دارد و برخی از ظروف این دو محوطه به تقریب مشابهند. به نظر می‌رسد پرچینه کمی پیش از هکلان برپا شده باشد، ولی آنها برای مدتی همزمان بودند و پس از آن فقط پرچینه برجای ماند. از آنجا که هیچ‌یک از گورستانها کاملاً کاوش نشده‌اند، این تفاوت گاهنگاری ممکن است صرفاً ناشی از نوع نمونه‌برداری از دست‌ساخته‌ها باشد.

دلایلی در دست است که دو گورستان در قلمرو یک گروه بودند. گذشته از شباهتهای آشکار سفالها، این واقعیت که هکلان در ۱۲۰۰ متری و پرچینه در ۹۰۰ متری سطح دریا واقع شده‌اند، بیانگر این است که آنها در نزدیکی دو انتهای مسیر یک

مهاجرت سالانه قرار داشتند. این بدان معنا نیست که شبانان نیمی از سال را در کنار یکی از این گورستانها به سر می‌بردند؛ بلکه صرفاً گویای این است که گورستانها کاملاً نزدیک اردوگاههای تابستانی و زمستانی بودند تا بدین ترتیب دسترسی به آنها در این فصول امکان داشته باشد.

روی هم رفته از این محوطه‌ها چنین برداشت می‌شود که گله‌دارانی که روستای ائمی نداشتند و به طور دوره‌ای با کشاورزان یکجانشین در تماس بودند، برخی از نواحی کوهستانی را اشغال کرده بودند. کشف سرگرزها و اسکنه‌های کوچک تبرمانند، ممکن است حاکی از روحيات خصمانه باشد؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که از گرز اغلب برای مقابله با جانوران درنده و از اسکنه برای تراشیدن چوب استفاده می‌شده است. از این دوره مدرکی دال بر استفاده از حیوانات باربر یا سواری در دست نیست.

آذربایجان

پیرامون دریاچهٔ شور ارومیه، کوهها و دشتهایی قرار گرفته است که آب خود را به این زهکش داخلی یا دریای خزر می‌ریزند (شکلهای ۲ و ۱۱). دریاچه در ارتفاع ۱۳۰۰ متری، در زمینی نسبتاً مسطح، در جاهایی باتلاقی و پست، واقع شده است که تا ۳۰ کیلومتری ساحل ادامه دارد.

دورهٔ روستائینی آغازین: دورهٔ حاجی فیروز

محوطهٔ اصلی حفاری شده از این دوره، حاجی فیروز است که نخستین بار، استین (۱۹۴۰، ص ۳۸۲-۴۰۴) و سپس برنی، یانگ و ویت^۱ از آن دیدن کردند (همهٔ گزارشها در ویت ۱۹۸۳ آمده است). در کف پنج محوطهٔ حفاری شدهٔ دیگر، اشیاء حاجی فیروز کشف شده، ولی مطالب اندکی از آنها گزارش شده است. این تپه‌ها عبارتند از: تپه دالما (یانگ ۱۹۶۲، ص ۷۰۷)، حسنلو (دایسون ۱۹۶۷، ص ۳۹)، یانیک تپه^۲ (برنی ۱۹۶۴)،

1. Voigt

2. Yanik Tepe

و تپه سیوان^۱ (ر.س. سولکی ۱۹۶۹). در این میان سه محوطه باستانی در دشت سلدوز، در جنوب دریاچه واقع شده است. تپه سیوان در غرب و یانیک تپه در شرق دریاچه قرار گرفته است. با شمارش محوطه‌های مکشوف در بررسی‌ها دریافتیم که فقط حدود ۱۲ روستا به دوره حاجی فیروز تعلق دارد که هفت تای آن در دره سلدوز- اشنو قرار گرفته است. ما هنوز نمی‌توانیم برآورد کنیم که بین مواد کشف شده از تپه سیوان و یانیک تپه با مواد کشف شده از حاجی فیروز چه حد شباهت وجود دارد؛ به همین دلیل تعیین سن این محوطه‌ها نیز امکانپذیر نیست. کرتون^۲ (۱۹۶۹، ص ۱۸۹) گزارش می‌دهد که در سرتاسر غرب ایران، سفالهای سبک از نوع سفالهای حاجی فیروز یافت شده است، ولی ((به همراه گوناگونی محلی چشمگیری در نقش و طرح در سراسر آذربایجان غربی دیده شده است)).

ویت (۱۹۷۶، ص ۲۷۹-۲۸۱) از مشکلات کشف این محوطه‌های کهن سلدوز بحث کرده است. طبق گزارش برنی (۱۹۶۴، ص ۵۵)، از زمان برپایی روستای یانیک تپه، رسوبی به عمق چهارمتر دشت پیرامون آن را پوشانده است. با توجه به مدرک محکمی مبنی بر وجود رسوب در اطراف رود ارومیه، احتمالاً تپه‌های باستانی بسیاری زیر خاک مدفون است. برخی محوطه‌های کهن، ممکن است زیر تپه‌هایی چون حسنلو مدفون شده باشند؛ جایی که فقط پس از یک گمانه‌زنی عمیق، تکه سفالهای حاجی فیروز نمایان شد.

مانند برخی زیستگاههای دیگر دره سلدوز، احتمالاً حاجی فیروز نیز روی باریکه‌های مرتفع زمین واقع شده و بیشتر آن باتلاقی بود (ویت ۱۹۸۳، ص ۲۸۱). در این دهکده خانه‌های کوچک، چهارگوش، مجزا و تک خانواده‌ای، متعلق به کشاورزان و گله‌داران وجود داشت (شرح کامل آن را در ویت ۱۹۷۷ و ۱۹۸۳: فصل ۵ ببینید). مردگان پس از از بین رفتن پوست و گوشتشان، در داخل خانه دفن می‌شدند. چند شیء به همراه جسد به خاک سپرده می‌شد، اما نشانه‌های زیادی مبنی بر تفاوت‌های مالی یا

1. Tepe Seavan

2. Kearton

طبقاتی در دست نیست. از این دوره فقط روستاهایی با اندازه تخمینی یک هکتار کشف شده است و هیچ اردوگاه یا محوطه‌ای که مختص فعالیت‌های ویژه باشد به دست نیامده است.

اقتصاد، آمیزه‌ای از کشاورزی و گله‌داری از جمله نگهداری خوک بود و غلات را در خمره‌های بزرگ در کف منازل مدفون می‌کردند. احتمالاً زمینهای کشاورزی در سواحل پرگل ولای حوضچه رودهای اطراف محوطه قرار داشتند که به طور فصلی با آب شیرین پر می‌شدند. امروزه، اگرچه غلات معمولاً در دشت آبیاری می‌شوند، آبیاری مزارع واقع در شیب دامنه‌ها، ضروری نیست. یانگ (مکالمات شخصی) اظهار می‌دارد که امروزه مردم محل مژه نان پخته شده از گندم دیم را بیشتر دوست دارند ولی تولید این محصول بمراتب کمتر از گندم آبیاری شده است.

ویت (۱۹۸۳، ص ۳۲۴) می‌پندارد که بین محوطه‌های حاجی فیروز و حسونای عراق ارتباط نزدیکی وجود داشته است. ولی ساکنان حاجی فیروز بیشتر از ساکنان حسونا چراگاه گردی می‌کردند^۱ و به طور کلی محافظه کارتر بوده‌اند. در واقع، او معتقد است با توجه به تکه سفالها، پیوند آشکاری بین محوطه‌های حسونا و حاجی فیروز وجود داشته است؛ با این حال عقب‌افتادگی فرهنگی قابل ملاحظه‌ای در منطقه سلدوز به چشم می‌خورد (ویت ۱۹۸۳، ص ۳۲۴). مدارک نشان می‌دهد که سفالها و خانه‌های ساخته‌شده در محوطه‌های حسونا و حاجی فیروز شباهت نزدیکی به هم دارد، هرچند وجود خوکهای بسیار و انجام مراسم تدفین در حاجی فیروز تفاوت اساسی با حسونا داشته است؛ جزئیات این مطالب هنوز کاملاً منتشر نشده است.

برپایه حفاریهای انجام شده در حاجی فیروز و یانیک تپه، قدمت حاجی فیروز به حدود ۵۲۰۰ تا ۵۵۰۰ ق.م. می‌رسد. تنها تاریخی که هول و فلانری از برش در تپه‌ای کوچک نزدیک حاجی فیروز ارائه می‌دهند 6084 ± 216 ق.م. است که آشکارا با تاریخهای دیگر حاجی فیروز حسونا تفاوت دارد. تاریخهای اواخر هزاره ششم، به این

1. more transhumant

معناست که حاجی فیروز کاملاً با حسونا همزمان است؛ این را دست‌ساخته‌ها نیز نشان می‌دهد.

دشتهای پست پیرامون دریاچه ارومیه به طور کلی قشلاق (چراگاه زمستانی) بسیار خوبی هستند؛ زیرا برف بندرت در عمق زیاد جمع می‌شود و دشت به اندازه‌ای مرطوب است که گیاهان انبوه، بویژه برای دام، در آن رشد می‌کنند. از این روی، وجود تعداد زیادی گوسفند، بز و خوک و در مقابل نبود گاو در حاجی فیروز تا حدودی حیرت‌انگیز است (میدو^۱ ۱۹۸۳، ص ۴۰۱). به هر ترتیب، کشف این نکته با این دیدگاه ناسازگار نیست که اهالی حسونا با وجود داشتن دهکده‌های دائمی در زمینهای پست عراق، برای چراندن گوسفندها و بزهای خود در کوهها به کوچ فصلی مبادرت می‌ورزیدند. با تداوم این عمل، احتمالاً برخی از مردم سرانجام یکجانشین شده‌اند و دره سلدوز را سکونتگاه دائمی خود ساخته‌اند.

تا آنجا که امروزه می‌دانیم، نقطه مرکزی زیستگاه حاجی فیروز، دره سلدوز-اشنو است که به علت داشتن جاده‌هایی در مسیر زمینهای پست، مکانی طبیعی برای دامداران به شمار می‌رود (ویت ۱۹۸۳، ص ۲۶۹-۲۷۰). با توجه به این امر، انجام بررسیهای فشرده‌ای در دره‌های مرزی نظیر قلعه پسوه^۲، پسندیده خواهد بود. یانگ (مکالمات شخصی) کشف تعدادی مکان قدیمی را در امتداد مرز گزارش داده است؛ ولی سبک برخی از سفالها با سفالهای به دست آمده از سلدوز متفاوت است.

دوره روستائینی میانه: دوره دالما

شگفت اینکه به نظر می‌رسد هیچ محوطه‌ای برای پر کردن شکاف زمانی بین حاجی فیروز و دالما که حدود یک هزار سال تخمین زده شده است وجود ندارد (هملین^۳ ۱۹۷۵، ص ۱۲۰). در گزارشی از گمانه‌زنی در تپه دالما، تاریخی بین ۵۰۰۰ و ۴۰۰۰ ق.م. برای این دوره به دست آمده است و در نتیجه «وقفه زمانی» را حل می‌کند؛ ولی این تاریخ با تاریخهای رادیوکربن که حاجی فیروز را بروشنی در هزاره ششم ق.م. و

1. Meadow

2. Qaleh Pasweh

3. Hamlin

دالما را در هزاره پنجم ق.م. جای می‌دهد همخوانی ندارد. اگرچه حفاریها در چنان سطح کوچکی انجام شدند که اطلاعات زیادی از خود زیستگاهها به دست نمی‌دهند، مدارکی از تغییر سفالهای منقوش رایج در لایه‌های زیرین به حجم فزاینده‌ای از سفال، با تزئین فشرده، کنده، باسمه‌ای و با نقش افزوده را نشان می‌دهند. تاریخگذاری رادیوکربن، دوره دالما را در اواخر هزاره پنجم (4036 ± 87 ق.م.) جا داده است.

هرچند گمانه‌زنیهای مختلف در سلدوز نسبتاً محدود است، ولی اطلاعاتی در زمینه توسعه بعدی جوامع فراهم می‌سازد و سرنخهای امیدبخشی برای پژوهشهای احتمالی آینده ارائه می‌دهد. معماری دالما شامل ساختمانهای مستقل و معمولی خانگی است که یانگ چهارده گور در آنها کشف کرد. «در این گورهای ابتدایی جسد هر نوزاد به حالت کاملاً جمع شده‌ای درون ظروف سفالی جای داده شده بود... بقایای ساکنان بزرگسال زیستگاه دالما هرگز کشف نشد» (هملین ۱۹۷۵، ص ۱۱۵). این واقعیت بیانگر آغاز الگوی دفن بزرگسالان در خارج از زیستگاههاست. این الگو را در همان زمان در جاهای دیگر نیز شاهد بوده‌ایم (مثلاً یانیک تپه، برنی ۱۹۶۴، ص ۵۹).

دوره دالما به علت پراکندگی جغرافیایی گسترده و غیرعادی سفالهایش، در مقایسه با سبکهای دیگر سفال، در غرب ایران از اهمیت بسزایی برخوردار است. این سفالها منحصرراً در کوههای زاگرس شمالی و مرکزی یافت شده است، ولی مستقلاً در دشتهای میان‌کوهی بسیار دورافتاده‌ای چون حوضچه دریاچه ارومیه و مناطق ماهیدشت و کنگاور نیز دیده شده است. همچنین همراه با سفال شاخص عبید و حلف در منطقه حمیرین در شرق عراق نیز پدیدار شده است (اوتس ۱۹۸۳، ص ۲۶۱)، و هملین (۱۹۷۵، ص ۱۲۰) به پیوندهای گسترده‌تر و در عین حال کم اعتبارتری اشاره می‌کند. سولکی و سولکی (۱۹۷۳) پیشنهاد می‌کند که دامداران کوچ‌نشین باعث پراکندگی این نوع سفالها بودند، ولی این فرضیه‌ای است که باید بررسی شود.

دوره روستانشینی جدید: دوره پیزدلی

در اواخر توالی دالما- ولی نه در خود دالما- دوره پیزدلی است که نام آن از تپه کوچکی

در درهٔ سلدوز گرفته شده است. این تپه در سال ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸، گمانه‌زنی شد (دایسون و یانگ ۱۹۶۰). سفال مکشوف در پیزدلی از نوع سفال نخودی با خمیرمایه کاه و طرح و شکلهایی به سبک رایج در عبید (بین‌النهرینی) است و معمولاً تصور می‌شود با تقلید از سفال عبید ساخته شده است. فاز به تقریب جدیدتر این سنت در گوی تپه پدیدار است. در گوی تپه با زدن گمانه کوچکی به لایه‌های پیزدلی در عمق این تپه بزرگ راه یافته شد (برتن- براون ۱۹۵۱، ص ۲۶۴). دامنه تغییر تاریخگذاریهای رادیوکربن برای دورهٔ پیزدلی بین ۴۵۰۰ تا ۳۹۰۰ ق.م. است (جدول ۳). روی سفالهای منقوش پیزدلی سفال خاکستری است که نشان‌دهندهٔ پایان دورهٔ روستانشینی و آغاز سنتهایی است که به علت پیوندهای نزدیکشان با آناتولی و ماورای قفقاز در این کتاب مورد بحث قرار نخواهند گرفت.

برتون- براون (۱۹۵۰، ص ۶۶) به شرح یافته‌ای در گوی تپه پرداخت که نشان از تفاوتهای عمده میان محوطه‌های هم‌دوره و دیگر گونیهای سازمان اجتماعی دارد:

در لایهٔ عبید خانه‌های بزرگی با انبارهای طویل قرار داشت که در یکی از آنها یک ردیف شش تایی خمرهٔ نخودی یافت شد. دورگردن این خمره‌ها مزین به یک رشته مثلثهای تیره رنگ بود. تعداد زیادی نعلبکی و چندین کوزهٔ کوچک از جنس سفال نخودی یا سرخ با نقوش سیاه در آنجا کشف شد. دو مشخصهٔ جالب این لایه، وجود خشتهای بسیار بزرگ و دو اثر مهر بود، که روی یکی از آنها نقشی از گوزن و بجه‌اش، وجود داشت.

شایان ذکر است لایه‌های عبید حدود هفده متر پایین‌تر از بلندترین نقطهٔ محل قرار دارد و به کف آن هرگز دست یافته نشد. بدیهی است که گوی تپه، در طول چندین دوره مرکز مهمی بوده، و پیش نمونی است که ظاهراً همزمان با دورهٔ پیزدلی جدید آغاز گردید.

این اطلاعات اندک نشان می‌دهد که حوضهٔ ارومیه نیز در همان روند کلی تغییر و توسعه که مشخصهٔ زاگرس مرکزی و جنوبی، در واقع، به طور همزمان، بین‌النهرین بود، شرکت داشته است.

منطقه ماهیدشت در زاگرس مرکزی

در این منطقه مجموعه‌ای دره در امتداد نیمه غربی جاده خراسان یا شاهراه بزرگ، که مسیر طبیعی بغداد به همدان است وجود دارد. این دره‌ها عبارتند از: شاه‌آباد، زبیری، ماهیدشت و کرمانشاه (شکله‌های ۱۲ و ۱۳). به این دره‌ها باید دره‌های هلیلان و شیان را هم افزود که به ترتیب درست در جنوب ماهیدشت و شاه‌آباد واقعند. این ناحیه شامل کردستان جنوبی و منطقه حائل بین کردستان و لرستان است که امروز مردم لکی زبان در آن سکونت دارند. ارتفاع دره‌های منطقه ماهیدشت از سطح دریا، بین ۱۳۰۰ متر (کرمانشاه) تا ۹۰۰ متر (هلیلان) است.

از زمانی که استین در سال ۱۹۳۶ به یک بررسی یک هفته‌ای در دشت کرمانشاه مبادرت ورزید (استین ۱۹۴۰، ص ۴۱۲-۴۲۱)، باستان‌شناسان به طور متناوب از این منطقه بازدید کرده‌اند. در همان سال، اشمیت (۱۹۴۰، ص ۴۶-۴۷، ۸۰-۹۱) طی بازدید هوایی اکتشافی خود از ایران، در دشت ماهیدشت فرود آمد. نخستین بررسیهای روشمند، در فصل تحقیقاتی ۱۹۵۹-۱۹۶۰، زیر نظر بریدوود انجام شد. گروه بررسی او به گردآوری اطلاعاتی از محوطه‌های دوره روستائینی پرداختند و به سرعت در دشتهای کردند، شاه‌آباد، شیان، زبیری، ماهیدشت و کرمانشاه، وارد عمل شدند (بریدوود ۱۹۶۰ الف، ۱۹۶۰ ب، ۱۹۶۱؛ بریدوود، هاو^۱ و نگهبان^۲ ۱۹۶۰؛ بریدوود، هاو و رید ۱۹۶۱). تازه‌ترین عملیات انجام شده در ماهیدشت متمرکز است (لوین و مک‌دانلد ۱۹۷۷)، که موزه سلطنتی اونتاریو^۳ در آنجا به انجام بررسیها، کاوشهای کوچک، و پژوهشهای زمین‌ریختی دست زد (بروکس، لوین و دنل ۱۹۸۲).

دوره روستائینی آغازین: نوسنگی

زیستگاههای دوره آغازین فقط در دره‌های کرمانشاه، ماهیدشت، شاه‌آباد، شیان و هلیلان، کشف شده است. در این میان تنها سه محوطه سراب، گوران و سیاه‌بید کاوش

1. Howe

2. Negahban

3. Royal Ontario

شده‌اند و فقط گزارشهای گوران بتفصیل انتشار یافته است. استین (۱۹۴۰، ص ۴۱۳) در تپه‌ای از نزدیکی کیاسروند تا شمال شرقی کرمانشاه، که آن را محوطه پیش از سفال نامید، به حفاری پرداخت، ولی اطلاعات دیگری منتشر نشده است و از آن زمان به بعد از این تپه باستانی بازدید دیگری به عمل نیامده است. پیشتر درباره آسیاب، محوطه مربوط به پیش از سفال در نزدیکی کرمانشاه، بحث شد.

سراب سالیان دراز در پرده ابهام بود. لایه‌های آن به جای ساختمانهایی با دیوارهای گلین، دارای انباشت وسیعی از خاکستر بود که از سوختن مقدار زیادی نی و مواد گیاهی دیگر برجای مانده بود (بریدوود ۱۹۶۰ الف، ۱۹۶۰ ب، ۱۹۶۱؛ بریدوود، هاو و رید ۱۹۶۱). پس از اینکه در تابستان ۱۹۷۸ اعضای گروه لوئیس لوین حفاری بریدوود در سراب را گسترش دادند و به لایه‌های دوره نوسنگی کهن و جدید دست یافتند، این دیدگاه تا حدی تغییر کرد. دوره نوسنگی جدید که در بخش شرقی این محوطه نمایان شد، مدارک پراکنده‌ای از معماری با گل ارائه داد. همین سفال و معماری دوره نوسنگی جدید، در سیاه‌بید نیز یافت شد. این محوطه حدود چهار کیلومتری شمال شرقی واقع است و نخستین بار در سال ۱۹۶۰، فردریک ماتسون^۱، به صورت بخشی از برنامه بریدوود، به آزمایش آن پرداخت (بریدوود و دیگران ۱۹۶۰).

منطقی‌ترین تفسیری که از این بررسی‌ها می‌توان کرد این است که لایه‌های قدیمی سراب (۶۲۰۰ - ۵۸۰۰ ق.م.) نمایانگر بقایای اردوگاههای فصلی دامداران چراگاه گردی است که خانه‌های خود را با شاخه‌های نی می‌ساختند. مشابتهای نمونه به این وضعیت، امروزه میان مردمی دیده می‌شود که تابستانها از چراگاههای پست خود به اردوگاهی در نزدیکی کرمانشاه کوچ می‌کنند. آنها در این اردوگاه تابستانی کلبه‌هایی از نی می‌سازند و هنگام ترک آنجا در پاییز، آنها را می‌سوزانند. نتیجه این کار پیدایش ناحیه‌ای اردوگاهی است که هر سال با خاکستر پوشیده می‌شود.

کشف آثاری از دیوارهای گلی لایه‌های رسوبی جدید سراب، مشکلات بیشتری

1. Fredrick Matson

ایجاد کرده است (مک‌داندل ۱۹۷۹، ص ۳۱۲). اگر این استقرار مانند استقرار گوران در دره هلیلان باشد، احتمال این وجود دارد که مردم بیشتری در آن اسکان یافته باشند. بوکونی (۱۹۷۷، ص ۳۶-۳۷) برپایه تحلیل خود از توزیع نسبی پستانداران و وجود پرندگان مهاجر، اظهار می‌دارد که این محوطه باستانی در سرتاسر سال مسکونی بوده است (ر.ک. هس ۱۹۷۸، که تعبیری متفاوت ارائه داده است). با این حال مک‌داندل (۱۹۷۹، ص ۲۵۴) پیشنهاد کرده است که احتمال دارد بوکونی این مدارک را از بخش جدید محوطه یافته باشد. متأسفانه در تحلیل او، تفکیک استخوانهای بخشهای قدیم و جدید سراب ناممکن است. افزون بر مدارک لایه‌نگاری، وقوع زمستانهای سخت در دشت کرمانشاه (پایین‌تر از صفر درجه فارنهایت یا ۲۰- درجه سانتی‌گراد ثبت کرده‌ایم) این اندیشه را که مردم تمام مدت سال در پناهگاههای ناپایدار به سر می‌برده‌اند، غیرمنطقی می‌نماید.

از تپه گوران که محوطه هم‌عصر کوچکی در دشت هلیلان است، نسبت به سراب اطلاعات بیشتری به دست آورده‌ایم (مورتسن ۱۹۶۴). در گوران نیز همانند چارمو (بریدوود و دیگران ۱۹۶۰، ص ۴۰) اشیاء دوره پیش از سفال کشف شد (لایه‌های V-T). بر این اساس به نظر می‌رسد هر دو محوطه پیش از سراب آغاز شده باشند. تاریخگذاری رادیوکربن، این نظریه را تأیید می‌کند (۶۷۰۰ ق.م. برای لایه U در گوران). به اعتقاد مورتسن (۱۹۷۲، ص ۲۹۴-۲۹۶)، نخستین ساکنان گوران کله‌دارانی بودند که در طول زمستان در کلبه‌های چوبی زندگی می‌کردند. این روستا حدود سال ۶۴۰۰ ق.م. به تقریب همزمان با پیدایش خانه‌های گلی، به روستای همیشگی تبدیل شد (مورتسن و فلانری ۱۹۶۶). کشف استخوانهای پرندگان مهاجر و این واقعیت که هلیلان با قرار داشتن در ۹۰۰ متری سطح دریا، چراگاه زمستانی مناسبی محسوب می‌شود، اندیشه اقامت زمستانی در این مکان را تقویت می‌کند.

با تلاش مشترک گروههای بررسی لوین و بریدوود حدود سیزده محوطه باستانی با سفالهایی مشابه سفالهای سراب، در دشت ماهیدشت یافت شدند (لوین و مک‌داندل ۱۹۷۷، ص ۴۳). دو محوطه در شاه‌آباد کشف شد که یکی در شیان که امتداد شاه‌آباد

است، و دیگری در زیری قرار داشت. مورتسن بررسیهای فشرده‌ای را در دشت هلیلان و پیرامون آن انجام داده است و در پی آن سه روستای دیگر دوره آغازین، یک محوطه باستانی مسطح (ایستگاه ماهیگیری) و سه غار کشف کرده است که همه آنها سفالهای دوره کهن دارند (مورتسن ۱۹۷۴ الف، ۱۹۷۵). نتایج به دست آمده به این نکته اشاره دارد که حفاری دقیق همه سطح زمین به کشف محوطه‌هایی منجر خواهد شد که بقایای آنها از فاصله دور نمایان نیست. به نظر می‌رسد وضعیت جغرافیایی هلیلان با ماهیدشت تفاوت داشته باشد، زیرا در ماهیدشت محوطه‌های فراوانی زیر رسوب مدفون شده‌اند (لوین ۱۹۷۴، ص ۴۸۸؛ لوین و مک‌دانلد ۱۹۷۷، ص ۴۶؛ بروکس، لوین و دنل ۱۹۸۲). در عوض در هلیلان مقدار رسوب کم است، به همین دلیل تعمیم نتیجه‌گیریهای مورتسن در جاهای دیگر دشوار است. باید تأکید کرد که روستاهای دوره آغازین برای مدتی طولانی برپا بوده‌اند، زیرا لوین چهار نوع سفال قدیمی را با اطلاعات لایه‌نگاری از سراب، گوران یا سیاه‌بید مشخص کرده است؛ ولی هنوز تاریخ دقیق آنها تعیین نشده است. شباهتهای کلی دوره نوسنگی میانه در سراب، در حسونای عراق و حاجی فیروز آذربایجان نیز یافت شده است؛ همچنین تکه سفالهای منقوش به رنگ سفید (و سیاه یا سرخ) دوره نوسنگی جدید در بافتی فرعی در تپه سه گابی C، در نزدیکی کنگاور (لوین و همیلین ۱۹۷۴، ص ۲۱۱-۲۱۳) و در چغاسفید (هول ۱۹۷۷ الف: شکل ۵۴) یافت شده است. احتمال دارد تکه سفالهای منقوش به رنگ سفید فاز سرخ با سفالهای ماهیدشت تقریباً هم‌دوره باشد. اهمیت اصلی این وضع در نشان دادن این واقعیت است که بین نواحی مجزای دوره نوسنگی جدید، شباهتهای سبکی وجود داشته است، ولی برای توصیف این شباهتها تاکنون موفق به نسبت دادن هیچ سازوکار ویژه‌ای، از جمله دامداری یا دادوستد، نشده‌ایم.

دوره روستائینی قدیم

حفاریهای باستان‌شناختی در سیاه‌بید در شرق کرمانشاه، و چغاماران^۱ در کناره شمال

1. Chogha Maran

غرب ماهیدشت، به کشف لایه‌های دوره روستانشینی منجر شد. نخستین بار ماتسون به گمانه‌زنی سیاه‌بید پرداخت ولی گزارش زیادی منتشر نشد (بریدوود، هاو و رید ۱۹۶۱، بریدوود ۱۹۶۱؛ تجزیه و تحلیل جانوران منطقه را در بوکونی، ۱۹۷۷ ببینید). سپس اعضای گروه لوین به گمانه‌زنی دوباره آن مبادرت ورزیدند (ا. هنریکسون ۱۹۸۳؛ و مک‌دانلد ۱۹۷۷). کاملترین اطلاعات به‌دست آمده از هر دو محوطه به توالی سفالها مربوط می‌شود که کمک ارزشمندی به شناخت داده‌های مورد بررسی نمی‌کند.

در ماهیدشت، باپدیدار شدن «سفال نوع J»، سفالی به سبک شرق حلف، دوره روستانشینی آغازین به پایان می‌رسد (لوین و مک‌دانلد ۱۹۷۷، ص ۴۲). از نظر لایه‌نگاری، سفال نوع J درست بالای لایه نوسنگی جدید در سیاه‌بید و چغاماران کشف شد (ا. هنریکسون ۱۹۸۳). لوین و مک‌دانلد (۱۹۷۷، شکل ۳) در ماهیدشت شصت و یک محوطه باستانی، حاوی سفال نوع J کشف کردند؛ بریدوود به سه محوطه در شاه‌آباد و یک محوطه در شیان اشاره می‌کند. این پراکندگی جغرافیایی به پراکندگی جغرافیایی ظروف گزارش شده از سراب شبیه است. شکل ۱۴ پراکندگی کلی محوطه‌های حاوی سفال نوع S را در حوضچه رود قره‌سو نشان می‌دهد. تکه سفالی در هلیلان کشف شد ولی یانگ (مکالمات شخصی) می‌گوید که در منطقه کنگاور نشانه‌ای از حلف وجود ندارد. از سوی دیگر، سفال حلف در محوطه‌های باستانی مناطق حمزین و مندلی در شرق عراق یافت شده است که بخشی از دشتهای پست به شمار می‌رود. عمده‌ترین پراکندگی سفال حلف در شمال بین‌النهرین است. در محوطه‌های باستانی این مناطق، که از نظر لایه‌نگاری تداوم همانندی دارند، سفال ویژه حلف به تنهایی یافت شده است. از این روی، وجود سفال حلف به همراه سفال عبید و دالما حاکی از کوچ مردم و شاید، به جای دادوستد، نشانه آمیزش قومی آنهاست (ر. ک. به کوپلند ۱۹۷۹، ص ۲۶۹-۲۷۰؛ اوتس ۱۹۸۳).

پراکندگی این ظروف نیز به جابه‌جایی آنها از بالای جاده خراسان به ماهیدشت

اشاره دارد؛ ولی این مطلب پرسشهایی دربارهٔ شالودهٔ سیاسی و اقتصادی این جابه‌جایی و سرنوشت روستاییان قدیم مطرح می‌کند. این که نوع سفال حلف، که ظروف نوع J نمایندهٔ آن است، فاقد سبکهای منقوش پرکار و انواع دیگر سفال جلگه حلف است، حاکی از مهاجرت این سفال از خاستگاه اولیهٔ خود است. حفاری برخی از این محوطه‌ها بازدهی بسیار خواهد داشت زیرا دست‌کم اندازهٔ یکی از آنها در ماهیدشت بیش از پنج هکتار است و نخستین نشانه‌های سلسله‌مراتب زیستگاهی را در مناطق کوهستانی نمایان می‌سازد.

دوره‌های روستانشینی میانه و جدید: «دوره‌های» دالما و عبید

فاز بعدی در توالی محلی مجموعه‌ای از سفالهای مختلف دارد که بیشتر به سبک سفال نخودی با نقشهای سیاه است؛ و معمولاً با نام عبید خوانده می‌شود (شکل ۱۴). این سفال در سیاه‌بید و چغاماران یافت شد و از نظر لایه‌نگاری بالای سفال نوع J و در ماران، زیر سفالهای جدید، قرار گرفته است. به همراه این سفال نخودی با نقش سیاه در ماران، سفال منقوش دالما («عبید») وجود داشت. مقدار اندکی از سفال دالما با نقش‌کنده و فشرده، به همراه سفال نخودی با نقش سیاه، از هر دو حفاری کشف شد. بنابراین در این تپه، سه نوع سفال متمایز ولی همزمان وجود دارد که عبارتند از: تعداد زیادی سفال نخودی با نقوش سیاه، مقدار کمی سفال منقوش «عبید» دالما و سفال دالما با نقش فشرده. در آبریز کرخه از سفال منقوش دالما، که به همراه سفال با نقش فشردهٔ دالما در آذربایجان کشف شده بود، اثری یافت نشد.

اگرچه گزارش کاملی از حفاری سیاه‌بید منتشر نشده است، رابرت سانتلی^۱ (۱۹۷۴، شکل ۱۳ ب) سفالهای مکشوف از حفاری ماتسون را مطالعه کرد و به توضیح دربارهٔ ظروفی پرداخت که سبکی مشابه با سبک سفال یافت شده از گورستان شوش داشت (هول، ۱۹۸۴). به دنبال آن، احتمال وجود ارتباط بین شوش و سیاه‌بید مطرح

1. Robert Santley

شد. لوین و مک‌دانلد (۱۹۷۷، شکل ۳) ۱۱۷ محوطه عبید را در ماهیدشت گزارش داده‌اند؛ ولی اطلاعات جدیدی از شمار این محوطه‌ها در دره‌های دیگر، بجز هلیلان، در دست نداریم. مورتسن (۱۹۷۵، ص ۵) در هلیلان بیست و سه روستا یافت که در آنها سفالهای منقوش نخودی، به سبکی که او سبک شوشان می‌نامد (یعنی عبید)، وجود داشت. در این میان، فقط دو محوطه مساحتی به بزرگی دو تا سه هکتار دارند و فاصله تخمینی بین آنها حدود ۲/۵ کیلومتر است. دیگر، مانند دوره قبل، این محوطه‌ها کنار چشمه‌ها و رودها واقع نشده است؛ بلکه به‌طور یکنواخت در سراسر دشت پراکنده است که نشانه مهیا بودن شرایط آبیاری است. اگرچه مورتسن هنوز کاهش محوطه‌های باستانی را در زیر فاز منتشر نکرده است، معتقد است که در اواخر توالی شوشان، از شمار استقرارها به شدت کاسته شده و در آغاز دوره بعدی فقط چهار محوطه باستانی برجای مانده است. به نظر می‌رسد در دو تپه کزآباد A و B، کلیه توالی مورد بحث وجود داشته باشد و احتمالاً حفاری آن بی‌ثمر نخواهد بود (مورتسن ۱۹۷۴ ب، ص ۳۳-۴۵).

مشکل گاهنگاری دوره روستائیشینی میانه و جدید به‌سادگی حل نمی‌شود (اوتس ۱۹۸۳، ص ۲۶۱-۶۲). این واقعیت که ظروف با نقش فشرده دالما و ظروف منقوش «عبید» در کمتر از دوازده تپه باستانی ماهیدشت دیده شده است، در حالی که سفالهای نخودی با نقوش سیاه در ۱۱۷ محوطه وجود داشته است، حاکی از آن است که یا سفال نخودی دوام بیشتری داشته است یا آن دو نوع سفال دالما بندرت در این ناحیه دادوستد می‌شده است. با توجه به پراکندگی کم سفالهای دالما، که دامنه آن با عبور از مسیر چغاماران از آذربایجان تا منطقه کنگاور است، می‌توان نتیجه گرفت که اندک بودن آنها در ماهیدشت و نبودنشان در دره‌های منطقه کرمانشاه، احتمالاً به علت فقدان زیستگاههای دالما در آنجا بوده است. به عبارت دیگر، نوعی دادوستد در آن ناحیه رواج داشته است که طی آن سفال از منطقه دالما وارد ماهیدشت می‌شد؛ ولی در بیشتر بخشها، بین این دو سنت فاصله مکانی وجود داشته است. برای تعیین طول عمر این سفالها، تاریخی از ماهیدشت به دست نیامده است. به منظور کسب این آگاهی، باید به منطقه کنگاور پردازیم.

منطقه کنگاور در زاگرس مرکزی

این بخش از کوهها، معروف به پیش‌کوه^۱، شامل رشته‌ای از دره‌ها در ارتفاعات بلند است که تا شمال شرق کوه سفید کشیده شده است، و دیواری صخره‌ای به طول ۱۶۰ کیلومتر را تشکیل می‌دهد. مهمترین این دره‌ها عبارتند از: مجموعه دره‌های کنگاور-اسدآباد-صحنه^۲، نهاوند-خاوه، هرسین، بروجرد و الشتر^۳ (شکل‌های ۱۲ و ۱۳). بررسی جامع و فشرده‌ای در دره‌های کنگاور به عمل آمد، اما از دره‌های دیگر فقط بازدید میدی و مقدماتی و سطحی صورت گرفت.

منطقه کنگاور در برنامه گودین بررسی شد (یانگ ۱۹۶۶، ۱۹۷۵ الف و ب؛ یانگ و اسمیت، ۱۹۶۶) درست در جنوب حوضه گاماساب^۴ به کار پرداختند؛ (گاف^۵ ۱۹۶۸، ۱۹۷۱) محدوده وسیعی از پیش‌کوه را بررسی کرد؛ استین (۱۹۴۰، ص ۲۷۷-۲۸۶) از الشتر بازدید کرد؛ یانگ (۱۹۶۶) بروجرد را دید و گذار^۶ (۱۹۳۱) و اسمیت و مورتنسن (۱۹۸۰) در سال ۱۹۷۷، حوالی هرسین را بررسی کردند. اگرچه امروزه بیش از سیصد تپه با قدمتهای متفاوت در این منطقه شناخته شده است، فقط محدوده نزدیک کنگاور تقریباً با دقت بررسی شده است.

حفریها نیز بسیار پراکنده انجام شده است و از نظر گاهنگاری از گیان، نزدیک نهاوند (کنتنو و گیرشمن^۷ ۱۹۳۵) آغاز می‌شود، که ظاهراً مواد کهن‌ترین دوره روستانشینی را ندارد. در گودین تپه نیز، مانند محوطه سه گابی، تپه C که در مجاورت آن است و کهن‌ترین استقرار شناخته شده آن (هملین ۱۹۷۳، ۱۹۷۴ ب) متعلق به فاز شهن‌آباد (حدود سال ۵۰۰۰ ق.م.) است، لایه‌های بسیار قدیمی دیده نمی‌شود، اگرچه در بافتی فرعی تکه سفالهای دوره نوسنگی جدید یافت شده است. گنج‌دره، در حوضچه گاماساب، روستایی با سفالهای بسیار قدیمی است (پ اسمیت ۱۹۷۶ ب). به دنبال حفاری سال ۱۹۷۸، به نظر می‌رسد که عبدالحسین، حدود ۷۵ کیلومتری شرق تا

1. Pish-i Kuh

2. Sahneh

3. Alishtar

4. Gamas-ab

5. Goff

6. Godard

7. Contenau and GhirShman

جنوب شرقی گنج‌دره، بدون سفال باشد (پولار^۱؛ ۱۹۷۵؛ مک‌دانلد ۱۹۷۹، ص ۵۱۰-۵۱۲). به غیر از این محوطه‌های باستانی، قدیمی‌ترین مدرک شناخته شده از محوطه‌های بررسی شده به دست آمده است.

دوره روستانشینی آغازین: نوسنگی

گنج‌دره، مهم‌ترین محوطه این دوره، تپه کوچکی است که حدوداً در چهل کیلومتری شرق کرمانشاه و در ارتفاع تقریبی ۱۴۰۰ متر واقع شده است. ولی اسمیت و مورتسن (۱۹۸۰)، در بررسی موشکافانه‌ای که در منطقه پیرامون این محوطه به عمل آوردند، به سه تپه دیگر فاز پیش از سفال دست یافتند. یکی از آنها، به نام تپه کاظمی، بسیار وسیع‌تر از گنج‌دره بود؛ ولی دو تپه دیگر، بر اثر کشاورزی و ساخت یک پادگان نظامی، چنان ویران شده‌اند که تشخیص وضعیت اولیه آنها ممکن نیست. گمانه‌زنی در تپه کاظمی لایه‌هایی به عمق بیش از یک متر با دو گور مدفون در آن را نشان داد. محوطه دیگری به نام تپه جنیل، سفالی با سبک خطی سراب (نوسنگی میانه) در بالا و استقرارهای پیش از سفال در لایه‌های زیرین دارد. این سه محوطه با پای پیاده، دو تا سه ساعت از گنج‌دره فاصله دارد و تصور می‌شود تقریباً هم‌عصر باشند.

قدیمی‌ترین زیستگاه گنج‌دره نمونه همانندی ندارد. نخستین آثار به جای مانده شامل «اجاق‌های چاله‌ای»^۲ است، ولی نبود ساختمان حاکی از این است که این محوطه اردوگاه بوده است. بنا به اظهارات هس (۱۹۷۸؛ ۱۹۸۲، ص ۴۱۲-۴۱۳)، استخوانهای مکشوف نشان می‌دهد که از این محوطه برای شکار اختصاصی استفاده شده است. با وجود کشف یک تکه سفال خام و جوی پرورده در این بافت، ابزار کشاورزی از این دوره به دست نیامده است. قدمت این زیستگاه (لایه E) احتمالاً به نیمه هزاره هشتم ق.م. می‌رسد؛ بدین ترتیب می‌توان آن را قدیمی‌ترین مکان سفال‌دار ایران و تقریباً هم‌عصر با موری‌بت در سوریه دانست. در موری‌بت نیز سفالهای قدیمی و اجاق‌های

1. Pullar

2. fire pits

چاله‌ای مشابهی کشف شده بود (کاوین ۱۹۷۲). فقط وجود بقایای چونندگان بر استقرار در فصل گرما دلالت دارد (هس ۱۹۷۹). در لایه D، ساختمان مستحکمی با دیوار گلی و سفالهای بسیار به دست آمده است. شماری از ظروف ذخیره‌سازی بزرگ، که داخل اتاقهای کوچک ساخته شده بودند، بر اثر آتش‌سوزی اتفاقی منازل پخته شده بودند. افزون بر این، در این لایه و لایه‌های پس از آن، تکه سفالهای زیادی از ظروف گلی غیرمنتقوش بسیار کوچک و قابل حمل به دست آمده است. در لایه D، نخستین ابزار کشاورزی پدیدار شد. این ابزار عبارت بود از: داس و سنگ‌ساب. بعضی از خانه‌ها دو طبقه بودند و در طبقه زیرین آنها انبارکهای کوچک چهارگوش تعبیه شده بود. در یکی از اتاقهای لایه D، دو جفت جمجمه و شاخ گوسفند وحشی در طاقچه اندود شده‌ای تعبیه شده بود؛ این شیوه یادآور «نیایشگاههای» چاتال هویوک در آناتولی است.

گنج‌دره، با ارتفاع ۱۴۰۰ متر، در زمره بلندترین روستاهای قدیمی است و احتمالاً بر فراز منطقه پراکندگی غلات وحشی قرار دارد. بنابراین، می‌توان حدس زد که از همان آغاز، مردمی که در این ناحیه به طور فصلی به پرورش بز مشغول بودند، احتمالاً در قطعه زمینهای کوچک، به کشاورزی نیز می‌پرداختند. کاملاً روشن است که از لایه D به بعد این جانوران اهلی شده بودند (هس ۱۹۸۲، ص ۴۱۳). بنابراین، تصور می‌شود که در گنج‌دره مدارکی مبنی بر تغییر از شکار و گردآوری غذا به اقتصادی بر پایه استفاده از جانوران اهلی وجود داشته باشد.

نخستین بار، گاف و پولار (۱۹۷۰) از محوطه عبدالحسین واقع در دشت خاوه بازدید کردند و سپس پولار، در سال ۱۹۷۸، به حفاری در آن پرداخت. این تپه، که تقریباً در ۷۵ کیلومتری شرق تا جنوب شرقی گنج‌دره واقع شده است، حدود ۱۶۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. طبق گزارشهای مک‌دانلد (۱۹۷۹، ص ۵۱۱-۵۱۲) در این تپه دو لایه ساخت و سازدار در دوره بی‌سفال وجود دارد؛ دیوار ساختمان لایه زیرین کج و ناراست است و در لایه بالایی دیوارها راست و خوش‌ساختند. این محوطه ابزاری، مانند هاون که در بستری گلی تعبیه شده دارد که نشان از کشاورزی است. در آنجا، بذر گندم دانه درشت نیز کشف شد. مک‌دانلد معتقد است که این محوطه باستانی - به رغم نداشتن

سفال-هم عصر با سراب است نه گنج‌دره.

ر. هاول^۱ از کشف چهار محوطه باستانی با سفال دوره نوسنگی جدید، در دره ملایر به سمت شرق، مشابه سفالهای مکشوف از سه گابی C، گزارش داده است و مک‌دانلد (۱۹۷۹، ص ۵۶۱) معتقد است که این محوطه‌ها متعلق به دامداران کوچ نشین بوده است.

دوره روستانشینی قدیم: فازهای شهن‌آباد و دالما

آثار مربوط به مراحل اولیه باستان‌شناختی دوره روستانشینی از دره کنگاور به دست آمده است؛ در آنجا کهنترین لایه‌ها که هنوز حفاری نشده است، در عمق سه گابی C در لایه‌های شهن‌آباد، متعلق به حدود ۴۲۰۰ ق.م. قرار دارد (مک‌دانلد ۱۹۷۹، ص ۳۴۸). چند تکه سفال دوره نوسنگی جدید نشانه غیرمستقیمی از وجود استقرار قدیمی‌تر است که هنوز زیر خاک است (مک‌دانلد ۱۹۷۹، ص ۴۱۳). لوین، در سال ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳، در بخشی از برنامه گودین‌تپه به حفاری این محوطه پرداخت (یانگ و لوین، ۱۹۷۴). کاملترین توضیحات را درباره یافته‌های این محوطه در طول فاز شهن‌آباد، مک‌دانلد (۱۹۷۹) ارائه داده است. بر اساس نتیجه‌گیری او، ساکنان این محوطه کشاورزان یکجانشین بودند که به نگهداری خوک، گوسفند و بز پرداختند و از برخی مواد خارجی مانند مس، استفاده کردند.

دوام ساختمانها و استفاده درازمدت از آنها دلیل دیگری از یکجانشینی در تمام طول سال است. اگرچه یانگ (۱۹۷۵ الف و ب، ص ۱۹۲) دو مکان دیگر از کنگاور را همراه سفال شهن‌آباد گزارش داده است، مک‌دانلد (۱۹۷۹، ص ۵۳۳) در این شناسایی تردید دارد. دست‌کم می‌توان گفت که محوطه‌های این زمان نادر و زیستگاهها بسیار پراکنده است.

1. R. Howell

دوره روستانشینی میانه: فازهای سه گابی و طاهرآباد

حفریهایی که به تازگی در گودین تپه و سه گابی پایان یافته، بهترین اطلاعات را از دوره روستانشینی کهن تا جدید در سراسر زاگرس مرکزی فراهم کرده است. اگرچه جزئیات آنها هنوز روشن نشده است، بر اساس لایه‌نگاری اشیاء تپه‌های سه گابی و خود گودین تپه توالی منطقی کاملی را می‌توان ارائه داد. با توجه به سیستم شماره گذاری فازهای گودین، فاز شهن‌آباد، قدیمی‌تر از همه فازهای گودین و در نتیجه پیش از گودین XI بوده است. گودین XI فاز کوچک، فقط با کشف چند تکه سفال، شناسایی شده است و ممکن است مشابه فاز شهن‌آباد یا فاز I از آن باشد. دالما در تپه B سه گابی و گودین X نمایان شده است و به دنبال آن فاز سه گابی، یا گودین IX، که نمونه محلی عبید است، پدیدار می‌شود. عبید پایانی، گودین VIII، فاز طاهرآباد نام دارد که حدود سال ۳۶۰۰ پیش از میلاد به پایان رسیده است (لوی و مک‌دانلد ۱۹۷۷، ص ۴۶). گودین VII، با سفالهای محلی پس از عبید، فاز حسین‌آباد خوانده می‌شود و آخرین فاز مورد نظر در این فصل به شمار می‌رود. ولی البته به ظاهر تداومی منسجم از گودین VII به گودین VI وجود داشته است و در این فاز انواع سفال اوروک در مجموعه محلی پدیدار شده است. این مطلب تأخیر در تغییر سفالهای کنگاور در مقایسه با خوزستان را نشان می‌دهد. اثبات وجود ارتباط متقابل واقعی بین مردم در دوره روستانشینی پیشرفته ممکن نیست، اگرچه انجام حفریهایی گسترده‌تر در تپه سه گابی، راهی طولانی در پاسخگویی به ابهامات این منطقه خواهد پیمود.

کار در سه گابی به دو فصل گمانه‌زنی تپه‌های متعدد محدود می‌شد که در این میان از تپه B (بزرگترین تپه) و تپه‌های A و E اطلاعات بیشتری به دست آمد. تپه B توالی چشمگیری از دالما در قعر خود دارد، و در لایه‌های بالای آن توالی سه گابی دیده می‌شود. به وجود تداوم بین این دو اشاره شده است ولی این تداوم به‌طور رضایت‌بخشی آشکار نیست (یانگ و لوی ۱۹۷۴، ص ۱۱). در حفاری ۴×۴ متر از لایه‌های دالما معماری یکپارچه یافت نشد ولی چندین خانه بازسازی شده در چینه سه گابی کشف شدند. خود خانه‌ها احتمالاً ساختمانهای مسکونی شاخص هستند.

هشت گور در فاز سه گابی، احتمالاً در زیر کف خانه‌ها، «همگی متعلق به نوزادان یا حتی جنین‌ها کشف شد. جسد‌هایی که وضعیت بهتری داشتند درون قدحی به حالت کاملاً جمع شده قرار داده بودند. هیچ گوری از بزرگسالان یافت نشد که بتوان آن را به فاز سه گابی یا هر فاز دیگری در سه گابی ارتباط داد» (یانگ و لوین ۱۹۷۴، ص ۱۰). با توجه به شباهت نزدیک سفالهای دالما در سه گابی و دالما، که ۴۰۰ کیلومتر از هم فاصله دارد، این یافته اهمیت ویژه‌ای دارد. این که در همه گورهای مکشوف از دالما در آذربایجان نوزادان در ظروف مدفون شده بودند، تصادفی نیست. مطلب بالا این امکان را برمی‌انگیزد که در لایه‌های دالما در سه گابی نیز احتمالاً گورهایی وجود دارد و این سنت تا فاز سه گابی تداوم دارد.

دوره روستانشینی جدید: فاز حسین آباد

در تپه‌های A و E سه گابی، لایه‌های گودین VIII وجود دارد. معماری تپه A به طور قابل ملاحظه‌ای سالم باقیمانده و دارای ساختمان بزرگی با دست‌کم هشت اتاق است که در برخی از آنها اجاق‌های صلیبی شکل با حفره‌های مرکزی دیده می‌شود. این ساختمانها چندطبقه بودند؛ گفته می‌شود یکی از آنها سه طبقه داشت. تیرکهای پشتیبان، که روی دیوارهای زیرین تعبیه شده بودند، نشانه‌ای از وجود اتاق‌های فوقانی هستند. بدیهی است، از آنجا که درها و پنجره‌ها سالم باقی مانده است، زمینه امیدوارکننده‌ای برای انجام حفاری بیشتر وجود دارد (هملین ۱۹۷۴ ب، ص ۲۷۵).

تپه E، که به ظاهر هم‌دوره تپه A است، وضعیت و معماری بسیار متفاوتی دارد. در پی حفاری آن سه اتاق ناپیوسته در اطراف حیاطی یافت شد. در هر اتاق یک اجاق صلیبی شکل و همان ویژگی‌های کف ساختمان بزرگ تپه A مشاهده می‌شود. باز هم به نظر می‌رسد که برای کسب اطلاعات بیشتر درباره تفاوت‌های موجود در زیستگاه‌ها حفاری‌های دیگری لازم باشد.

در مهرهای دکمه‌ای مکشوف از تپه‌های A و B و مس از تپه A، نشانه‌هایی از وجود فعالیت‌های طبقه ممتاز در سه گابی دیده می‌شود. مهرها و اثر مهرهای دوره دالما در

تپه B و دوره گودین VI-VII در تپه E، حاکی از وجود انبار و شاید فعالیتهای اداری است. مس مکشوف از بافت گودین VII، شامل قطعه‌هایی از ظروف ذوب فلز و چند تکه قالب است. افزون بر این، وجود جوش کوره نشانه پخت سفال در آنهاست. بدین ترتیب احتمال وجود محوطه کارگاهی کوچکی با ساکنانی عالی‌مقام، در سه گابی ممکن است.

پس از حفاریهای انجام شده در سال ۱۹۷۴، اعضای گروه گودین به بررسی دره کنگاور پرداختند. پس از کشف بخش کوچکی از فاز شهن‌آباد، این گروه بیست تپه باستانی فاز دالما را شناسایی کرد. کل ناحیه مسکونی این تپه‌ها جمعاً سیزده هکتار بود و هیچ یک از تپه‌ها بیش از یک هکتار مساحت نداشت. پس از آن، در فاز سه گابی، هفده تپه جمعاً مساحتی حدود ده هکتار را اشغال کرده بود که آنها نیز هر یک بیش از یک هکتار نبودند. در گردآوریه‌های سطحی، آثار دوره طاهرآباد، گودین VIII، به دست نیامد. از این روی، احتمال این که این فاز واقعی نباشد وجود دارد، زیرا تنها گواه آن کشف نمونه بسیار کوچکی در گودین است. در فاز حسین‌آباد، گودین VII، بیست و سه تپه که کل سطح آنها ۱۶ هکتار است گزارش شده است. از میان آنها، مساحت ده تپه بین یک تا دو هکتار است.

بررسی یانگ (۱۹۶۶) از سایر دشتهای منطقه کنگاور از روی کنجکاو بود و از این رو، برای تهیه داده‌های قابل قیاس، بررسی مجدد نیاز است. در مقام مقایسه، بررسی آغازین یانگ در کنگاور فقط چهار تپه مسکونی را در دوره پیشرفته روستانشینی مشخص ساخت، در حالی که در بررسی جدید سی‌ونه تپه باستانی کشف شد. گمان است در دره‌های دیگر تغییرات مشابهی رخ داده باشد.

کنتو و گیرشمن (۱۹۳۵)، در سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲، نخستین حفاری مهم را در لرستان در منطقه تپه گیان در نزدیکی نهاوند انجام دادند. آنها متوجه شدند که کشاورزان قبلاً برای یافتن خاک حاصلخیز و استفاده از آن در مزارع خود این تپه را حفاری می‌کردند و زیانهای سنگینی به آن وارد کرده‌اند. متأسفانه، این کار تا امروز ادامه یافته است به طوری که در واقع چیزی از این تپه، که زمانی در شمار پهناورترین محوطه‌های

سراسر لرستان بود، باقی‌نمانده است. حفاران، با ایجاد «گمانه‌هایی» به شکل‌های تقریباً نامنظم، به گمانه‌زنی در لایه‌های تپه پرداختند. با توجه به معیارهای جدید، این عملیات ابتدایی بود ولی زیربنای همه اقدامات تطبیقی انجام شده تا زمان حفاری گروه یانگ در گودین و سه گابی قرار گرفت. ظاهراً سراسر دوره روستانشینی جدید در گیان وجود دارد. تذکر این نکته لازم است که با وجود دردست نبودن اطلاعات معماری، حفاران اشیائی مسی کشف کردند، از جمله تبری شبیه تبر مکشوف از شوش، و تعدادی مهر، که روی یکی از آنها نقش بز‌کنده شده است (کنتو و گیرشمن ۱۹۳۵، ص ۶۶، لوح ۲۱:۳۸). آمیه^۱ (۱۹۸۰: لوح ۴) نیز مهرهایی از لایه ۷ چاپ کرده است. این اشیاء فقط این را می‌گوید که احتمالاً گیان محوطه‌ای استثنائی در دوره روستانشینی کهن بوده است و در صورت وجود حجم قابل توجهی از لایه‌های ویران نشده، انجام حفاریهایی به شیوه جدید لازم است.

منطقه خرم‌آباد در زاگرس مرکزی

بین رشته کوه‌های چین‌خورده در ناحیه زهکشی شده رودهای سیمره و کشکان، دره‌های حاصلخیز و باریکی در ارتفاع ۷۰۰ تا ۱۵۰۰ متری قرار گرفته است (شکل‌های ۱۲ و ۱۳). این دره‌ها از جنوب غربی به کبیرکوه و از شمال شرقی به کوه سفید منتهی می‌شوند. در جنوب شرقی رود کشکان، بخشهایی از این دره‌ها در زمینی امتداد یافته است که کوه‌های پرپیچ و خم بالاگریوه را درخود جای داده است. از دیرباز، به جای کشاورزان دامداران کوچ‌نشین لر در این سرزمین سکنی داشته‌اند. در بخش جنوبی، سیمره، طرhan، رومیشگان، کوه‌دشت و خرم‌آباد، در انتهای لایه کوه سفید واقع شده‌اند.

در این ناحیه، به جای بررسیهای فشرده، بررسیهای دامنه‌دار گسترده‌ای انجام شده است. استین (۱۹۴۰، ص ۱۹۰-۲۶۵) از دره‌های مهم و مشهور و نواحی کمتر شناخته‌شده دیگری بازدید کرد؛ اش میت (۱۹۴۰) به شناسایی هوایی و چند حفاری

1. Amiet

دست زد؛ مورگان (۱۸۹۵ الف: ۳-۶) از سیمره و رومیشگان بازدید کرد؛ هول و فلانری با سرعت این دره‌ها را پیمودند (هول ۱۹۶۲)؛ گاف (۱۹۷۱) بیشتر قسمتهای این سرزمین را پیمود و یانگ (۱۹۶۶) از منطقه خرم‌آباد بازدید کرد.

دوره روستانشینی قدیم

کهنترین سفالهای این منطقه به باغنو، در نزدیکی خرم‌آباد، تعلق دارد. هول و فلانری از برشی در تپه‌ای که کارگران برای یافتن خاک آجر به کندن آن مشغول بودند، نمونه‌ای برای آزمایش رادیوکربن و مجموعه بزرگی سفال به دست آوردند. در خاکستر موجود گندم، غلات دیگر، تخم خربزه، عدس، پسته و هسته‌های زیزیفوس^۱ (هلبک ۱۹۶۹، ص ۳۹۹) و استخوانهای ماهی کوچک، لاک سنگ‌پشت، استخوانهای گوسفند یا بز و گاو یافت شد. طبق نظر هلبک، غلات عبارت بود از: جو پوست‌کنده و گندم شش ردیفه.

فلانری و هول دست‌کم در شش تپه دیگر دشت خرم‌آباد نیز این سفال قدیمی را یافتند. به همراه تکه‌سفالهای قدیمی، چند تکه سفال در غار کنجی^۲ کشف شد (هول و فلانری، ۱۹۶۸). طبق گزارش یانگ (۱۹۶۶)، سه محوطه باستانی دیگر، یکی در شرق خرم‌آباد و دو محوطه در انتهای دیگر دره بروجرد، وجود دارد. گاف (۱۹۷۱، شکل ۲) محوطه‌های دیگری را در دره کوه‌دشت واقع در غرب خرم‌آباد کشف کرد. یانگ (۱۹۶۶، ص ۲۳۰-۲۳۱) وجود ظروف دیگری را (خشن، ساده، با خمیرمایه کاه) که احتمالاً به دوره روستانشینی قدیم تعلق دارد، گزارش داده است، ولی تاریخ و نوع دقیق هیچ‌یک مشخص نیست. پراکندگی این ظروف با پراکندگی سفال منقوش باغنو همپوشی دارد. احتمال دارد که سفال با خمیرمایه کاه به سفال با خمیرمایه شن یا شن و کاه تغییر کرده و نقوشی مشابه سبک باغنو یافته باشد. با این حال، بدون انجام حفاریهای دیگر، نمی‌توان با قاطعیت بیشتری سخن گفت.

بنابراین، همه زیستگاههای کهن دشتهای خرم‌آباد-کوه‌دشت، پیرامون منتهی‌الیه جنوبی کوه سفید، واقع در بلندیهایی با ارتفاع تقریبی ۱۲۰۰ متر، و در دره بلند بروجرد،

1. Zizyphus

2. Kunji

در ارتفاع حدود ۱۵۰۰ متری، کشف شده‌اند. شگفت‌انگیز است که وجود چنین محوطه‌هایی در الشتر، هنوز گزارش نشده است، زیرا پراکندگی محوطه‌ها به وجود ناحیه‌ای مشخص اشاره دارد که مردم آن مانند برخی از ساکنان امروزی منطقه کوچ‌نشین بودند. پیش از این دیدیم که محوطه‌های ملایر، ارتفاع ۱۸۰۰ متری، سفالهایی شبیه سفالهای شهن‌آباد دارند و بازهم مفهوم ضمنی آن وجود چراگاه گردان فصلی در این دره‌های مرتفع است.

دوره روستائیشینی جدیدتر

پس از باغ‌نو، به علت انجام نشدن حفاری و ماهیت موقتی بیشتر بررسیها، فقط به صورت بسیار کلی می‌توان به تشابه سفالهای دره‌های این بخش و جاهای دیگر اشاره کرد. چنین دیدگاهی تاحدی به دلیل کم بودن آب سطحی بسیاری از این دره‌هاست (استین ۱۹۴۰، ص ۲۲؛ هول ۱۹۶۲)، که موجب می‌شود تا پیش از استفاده از چاه‌ها این دره‌ها را مکان مناسبی برای استقرارهای دائمی ندانند. همچنین دلایلی در دست است که ثابت می‌کند تغییرات طبیعی در سطح آب زیرزمینی^۱ موجب دگرگونی برخی از دره‌ها شده است. مثلاً در سیمره متوجه شدم که بخش عمده رویه زمین در طول دوره مورد نظر یا پس از آن، بر اثر فرسایش از بین رفته است، زیرا تکه سفالهایی با سبک عبید، چندین متر زیر سطح کنونی زمین درون شنهای فرسایشی، کشف شدند. تپه‌های باستانی مهمی چون کوزه‌گران^۲، امروزه بر فراز بقایای فرسایشی قرار دارد و محیط اصلی پیرامون آنها تا حد زیادی از بین رفته است. بررسی دقیق نواحی که در آنها رویه‌های قدیمی زمین هنوز دست نخورده باقی مانده است همراه حفاری برخی از تپه‌های مهم برجای مانده، در شناخت منطقه نقش بسیار مؤثری دارد.

گاف (۱۹۷۱، ص ۱۳۷-۱۳۹)، نشانه‌های وجود استقرار در این منطقه را بازنگری کرد و نظریه‌ای مقدماتی و کلی درباره گاهنگاری نسبی آنها ارائه داد. بین بازنگری او و بررسیهای من بیست و چهار محوطه را از همه فازها می‌توان برشمرد. به یاد

1. ground water table

2. Kozagaran

می‌آوریم که در خرم‌آباد نه تپه باستانی با سفالهای باغ‌نو یافتیم، ولی فقط در هفت محوطه ظروف نخودی جدید کشف شد. کاهش چشمگیر زیستگاهها در یک دوره، به شکل قابل توجهی به افزایش کلی آنها در جای دیگر منجر می‌شود. اهمیت این امر در کوتاهی احتمالی دوره باغ‌نو است. وسعت دو تپه جدیدترین یک تا دو هکتار است و بقیه آنها مساحتی بسیار کمتر از یک هکتار دارند. دشت کوه‌دشت پنج محوطه با سفالهای منقوش نخودی دارد که وسعت همه آنها زیر یک هکتار است.

دو دره باقی مانده، طرحان و رومیشگان هستند، در طرحان، تپه پیش از تاریخی وجود ندارد، ولی رومیشگان دارای سه تپه است که همه آزمایش شده‌اند. اریک اشمیت در چغاسبز و کمترلان به حفاری پرداخت. استین (۱۹۴۰، ص ۲۱۸-۲۲۰) به حفاری چغابال مبادرت ورزید و در کف آن به سفال منقوش دست یافت. گزارش دقیق هیچ یک از آنها منتشر نشده است، به همین دلیل فقط شناختی کلی از این دوره داریم.

در میان همه دره‌های منطقه خرم‌آباد، سیمره از نظر تاریخی اهمیت بیشتری دارد. وجود محوطه‌هایی از دوره‌های کهن تا جدید در توالی کنونی ما، این نتیجه‌گیری را تقویت می‌کند. استین (۱۹۴۰، ص ۱۹۶-۲۱۵) به مشاهدات زمین‌شناختی پرداخت؛ در دو محوطه بسیار مهم تال‌خان و کوزه‌گران گمانه زد و سرانجام از سه محوطه دیگر بازدید کرد و تکه سفالهای منقوشی در آنها یافت. من در بررسی خود یک یا دو محوطه باستانی دیگر کشف کردم، که حدوداً به دوره «عبید» تعلق داشتند.

کوزه‌گران از دو جنبه جالب توجه است: نخست اینکه زیستگاه کوچکی با گورهای متعدد دارد و دوم، بر فراز بقایای فرسایشی قرار گرفته است. فرسایش چیز زیادی از این محوطه بر جای نگذاشته است، به طوری که محوطه بر «خاک برآمده باریک و کاملاً مجزایی تقریباً در ارتفاع ۱۰۰ فوتی از سطح زمین مسطح» قرار دارد (استین ۱۹۴۰، ص ۱۹۸). در این برآمدگی، بیش از دو متر از لایه، و اغلب کمتر، به دست نیامده است و به نظر می‌رسد بخش بزرگی از تپه در شیب برآمدگی ناپدید شده باشد. در چند ظرف آثار تدفین و حتی سوزاندن اجساد به دست آمده است: «در زیر یک ردیف تخته‌سنگهای ناصاف، ظرف بزرگی یافت شد که حاوی بقایای قطعه قطعه

و تا حدی فاسد شده انسان از جمله جمجمه، دنده، پا و بازو بود». در برش طولی دیگری، استین به دو ظرف مخصوص دفن اجساد دست یافت:

نزدیک به هم و در حصار سنگی ناهموار... هر دو ظروف با دهانه‌هایی رو به زمین، کشف شدند. تکه‌های کوچک استخوان، مخلوط با خاکستر، قسمتهایی از ظروف واژگون را پر کرده بودند... دو ظرف دیگر مخصوص تدفین در نزدیکی ظروف نامبرده کشف شد... در هر دو، مقدار زیادی تکه‌های کوچک استخوانهای انسان، از جمله تکه‌های جمجمه و نیز خاکستر یافت شد (استین ۱۹۴۰، ص ۲۰۲-۲۰۳).

تصاویر تکه‌سفالهای این تپه نشان می‌دهد که به فاز «عبید» جدید تعلق داشته‌است؛ ولی وجود تکه‌سفالهایی که سبکی همتای سفالهای مکشوف از گورستان شوش دارند، بسیار شگفت‌انگیز است (هول ۱۹۸۴). این تپه، به همراه سیاه‌بید و موسیان، یکی از سه مورد خاصی است که در آن سفال شوش بیرون از خود شوشان کشف شده است. این اتفاق نشانه انتقال این سفال به بافتی محلی - شاید به گورها - است. وجود مهرهای دکمه‌ای این همانندیها را بیشتر نشان می‌دهد.

با در دست داشتن مدارک فراوانی از وقوع فرسایشی شدید در سیمره و به احتمال قوی فرسایشی مشابه در جاهای دیگر و تغییرات پدید آمده در سطح آب زیرزمینی این بخش، بروشنی می‌توان نتیجه گرفت که تغییرات پیش از تاریخ منطقه، بیش از آنچه دیده می‌شود، مهم بوده است. به همین دلیل گمان می‌رود تا پیش از انجام مطالعات فراگیر زمین‌ریختی، نتیجه‌گیری درباره موضوعاتی چون استقرارها را باید به تعویق انداخت.

دشتهای میان‌کوهی زاگرس جنوبی - فارس

از آنجاکه این استان جنوبی ایران (شکلهای ۲، ۱۵، ۱۶) بتازگی و تقریباً فشرده، بررسی شده است، دست‌کم طرحی کلی از پیشینه استقرارها به دست آمده است. ولی متأسفانه به رغم حفاریهای انجام شده در تپه‌های کهن، حتی در مرکز مرو دشت واقع در حدود ۶۰ کیلومتری شمال شرقی شیراز نیز مدرک محکمی برای تعیین گاهنگاری به دست نیامده است؛ فارس پهناورتر از آن است که بتوان با نگاهی اجمالی به بررسی آن پرداخت.

دست‌کم باید دشت مرو دشت - سعادت‌آباد، ناحیه شیراز - سروستان، فسا و داراب در شرق فارس (به ترتیب در ۱۵۰ و ۲۵۰ کیلومتری جنوب شرق شیراز)، و کازرون به غرب را از هم جدا کنیم. افزون بر این، دره‌های کوهستانی کوچک نیز، واقع بین دشتهای اصلی کشاورزی، تپه‌های باستانی وجود دارد.

مرکز اصلی استقرار پیش از تاریخی فارس، در شمال شرقی شهر امروزی شیراز، در دشت پهناوری به نام مرو دشت واقع است. مرو دشت در میان برآمدگیهای چین‌طای قرار گرفته است که از شمال غربی تا جنوب شرقی امتداد دارند و حوضه آبرفتی نسبتاً مسطحی را در ارتفاع حدود ۱۶۰۰ متری سطح دریا احاطه کرده‌اند (سامنر ۱۹۷۲، ص ۷-۱۵). اگرچه میانگین بارندگی در این محل حدود ۳۴۰ میلیمتر در سال است، چشمه‌های بسیار و رودهای سیوند و کر آب مورد نیاز دشت را تأمین می‌کنند. در واقع، با تبدیل نواحی باتلاقی به دریاچه، بخشی از دشت در معرض طغیانهای فصلی است. به‌طور کلی، دمای این منطقه، مانند غرب ایران، در زمستان به زیر صفر می‌رسد و در تابستان گرم و خشک است.

استین در سال ۱۹۳۴، از این دره‌های مهم بازدید کرد (۱۹۳۶). هنری فیلد به آزمایش بعضی غارها (۱۹۳۹) پرداخت و وندنبرگ با چندین سال بررسی و گمانه‌زنی مرو دشت را مطالعه کرد (۱۹۵۴، ۱۹۵۹). عصر جدید بررسی با گاش (۱۹۶۸، ۱۹۶۹) آغاز شد و سامنر (۱۹۷۲) و میروشچی^۱ (۱۹۷۳) آن را ادامه دادند. کرینسلی^۲ (۱۹۷۰، ص ۲۲۴) و پیپرنو^۳ (۱۹۷۲، ۱۹۷۴)، در زمینه پارینه سنگی، کارهایی در شرق فارس انجام دادند.

دوره روستانشینی آغازین

در سراسر این منطقه، سفال یا سفالهای پوک وجود دارد که ظاهراً سفالهای نخودی ویژه دوران روستانشینی جدید پس از آنها ساخته شده‌اند. متأسفانه، تاریخگذاری رادیو کربن در تپه موشکی فاصله زمانی پنج هزار ساله را نشان می‌دهد، که بی‌تردید تاریخ معتبری

1. Miroshedji

2. Krinsley

3. Piperno

نیست. از این رو بر اساس تاریخهای به دست آمده از فاز شمس آباد در باکون، فقط می‌توان گفت که دوره روستائینی قدیم پیش از هزاره پنجم رخ داده است. سامنر (۱۹۷۲، ص ۵۲؛ ۱۹۷۷، ص ۲۹۹) و حفاران دیگر (فوکایی^۱، هوریوچی^۲، و ماتسوتانی^۳ ۱۹۷۳) بر این باورند که سفالهای موشکی به دوره پیش از سفالهای جری^۴ ۳ الف و ب تعلق دارند؛ این نتیجه گیری با نظریه‌های وندنبرگ (۱۹۵۴، ص ۴۰۰) و میروشچی (۱۹۷۳، ص ۵) مغایرت دارد. متأسفانه به رغم حفاریهای به عمل آمده در سه تپه کلیدی موشکی (فوکایی، هوریوچی و ماتسوتانی ۱۹۷۳) و جری A و B (اگامی^۵ ۱۹۶۷)، نمی‌توان دریافت که کدام نظر درست است.

سامنر پنج نوع مختلف سفال پوک را شناسایی کرده و معتقد است که ممکن است بعضی از تفاوتها، ناشی از عوامل جغرافیایی باشد نه گاهنگاری. سفالهای موشکی در شش تپه در حوضه رود (شکل ۱۶ الف) و در دو تپه در شیراز و سروستان، یافت شدند. این سفالها همچنین در دو تپه باستانی واقع در دره‌های کوهستانی غرب کازرون نیز به دست آمدند. سفال جری که به نظر من جدیدتر است، در ۴۹ تپه حوضه رود کر (شکل ۱۶ ب) و در پنج تپه در دشتهای شیراز-سروستان یافت شد. سفالهای شمس آباد که به نظر، شکل جدیدتر ظروف جری هستند، در ۱۰۲ تپه در حوضه رود کر دیده شدند (شکلهای ۱۶ ج).

مشکلات تعیین گاهنگاری نسبی در فسا و داراب بیشتر است. ظروف سفالهای جلیان^۶ که در فسا (پانزده تپه) و داراب (پنج تپه) به دست آمدند، به سبکهای منقوش قدیمی چون سبک محمد جعفر، گوران و سراب بیشتر شباهت دارند تا به سفالهای موشکی که با آن مقایسه شده‌اند (میروشچی ۱۹۷۳، ص ۵)، سفالهای بیزدان^۷ فقط در داراب در پنج تپه کشف شدند و از نظر سبک اندکی به سفالهای جری شبیهند. بدین ترتیب احتمالاً از سفال جلیان جدیدترند، اگرچه میروشچی (۱۹۷۳، ص ۵) خلاف

1. Fukai

2. Horiuchi

3. Matsutani

4. Jari

5. Egami

6. Jalyan

7. Bizdan

این را می‌گوید. بار دیگر پاسخ این پرسش به این بستگی دارد که موشکی قدیمی‌تر است یا جری.

سامنر به سفال قدیمی دیگری به نام کوتاهی^۱ اشاره می‌کند (۱۹۷۷، ص ۲۹۵)، ولی توضیحات وی هنوز منتشر نشده است. این سفالها در نزدیکی شیراز، سروستان و کازرون یافت شدند و شباهت نامشخصی به سفالهای جری دارند؛ به همین دلیل شاید بتوانند شکاف پدید آمده پس از سفالهای محلی موشکی را پر کنند. بدیهی است با انجام بررسیهای سطحی در چنین محوطه‌های پراکنده‌ای، اطلاعات رضایت‌بخش کمی می‌توان به دست آورد. در حال حاضر می‌توان فقط گفت که احتمالاً یک‌جانشینی در اواخر هزارهٔ هفتم آغاز شد و مردم ساخت انواع مختلف ظروف سفالی پوک را تا نیمهٔ نخست هزارهٔ پنجم ادامه داده‌اند؛ در این زمان سفالهای با کون BI پراکنده شدند و دورهٔ کهن به پایان رسید (لانگسدورف^۲ و مک‌کان^۳ ۱۹۶۲).

طبق نظر سامنر (بی‌تا، ص ۸)، «تپه‌های باستانی موشکی تقریباً همگی نزدیک چشمه‌های بزرگ واقع شده‌اند و در پراکندگی سفالهای بیزدان و جلیان وضع مشابهی وجود دارد» (میروشجی ۱۹۷۳، ص ۱). اگرچه محوطه‌های جری در مکانهایی قرار دارند که آبیاری آنها با آب چشمه‌ها امکانپذیر نیست، به گمان سامنر (۱۹۸۱) روستاییان به شیوهٔ دیم‌کشت می‌کرده‌اند. او معتقد است که رخنه به نواحی قابل آبیاری در فاز شمس‌آباد، نخستین مدرک قانع‌کننده برای آبیاری است.

از گزارش نهایی موشکی (فوکایی، هوریوچی و ماتسوتانی ۱۹۷۳)، اطلاعات بیشتری در زمینهٔ دورهٔ روستانشینی آغازین به دست می‌آوریم. گزارش تهیه شده از جری B، بسیار مختصر و کوتاه است و ارزش زیادی ندارد (اگامی ۱۹۶۷).

امروزه موشکی فقط ۱/۷ متر عمق دارد و پنج لایهٔ آن شناسایی شده است. در پایین‌ترین لایه، که حدود پنجاه متر مربع از آن کاوش شده است، بقایای ساختمان چهارگوشی وجود داشت. برفراز لایهٔ ۱، آثار ساختمانهایی با دیوارهای منحنی نمایان

1. Kutahi

2. Langsdorff

3. McCown

شد. اگرچه معماری لایه بالایی به هیچ روی مشخص نیست، به نظر می‌رسد در تمام مدت اشغال محوطه، معماری دستخوش تغییر و تحول بوده است. این دگرگونی در سفالهای نخودی نیز دیده می‌شود و تعداد آنها معمولاً از لایه‌های قدیمی به لایه‌های جدید افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، حفاران معتقدند که این مواد در اصل چندان تفاوتی با هم ندارند.

برای اهداف ما، بعضی از دست‌ساخته‌های کمیاب جالب توجه بودند. بویژه تعداد ۳۹۱ گوشواره قرقره شکل^۱، که اکثراً گلی بودند، بسیار حیرت‌انگیز می‌نمودند و تقریباً همه آنها در دو لایه بالایی یافت شدند. فراوانی شمار آنها، پرسشهایی را برمی‌انگیزد. آیا آنها واقعاً گوشواره هستند؟ در این صورت، آیا خود ساکنان محوطه از آنها استفاده می‌کردند یا آنها را برای صادر کردن می‌ساختند؟ این فراوانی بی‌سابقه است و به هنگام حفاری موشکی یا محوطه همدوره دیگر، بهتر است احتمال تخصصی بودن صنعت نیز بررسی و تحقیق شود.

در لایه‌های ۲-۵، بیست و شش قطعه ابسیدین از منبع نامعلوم به دست آمد. هیچ‌یک از آنها در لایه ۱ یافت نشد. برای تعیین منبع، ابسیدین مکشوف از موشکی تجزیه و تحلیل نشده است، ولی گزارش شده که شاید ابسیدین با کون به گروه ۳، واقع در نزدیکی دریاچه ارومیه، تعلق داشته باشد (رنفرو ۱۹۷۷، ص ۲۹۱). با توجه به وجود نشانه‌هایی از دادوستد، تجزیه و تحلیل این مواد ضروری است. کشف صدفهای دریایی از نوع صدفهای دریای سرخ یا خلیج فارس (صدف دوکپه‌ای و خرمهره)، نشان‌دهنده دادوستد با مناطق جنوب و غرب است. تعدادی مهره فیروزه و اشیاء مسی نیز به دست آمد که هر دو دلالت بر وجود ارتباط و مبادله کالا با فلات شمالی و شرقی، دارند.

به سبب نبود بقایای گیاهی و گزارشی از جانوران منطقه، اثبات وضعیت معیشتی دشوار است. در بازدیدی که طی حفاری این محوطه به عمل آوردم، متوجه مقدار زیادی استخوان گوسفند، استخوانهای بز و حیوان سم‌دار بزرگ - احتمالاً گاو - شدم. جالب

1. earsspool

است که تعداد کمی سنگ ساب نیز کشف شد، که نشان می‌داد پروردن دانه‌های خوراکی شغل اصلی مردم محسوب نمی‌شده است. کمتر از یک درصد تیغه‌های ساخته شده از سنگ آتش‌زنه نامرغوب، داس بود (براقی تیغه آنها موجب تمایزشان است).

اگرچه داده‌های کنونی جامع و نهایی نیست، دلایل زیر حاکی از این است که موشکی احتمالاً محوطه اردوگاهی موقتی بوده است: ۱) دیوارهای گلی نازک احتمالاً فقط پایه‌های منازل یا چادرها را تشکیل می‌داده‌اند؛ ۲) دست‌ساخته‌ها بیشتر به دست ساخته‌های دامداران کوچ‌نشین شباهت دارد تا مردم یکجانشین؛ و ۳) مرودشت در بالای منطقه‌ای است که منطقه بومی و طبیعی غلات به شمار می‌رود، ولی چراگاه بسیار مناسبی است و امروزه کشاورزی در آنجا عمدتاً به شیوه آبیاری انجام می‌شود.

دوره روستانشینی میانه تا جدید

شناخته‌شده‌ترین محوطه این دوره تل باکون است که هر تسفلد^۱ (۱۹۲۹) آن را حفاری کرد و لانگسدورف و مک‌کان (۱۹۴۲) گزارش دقیقی از آن ارائه دادند. این محوطه از تپه الف و ب تشکیل شده است. نزدیک به یک هزار مترمربع از تپه الف حفاری شد و مدارک و شواهد مهمی از روستا بدست آمد. در لایه سوم که شامل چهار فاز معماری بود، تعدادی انبار چند اتاقه و مجتمع‌های مسکونی وجود داشت. در بعضی اتاقها آثار و بقایای خانگی و در برخی دیگر ظروف ذخیره مواد دیده می‌شد، که همه اشاره به کاربرد بناها داشتند. همه لایه‌ها به‌طور کلی سفالهای مشابهی دارند، اگرچه دایسون (۱۹۶۵) الف، ص ۲۴۲-۲۴۴) فکر می‌کند که از نظر سبک می‌توان آنها را به زیر فازهای گاهنگاری، تقسیم کرد؛ لانگسدورف و مک‌کان (۱۹۴۲، ص ۵۹) نیز تلویحاً به این امر اشاره دارند.

کوره‌های سفالپزی، احتمالاً برای استفاده عموم در خارج از منازل ساخته شده بودند. در عوض هر خانه انبارها و فضای انحصاری خود را داشت. اتاقی در لایه ۴ و

1. Herzfeld

کارگاه تولید ابزار از سنگ آتش‌زنه شناخته شده است (لانگسدورف و مک‌کان ۱۹۴۲، ص ۲۰). یافته‌های کوچکی چون چاقو، داس، پیکرک و دسته‌ای از مهرهای کنده کاری شده بسیار زیبا، اثر مهرها و برچسبهای گلی، شیشه اشیاء مکشوف از دیگر محوطه‌های باستانی همدوره هستند. وجود صندوقها و کوزه‌های پر از خاکستر در بعضی از اتاقهای ساختمان، احتمال سوزاندن اجساد را در آن دوره مطرح می‌کند، اگرچه وجود استخوان در خاکستر گزارش نشده است (لانگسدورف و مک‌کان ۱۹۴۲، ص ۱۲-۱۳). در واقع، هیچ نوع تدفینی کشف نشده است. در تعدادی از ظروف ذخیره مواد، بقایای مواد غذایی از جمله استخوان ماهی و حیوانات به دست آمد (لانگسدورف و مک‌کان ۱۹۴۲، ص ۱۵-۱۶). بدیهی است که تجزیه و تحلیل موشکافانه یافته‌های اتاقهای مختلف، همچنین حفاریهای بیشتر با به کارگیری شیوه‌های جدید در دیگر بخشهای این محوطه دو هکتاری، ارزشمند است.

گذشته از حفاریهای انجام شده در باکون، چندین گمانه کوچک در محوطه‌های باستانی گوناگون زده شده است. بسیاری از این گمانه‌زنیها را وندنبرگ (۱۹۵۲، ۱۹۵۴) انجام داده است. هیأت باستان‌شناسی ژاپن تل جری و تل گپ را حفاری کردند. در لایه بالایی تپه جری A، سفال منقوش با سبک رایج باکون، یافت شد (اگامی ۱۹۶۷؛ اگامی و دیگران ۱۹۷۷). در دو خاکریز تپه A و B از تل گپ، سفال منقوشی شبیه به سفال باکون کشف شد. حفاران لایه حاوی این سفال را گپ-۲ نامیدند (اگامی و سونو^۱ ۱۹۶۲؛ سونو ۱۹۶۷). سرانجام کلیرگاف به حفاری تل نخودی در نزدیکی پاسارگاد پرداخت؛ در لایه‌های ۳-۴، سفالهای منقوش به سبک سفال باکون کشف شد (گاف ۱۹۶۴، ۱۹۶۳). جزئیات کامل هیچ یک از این حفاریها گزارش نشده است.

سامنر (۱۹۸۱) براساس بررسیهای خود (۱۹۷۲) و استین (۱۹۳۶، ۱۹۳۷، ۱۹۴۰)، گاج (۱۹۶۹)، میروشچی (۱۹۷۳) و اطلاعات ارائه شده از سوی دانلد ویتکم^۲ و دیوید فریدل^۳، از زیستگاههای دو دوره مورد نظر باکون و لپویی، خلاصه‌ای تهیه کرده است.

1. Sono

2. Donald Whitcomb

3. David Freidel

وجود سفالهای منقوش با کون مجموعاً در ۲۵۰ تپه ثابت شده است (شکل ۱۶ حاکی از پراکندگی محوطه‌های مستقر در حوضه رود کر است). سرانجام می‌توان آنها را به چندین زیر فاز تقسیم کرد؛ نشانه‌ای از اشغال همزمان همه محوطه‌ها در دست نیست. درباره بسیاری از این محوطه‌ها، اطلاعات اندکی داریم، ولی می‌توانیم از گزارش سامنر (۱۹۸۱) درباره حوضه رود کر استفاده کنیم. او وجود ۱۴۶ تپه با سفال با کون و ۱۰۳ تپه با سفال لپویی را گزارش کرده است. سامنر، در همه موارد، تعداد زیادی روستای کوچک یافته است. میانگین مساحت روستاهای دوره با کون ۱/۲ هکتار بود، در حالی که روستاهای لپویی حدود یک هکتار وسعت داشت. شگفت‌انگیزتر اینکه سه تپه دوره با کون بیش از پنج هکتار مساحت دارند. اندازه غیرعادی این محوطه‌ها (مساحت محوطه‌های دیگر بیش از ۳/۵ هکتار نیست)، دلالت بر نقش ویژه آنها در جامعه آن دوران دارد. متأسفانه هیچ یک از این تپه‌ها حفاری نشده‌اند و به همین دلیل این پیشنهاد مورد آزمون قرار نگرفته است.

فاز لپویی در توالی محلی شکافی ایجاد می‌کند. شمار محوطه‌ها کاهش می‌یابد و معمولاً زیستگاهها در کنار چراگاههای طبیعی قرار دارند، که نشانه گله‌داری است نه کشاورزی. هیچ محوطه‌ای با مساحتی بیش از پنج هکتار کشف نشده است (سامنر، ۱۹۸۱).

تعجب‌آور نیست که توالی فسا و داراب شبیه توالی مرو دشت است، ولی در هیچ یک از این دو منطقه حفاری انجام نگرفته است. میروشجی (۱۹۷۳) کشف ۶۷ محوطه دوره با کون را گزارش کرده است، که ۴۲ محوطه در فسا و ۲۵ محوطه در داراب قرار دارند. مساحت یکی از محوطه‌های دره داراب حدود هفت هکتار است. در هر دو دره، محوطه‌های کنار رودها یا چشمه‌ها پهناتر از محوطه‌هایی هستند که از این منابع آبی دورند. میروشجی هجده محوطه هم‌عصر با لپویی را کشف کرده است: دوازده محوطه در فسا و شش محوطه در داراب، که دارای سفالهای قرمز رنگ هستند و میروشجی آنها را سفال وکیل آباد نامیده است. نوعی از این سفالها، برخلاف سفالهای لپویی، منقوش

است؛ ولی شباهتهای کلی دو ناحیه، دست‌کم در نداشتن سفالهای نخودی با کون، قابل توجه است. میروشجی حدس می‌زند که احتمالاً سفال وکیل آباد تا اندازه‌ای با سفال بانس^۱ در مرودشت همزمان باشد. سامنر نیز در منطقه‌بندی بعدی، همین تردید را درباره ارتباطهای گاهنگاری دارد (میروشجی ۱۹۷۳، ص ۷).

قطعه زمین کوهستانی ناهموار و پهناوری، خوزستان را از فلات جنوبی استان فارس جدا می‌سازد. این قطعه، با جاده‌های بیابانی متعدد و تعداد انگشت‌شماری جاده صاف و زمین کشاورزی کم‌وسعت، از دیرباز به قبایل بختیاری تعلق داشته است. تا آنجا که می‌دانیم، بررسیهای باستان‌شناختی اندکی در مورد این منطقه با جذابیتهای بالقوه‌اش، انجام گرفته است و هیچ‌یک از بررسیها، اطلاعاتی فراسوی طرح کلی پیشینه باستان‌شناختی ارائه نمی‌دهد. تنها حفاری انجام شده فقط جزئیات محلی گاهنگاری و اطلاعات اندکی را در زمینه یکجانشینی در برابر کوچ‌نشینی، فاش می‌سازد. با این حال، به‌رغم ماهیت مدارک موجود، بررسی در این محل از بررسی در کوههای کردستان، دانش و اطلاعات روشمندتری به ما ارائه می‌دهد و امکان انجام مقایسه‌های جالب با رخدادهای دشت شوشان و فارس را فراهم می‌سازد. اینک به بررسیهای انجام شده در چهار ناحیه: دشتهای ایزه-ملایر، دشت گل، دشتهای خانه‌میرزا و شهرکرد خواهیم پرداخت.

ایزه

دشت با اهمیت ایزه در امتداد حاشیه زاگرس واقع شده است و به دشت شوشان مرکزی، در جنوب شرقی شوشتر مشرف است (شکل‌های ۳ و ۶). نخستین بررسی روشمند در سال ۱۹۷۶ انجام شد، هنگامی که مرکز ایرانی پژوهشهای باستان‌شناختی، به سرپرستی هنری رایت، به اجرای برنامه‌ای آموزشی در این منطقه مبادرت ورزید. آنها با یک بررسی دو ماه و نیمه، ۱۶۸ محوطه را از دوره‌های فرایارینه سنگی تا دوره جدید، به ثبت رساندند (رایت ۱۹۷۹).

خود دشت در ۷۵۰ متری سطح دریا قرار دارد، که در چنین ارتفاعی میزان

1. Banesh

بارندگی برای کشت دیم مناسب است. به علت وجود آبریز داخلی، حدود ۲۰ کیلومتر از منطقه را دریاچه‌های فصلی و شوره‌زارهای هموار تشکیل می‌دهد، که موجب شده است ۷۵ کیلومتر مربع آن زمین کشاورزی حاصلخیز باشد. چشمه‌ها فقط از ضلع جنوب غربی دشت جاری می‌شوند، بدین ترتیب میزان آبیاری و شمار جمعیتی که در طول سال از این منابع بهره‌مند می‌شوند محدود است. در فصل تابستان، فقط با تکیه بر منابع طبیعی نمی‌توان به آبیاری قطعه زمینهای پهناور پرداخت. اگرچه بندرت در دشت برف می‌بارد، گیاهان در زمستان از بین می‌روند و بیشترین و مطلوبترین علف معمولاً در طول بهار و اوایل زمستان می‌روید. این دشت از دیرباز مرکز شبانان بختیاری بوده است، هرچند حدود چهل و پنج زیستگاه جدید - سه چهارم زیستگاههای فصلی - به ثبت رسیده است. در بهار، جمعیت بسیاری از راه جاده‌های مالرو مطمئن که به شهرکرد - درست در شمال غربی دشت خانه میرزا - کشیده شده است، راهی کوهستان می‌شوند. از آنجا که دشت ایزه - ملایر در نزدیکی خوزستان، سکونتگاه زمستانی برخی از دامداران کوچ‌نشین قرار دارد، یکی از مهمترین نواحی برای انجام بررسی و تحقیق در زمینه روابط بین کشاورزان و کوچ‌نشینان به‌شمار می‌آید. بازتاب رخدادهای خوزستان را می‌توان در ایزه دید؛ یا به عبارت دیگر، مردم ایزه تحت شرایط خاصی از جمله بی‌ثباتی سیاسی، اگر نه مسلط بر خوزستان، عامل گسستگی سیاسی آن بوده‌اند (ر.ک. فصل ۵).

دوره روستانشینی آغازین

احتمالاً، یک محوطه پیش از سفال از این دوره وجود دارد. ده محوطه دیگر، سفالهایی به سبک دوره عتیق چغامیش یا سفالهای مشابه آن دارد (شاهیده^۱ ۱۹۷۹، ص ۴۲). میانگین مساحت این محوطه‌ها ۱/۴ هکتار و دامنه تغییر آنها بین ۵/۰ تا ۳ هکتار است؛ بنابراین مساحت آنها از میانگین مساحت محوطه‌های شوشان بیشتر است. به گمان رایت، به سبب نبود آب در این دوره، بیشتر محوطه‌ها اردوگاههای موقتی چوپانان بوده‌اند و فقط چند زیستگاه دائمی وجود داشته است.

1. Shahideh

دوره‌های روستانشینی قدیم تا جدید

فقط در یک محوطه مراحل آغازین ساخت سفالهای نخودی نشان داده شده است. این محوطه هم‌سن لایه‌های زیرین جعفرآباد است. سبک بعدی سفال، «شوشان ب»، در شش روستا به دست آمد، که یکی از آنها پنج هکتار و دیگری تقریباً چهار هکتار وسعت داشت. دوره روستانشینی میانه در شش روستا نمایان شده است که مساحت هیچ‌یک بیش از ۲/۱ هکتار نیست. جمعیت از این فاز به بعد، همانند الگوی شوشان، رو به کاهش است. فاز شوشان d فقط در سه تپه دیده شده است که پهناورترین آنها ۳/۱ هکتار است. دوره روستانشینی جدید در سه محوطه فاز شوش A مشاهده شده است که بزرگترین آن ۱/۹ هکتار است و تصور می‌شود فاز شوش A پایانی در دو محوطه باستانی با وسعت ۱/۵ و ۳/۱ هکتار وجود داشته باشد (شاهده ۱۹۷۹، ص ۵۴). به استثناء وسعت زیاد روستاها، الگوی کلی افزایش و سپس کاهش شمار تپه‌ها همانند شوشان است، و ایزده از نظر سبک سفال به آن شباهت نزدیکی دارد.

دشت گل و ایوه

در سال ۱۹۷۵ هنری رایت و یحیی کوثری به بررسی دو دره کوچک در امتداد آبریز رود کارون میانی پرداختند و در سال ۱۹۷۶ این کار را رایت، کوثری، احسان یغمایی و منصور سجادی ادامه دادند. هر بررسی چهار روز طول کشید. در دشت گل و ایوه، دشتهای کوچکی در ارتفاع ۴۰۰ تا ۵۰۰ متری سطح دریا وجود دارد. دره‌ها را شبانان بختیاری اشغال کرده‌اند و جاده‌های مال‌رو که از زمینهای پست خوزستان تا فلات کشیده شده، مسیر رفت و آمد آنهاست (رایت و دیگران ۱۹۷۶ ص ۴۳۰-۳۱؛ رایت و کوثری ۱۹۷۹؛ رایت و یغمایی ۱۹۷۹).

از دوره روستانشینی آغازین «دست‌کم سه محوطه اردوگاهی روباز پهناور و دو اردوگاه کوچک یافت شده است که مشخصه آنها پراکندگی ابزار در سطح زمین و یک محل سکونت احتمالی در یک پناهگاه صخره‌ای است» (رایت و دیگران ۱۹۷۶، ص ۴۳۱). تکه سفالهای پوک فقط در دو محوطه آن یافت شد که گفته می‌شود «یا

اردوگاههای فصلی روستاییان زمینهای پست هستند یا اردوگاههای کله‌دارانی که با این روستاییان ارتباط نزدیکی داشته‌اند» (رایت و دیگران ۱۹۷۶، ص ۴۳۴). در یکی از آنها پی‌سنگی برای نوع خاصی از بنا یافت شد؛ در محوطه‌ای دیگر توده‌ای به دست آمد که ممکن است بر اثر ویرانی بناهای گلی ایجاد شده باشد. متأسفانه امروزه این محوطه‌ها را آب جمع شده در پشت سد رود دز پوشانده است. محوطه‌های دوره روستائینی قدیم تا جدید در هیچ‌یک از دره‌ها کشف نشد.

خانه میرزا و شهرکرد

آلن زاگارل^۱ از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸، به بررسی چندین دره کوچک پرداخت که مانند نقطه‌هایی روی نقشه ایران به نظر می‌آیند (۱۹۸۲ الف، ص ۱۱-۱۷). در سال ۱۹۷۵ نیسن و زاگارل (۱۹۷۶) برای تعیین توالی گاهنگاری به آزمایش چندین محوطه باستانی پرداختند. اهمیت این دشتهای کوچک در داشتن جاده‌های پهن برای مهاجرت است که در فلات ایران، بین زمینهای پست خوزستان و منطقه بهبهان و اصفهان واقع شده است. این سرزمین بسیار ناهموار، امروزه منطقه چراگشت دامداران کوچ‌نشین بختیاری است. زاگارل برنامه‌های جالبی برای کاوش آتی در نظر گرفته است، ولی فقط طرحی عجولانه و پژوهشی سطحی از این منطقه ترسیم کرده است؛ پس، اگرچه هر تلاشی برای بازسازی دقیق پیشینه استقرارها زود هنگام خواهد بود، به بعضی نتایج حقیقی می‌توان رسید. دو دشت اصلی منطقه، خانه میرزا در ۱۸۰ کیلومتری جنوب تا جنوب غربی اصفهان، در ارتفاع ۱۸۰۰ متری، و شهرکرد در ارتفاع ۲۱۰۰ متر، هستند. هر دو دشت چراگاههای بسیار حاصلخیزی هستند، ولی به سبب بلند بودن، نداشتن آب سطحی و خاک مرغوب، برای کشاورزی مناسب نیستند.

دشت شهرکرد شش محوطه کوچک از دوره روستائینی آغازین دارد، در حالی که خانه میرزا فقط یک محوطه شناخته شده دارد. در این محوطه که قلعه رستم نام دارد و نیسن و زاگارل (۱۹۷۶) در آن گمانه زده‌اند، وجود عناصر دوره‌های سفال در ته آن

1. Allen Zagarell

ثابت شد. در بخش بالایی تپه فاز ۱، خانه‌های ساخته شده از قلوه سنگ، داس، سنگ ساب و دوکهای نخریسی یافت شد که حاکی از وجود یک روستای کشاورزی یکجانشین بود (زاگارل ۱۹۸۲ الف، ص ۵۷). با این حال ممکن است چنین روستایی فقط در بخشی از سال، فرضاً در تابستان، مسکونی بوده باشد. همین شش محوطه در فاز ۲ شهرکرد، که پرجمعیت‌ترین فاز بوده است، نیز مسکونی بوده است.

دوره روستانشینی کهن تا جدید، با دوره مس کهن و میانه نشان داده شده است. پس از نخستین زیستگاه فاز ۱، به‌طوری که در قلعه‌رستم دیده می‌شود، کاهش آشکاری در شمار محوطه‌ها رخ داده است. این کاهش تا دوره مس کهن ادامه یافت؛ در اینجا دقیقاً دو محوطه بسیار کوچک در خانه میرزا و فقط یک محوطه در شهرکرد، شناسایی شده است (زاگارل ۱۹۸۲ ب، ص ۵۸-۵۹).

دوره روستانشینی جدید با نوزده محوطه در خانه میرزا مشخص شده است که مساحت میانگین آنها ۵/۰ هکتار است؛ ولی به ظاهر برخی از آنها آنقدر بزرگ هستند که احتمال وجود سلسله‌مراتب در میان محوطه‌ها را مطرح می‌کنند. شهرکرد نیز وضعیت مشابهی دارد و دو محوطه از چهار محوطه آن به‌طور مشخصی بزرگ‌ترند (زاگارل ۱۹۸۲ الف، ص ۶۰).

ارزش این داده‌ها به کامل بودن آنها نیست، بلکه در ارائه مدارک مربوط به محوطه‌های موجود است؛ محوطه‌هایی که از الگوهای شبانی دوره‌های پیش از سفال اطلاعات سودمندی در اختیار می‌گذارند. این داده‌ها تاحدی نشان‌دهنده همانندی زیستگاه نواحی مرتفع و دشتهای حاصلخیز زمینهای پست است، ولی از سوی دیگر، ساکنان کوهستان شیوه زندگی و زیستگاه ویژه خود را داشته‌اند که بدون حفاری، شناخت آن ممکن نیست.

یادداشتها

۱. مدتی پس از کامل شدن این فصل، هنریکسون (۱۹۸۵) «گاهنگاری جدید دوره مس قدیم و میانه در بلندیهای زاگرس مرکزی، غرب ایران» را منتشر کرد. این مقاله بازنگری دقیق سفال و مدارک دیگری از تنظیم گاهنگاری محوطه‌های زاگرس مرکزی و نواحی مجاور آن است. بخش عمده این مقاله بر پایه رساله دکتری وی (۱۹۸۳) است که در زمان آماده‌سازی این فصل در حال تنظیم آن بود.

جدول ۲ گاهنگاری منسی مناطق در دوره روستاشینی

دوره	دهلران	شوشان	آذربایجان	کنگاور	آبریز کرته	فارس	بین‌النهرین جنوبی	بین‌النهرین شمالی
دوره پس از روستاشینی	اوروک قدیم	اوروک قدیم		گودین V ۳۳۰۰-۳۵۰۰	عصر مس جدید	پانش ۳۴۰۰-۳۶۰۰	اوروک قدیم	گوران / اوروک
دوره روستاشینی	سورگاب	شوش A پایانی		گودین VII (حسین آباد) ۳۵۰۰-۳۲۰۰	عصر مس میانه		عبید ۴ (عبید جدید)	عبید
دوره روستاشینی	فرخ	شوشان d (فاز چغامیش)	گودین VIII (ظاهر آباد)			باکون ۳۸۰۰-۳۹۰۰	عبید ۳ (عبید قدیم)	حلف جدید
	بیات	شوشان c	پیردلی				عبید ۲ (حاجی محمد)	
	مهمه						عبید ۱ (اریدو)	حلف قدیم
	خرینه	شوشان b (فاز جعفر آباد)	گودین X ۴۵۰۰				عبید ۱ (اریدو)	حلف قدیم
دوره روستاشینی قدیم	سبز	شوشان a	گودین XI شهن آباد				عبید ۱ (اریدو)	حلف قدیم
	CMT	عتیق III	دالما				شمال J	
	۵۲۰۰-۵۴۰۰	۴۷۰۰-۵۲۰۰	۵۲۰۰-۵۴۰۰				شمس آباد	
	۵۴۰۰-۵۲۰۰	۴۸۰۰-۵۳۰۰	۴۸۰۰-۵۳۰۰				سامران / CMT	

دوره	دهلران	شوشان	آذربایجان	کنگاور	آبریز کوچه	فارس	بین النهرین جنوبی	بین النهرین شمالی
دوره روستانشینی آغازین	سرخ ۵۴۰۰-۵۷۰۰ سفید	عتیق II	حاجی فیروز ۵۱۰۰-۵۴۰۰		نوسنگی جدید ۵۵۰۰ (باغ نو سیاهید)	جوری ۵۵۰۰-۵۵۰۰		حسونا
	۵۷۰۰-۵۰۰۰ محمدجعفر	عتیق I			نوسنگی قدیم ۶۰۰۰ (سراب)	موشکی ۶۰۰۰		جارمو
پیش از سفال	علی کش ۶۳۰۰-۵۷۰۰ بزمرد ۶۷۰۰-۷۵۰۰	پیش از سفال			گنج دره ۷۰۰۰-۷۵۰۰ آسیاب ۸۰۰۰			جارمو قدیم
								کریم شهر
								زاوی شمعی ۸۰۰۰

یادداشت: همه تاریخچه تقریبی و طبق دقیقترین معیار است. هرچا سالیانی توسط کرین ۱۴ ممکن نبوده، مدخلی باز نشده است.

جدول ۳ تاریخگذاریهای رادیوکربن متناسب به دوره روستانشینی

b.c.: B.P.x ۱/۰۳-۱۹۵۰±۱۰۰۰	B.C.: %۹۵ ضریب اطمینان	B.P. ۵۵۶۸ hl	آزمایشگاه	دشتهای پست	
۴۱۲۰-۳۶۶۰	۵۰۹۳±۱۰۵	بروکسل	آکروپل A۱	شوش	
۴۴۰۰-۳۸۶۰	۵۲۸۰±۸۰	GrN ۶۰۵۴	آکروپل A۲		
۴۴۱۰-۳۹۰۰	۵۳۷۰±۴۰	GrN ۶۰۵۲	آکروپل A۲		
۴۷۲۵-۴۳۸۵	۵۶۶۵±۱۲۱	TUNC ۵۸	آکروپل II		
۴۵۵۰-۴۱۵۵	۵۵۸۱±۷۲	P-۹۱۲	آبادانا ۶ (=A۲)		
۴۰۸۵-۳۶۶۵	۵۰۶۲±۶۸	TUNC ۳	۱ (۲m)	جعفرآباد	
۴۱۳۵-۳۷۸۵	۵۱۶۶±۷۲	TUNC ۴	۲ (۳/۲m)		
۴۳۴۰-۳۸۶۵	۵۲۴۶±۷۱	TUNC ۵	۲ (۴/۱m)		
۴۳۳۵-۳۸۶۰	۵۲۳۸±۷۲	TUNC ۶	۲ (۴/۵m)		
۳۹۲۵-۳۵۵۰	۴۹۶۶±۸۴	TUNC ۴۳	۳		
۴۱۲۰-۳۶۶۰	۵۰۹۶±۱۲۱	TUNC ۴۴	۳		
۴۱۴۰-۳۶۷۵	۵۱۴۱±۱۲۲	TUNC ۴۶	۳		
۴۱۳۵-۳۶۷۰	۵۱۳۳±۹۴	TUNC ۴۸	۳		
۶۰۴۵±۱۰۰۰		۷۷۶۲±۹۸	P-۹۳۰	۵.۶(=d/A)	تل قضیر
۵۱۷۵-۴۱۶۰	۵۷۶۰±۲۰۰	M-۲۱۵۳	B۴۵		فرخ آباد
۵۲۸۵-۴۵۷۰	۶۰۵۰±۱۴۰	I-۱۴۹۹	A۱		تپه سبز
۵۴۵۵-۴۵۸۵	۶۱۷۰±۲۰۰	SI-۲۰۳	A۱		
۵۳۳۰-۴۵۵۵	۶۰۶۰±۲۰۰	SI-۲۰۴	A۲		
۵۲۲۰-۴۴۱۰	۵۸۶۰±۲۳۰	I-۱۵۰۳	A۲		
۵۰۴۰-۴۱۲۰	۵۷۰۰±۲۵۰	SI-۲۰۵	A۲		
۴۹۴۵-۴۴۲۵	۵۷۷۰±۱۲۰	SI-۱۵۶	A۳		
۵۲۹۰-۴۵۷۵	۶۰۶۰±۱۴۰	I-۱۵۰۲	A۳		
۵۳۰۰-۴۵۷۵	۶۰۷۰±۱۰۰	UCLA-۷۵۰A	A۳		
۴۵۴۰-۳۸۸۵	۵۴۱۰±۱۶۰	I-۱۵۰۰	B۱		
۵۷۱۰-۵۰۹۰	۶۴۷۰±۱۶۰	I-۱۴۹۳	B۳		
۵۷۳۴±۱۰۰۰		۷۴۶۰±۱۶۰	I-۱۵۰۱	C۱	
۶۲۸۵-۵۳۶۰	۶۹۲۵±۲۰۰	UCLA-۷۵۰B	C۳		
۵۴۶۶±۱۰۰۰		۷۲۰۰±۱۰۰۰	SI-۲۰۶	C۳	
۶۰۶۰-۵۲۶۵	۶۷۴۰±۱۹۰	I-۱۴۹۷	D		
۷۳۷۲±۱۰۰۰		۹۰۵۰±۱۶۰	UCLA-۷۵۰C	D	
		۷۲۲۰±۱۶۰	I-۱۴۹۵	A۲	علی کش
۹۱۸۸±۱۰۰۰		۸۹۲۰±۱۰۰	SI-۱۶۰	A۲	(فاز MJ)
۸۰۵۵±۱۰۰۰		۷۸۲۰±۱۹۰	I-۱۴۹۴	A۲	

b.c.: B.P.x ۱/۰۳-۱۹۵۰±۱۰۰۰	B.C.: ٪۹۵ ضریب اطمینان	B.P. ۵۵۶۸ hl	آزمایشگاه	دشتهای پست
۷۹۷۲±۱۰۰۰		۷۷۴۰±۶۰۰	SI-۲۰۷	B۱ (فاز AK)
۸۳۴۳±۱۰۰۰		۸۱۰۰±۱۷۰	I-۱۴۹۱	B۱
۱۰۲۴۹±۱۰۰۰		۹۹۵۰±۱۹۰	I-۱۴۹۰	B۱
۸۴۹۸±۱۰۰۰		۸۲۵۰±۱۷۵	۰-۱۸۴۵	B۲
		۷۷۷۰±۳۳۰	۰-۱۸۴۸	B۲
		۸۴۲۵±۱۸۰	۰-۱۸۳۳	B۲
۸۶۷۸±۱۰۰۰	نمونه همسان	۸۴۲۵±۱۸۰	۰-۱۸۱۶	B۲
		۸۴۱۰±۲۰۰	۱۲۴۶ صدف	B۲
۹۱۱۵±۱۰۰۰		۸۸۵۰±۲۱۰	۱۱۷۴ صدف	B۲
۷۶۰۱±۱۰۰۰		۷۳۸۰±۱۸۰	I-۱۴۹۶	C۱
۷۹۰۰±۱۰۰۰		۷۶۷۰±۱۷۰	I-۱۴۸۹	C۲ (فاز BM)
۱۰۱۹۷±۱۰۰۰		۹۹۰۰±۲۰۰	UCLA-۷۵۰D	C۲
	۶۲۰۰-۵۳۲۵	۶۸۴۶±۱۸۲	BM-۴۸۳	چغامامی آبریز کرخه
	۵۳۸۰-۴۹۳۵	۶۲۲۰±۲۸۰	SI-۲۶۶۸	سه گابی (تیپ C) (دوره شهین آباد)
	۵۳۵۰-۴۹۲۰	۶۱۹۵±۱۰۵	SI-۲۶۶۹	(دوره شهین آباد)
	۵۲۶۰-۴۷۳۰	۶۰۵۵±۸۰	SI-۲۶۷۰	(دوره شهین آباد)
	۴۵۲۰-۳۹۸۰	۵۴۹۵±۶۰	SI-۴۹۰۹	سه گابی (تیپ B) (گودین IX)
	۴۱۱۵-۳۶۸۵	۵۰۲۰±۷۰	SI-۴۹۱۰	(گودین IX)
	۴۳۳۵-۳۸۶۰	۵۲۴۰±۵۵	SI-۴۹۱۱	(گودین IX)
	۴۱۳۵-۳۷۸۵	۵۱۷۵±۵۰	SI-۴۹۱۲	(گودین IX)
	۴۴۲۵-۳۹۴۰	۵۴۳۰±۵۰	SI-۴۹۱۳	(گودین IX)
	۴۳۰۵-۳۶۷۵	۵۱۵۵±۸۵	SI-۴۹۱۴	(گودین IX-X)
	۴۷۰۵-۴۱۵۰	۵۶۲۵±۲۸۰	SI-۴۹۱۵	(گودین X)
	۳۷۵۵-۳۱۹۵	۴۶۹۰±۵۰	SI-۴۹۱۷	سه گابی (تیپ A) (گودین VII)
	۳۴۷۰-۲۹۴۵	۴۴۷۰±۶۰	SI-۴۹۱۸	(گودین VII)
	۳۷۸۰-۳۱۸۵	۴۷۲۹±۱۲۰	GaK-۱۰۷۴	گودین تپه (گودین VII)
	۴۸۸۵-۴۴۰۵	۵۶۹۹±۹۹	GaK-۱۰۷۳	(گودین VII)
۵۸۸۳±۱۰۰۰		۷۶۰۵±۹۶	P-۴۶۵	SI-۴ سراب
۶۲۴۵±۱۰۰۰		۷۹۵۶±۹۸	P-۴۶۶	SI-۵
۵۹۲۳±۱۰۰۰		۷۶۴۴±۸۹	P-۴۶۷	SI-۱
۶۷۱۲±۱۰۰۰		۸۴۱۰±۲۰۰	K-۱۰۰۶	لايه U گوران
۶۰۴۳±۱۰۰۰		۷۷۶۰±۱۵۰	K-۸۷۹	لايه H

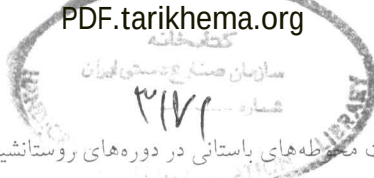
b.c.: B.P.x ۱/۰۳-۱۹۵۰±۱۰۰۰	B.C.: %۹۵ ضریب اطمینان	B.P. ۵۵۶۸ hl	آزمایشگاه	دشتهای پست
۶۶۷۹±۱۰۰۰		۸۸۸۸±۹۸	P-۱۴۸۶	لايه B (۲/۱-۲/۴m)
۷۵۶۶±۱۰۰۰		۹۲۳۹±۱۹۶	P-۱۴۸۵	لايه C (۴/۵m)
۷۲۸۷±۱۰۰۰		۸۹۶۸±۱۰۰	P-۱۴۸۴	لايه D (۶/۲m)
۶۸۷۷±۱۰۰۰		۸۵۷۰±۳۱۰	SI-۹۲۲	لايه E (۶/۷-۶/۸m)
۶۹۳۴±۱۰۰۰		۸۶۲۵±۱۹۵	SI-۹۲۳	لايه E (۷/۵-۷/۶m)
۶۹۴۹±۱۰۰۰		۸۶۴۰±۹۰	SI-۹۲۴	لايه E (۷/۶-۷/۸m)
۶۶۸۶±۱۰۰۰		۸۳۸۵±۷۵	SL-۹۲۵	لايه E (۷/۶m)
۸۷۶۲±۱۰۰۰		۱۰۴۰۰±۱۵۰	GaK-۸۰۷	دامنه تپه یک متر بالایی
۷۲۲۷±۱۰۰۰		۸۹۱۰±۱۷۰	GaK-۹۹۴	GaK-۸۰۷
۷۰۱۱±۱۰۰۰		۸۷۰۰±۱۰۰	۱۷۱۴C	۱۲۰-۱۴۰cm
۷۲۱۷±۱۰۰۰		۸۹۰۰±۱۰۰	۱۷۱۴B	۱۴۰cm
۷۳۷۱±۱۰۰۰		۹۰۵۰±۳۰۰	۱۷۱۴F	زیر ۱۴۰cm
۸۰۹۸±۱۰۰۰		۹۷۵۵±۸۵	BrN۶۴۱۳	۱/۶۵-۱/۷۰cm
	۵۰۲۰-۴۴۳۵	۵۸۱۵±۸۳	P-۴۴۲	سیاه بید
	۵۰۸۰-۴۵۴۵	۵۸۷۰±۱۲۰	QU-۱۰۳۵	
	۵۴۲۰-۴۸۹۵	۶۲۰۰±۱۴۰	L-۱۴۹۲	باغ نو
۵۲۳۰-۴۵۷۵	۵۹۹۰±۸۱	P-۴۳۸		زاگرس جنوبی- فارس
۵۳۹۵-۴۹۹۰	۶۲۶۴±۷۰	P-۹۳۱		B۱ (دوره شمس آباد)
	۶۰۰۵-۵۳۷۰ (استخوان)	۶۸۰۰±۶۰۰	Tk ۳۵b	B۱ (دوره شمس آباد)
	۲۳۰۵-۱۷۲۰ (استخوان)	۳۶۱۰±۱۱۰	Tk ۳۵a	موشکی
	(زغال چوب)	۸۶۴۰±۱۲۰	Tk ۳۴	
	۴۱۳۰-۳۵۷۰	۵۰۵۰±۱۵۰	BMI-۱۷۱	(عصر مس جدید)
	۴۵۲۵-۳۹۱۵	۵۴۴۰±۱۲۰	Gak-۱۹۸	نخودی
	۵۱۹۵-۴۴۳۵	۵۸۷۰±۱۶۰	Gak-۱۹۷	تل گپ
				۱
				آذربایجان
	۴۱۰۰-۳۶۷۵	۵۰۹۰±۵۶	P-۱۲۴۵	یانیک تپه (دوره پیزدلی؟)
	۴۳۵۵-۳۸۷۰	۵۲۶۷±۷۳	P-۱۲۴۶	(دوره پیزدلی؟)
	۴۵۵۵-۳۹۰۰	۵۴۶۰±۱۶۰	P-۱۵۷	I (دوره پیزدلی)
	۴۵۵۰-۳۹۷۰	۵۵۱۸±۸۱	P-۵۰۴	II, ۵ (دوره پیزدلی)
	۴۷۱۵-۴۳۶۵	۵۶۳۸±۸۵	P-۵۰۵	II, ۱۰ (دوره پیزدلی)
	۴۴۳۰-۳۹۴۵	۵۴۴۵±۷۲	P-۸۶۶	تپه جاده رضائیه (دوره پیزدلی)
	۵۰۶۵-۴۱۳۵	۵۷۳۰±۱۹۰	صدف	RY-۲ (دوره پیزدلی)

b.c.: B.P.x	B.C.: %۹۵	B.P. ۵۵۶۸hl	آزمایشگاه	دشتهای پست
۱/۰۳-۱۹۵۰±۱۰۰۰	ضریب اطمینان			
۶۱۲۰-۵۳۸۵	۶۸۷۰±۱۰۰	P-۱۸۴۳	(دوره H.F) H۱۲	حاجی فیروز
۶۱۶۰-۵۴۰۰	۶۸۹۵±۸۳	P-۵۰۲	(دوره H.F) V:۴	
۵۵۳۸±۱۰۰۰	۷۲۶۹±۸۶	P-۴۵۵	(دوره H.F) D۱۵	
۴۵۳۵-۳۹۳۰	۵۴۵۰±۸۰	P-۱۸۴۱	۶۸- دوره پیزدلی S-۷۰	
۴۴۲۵-۳۸۹۰	۵۳۷۰±۸۰	P-۱۸۴۲	۶۸- دوره پیزدلی S-۷۳	
۶۲۹۵-۵۴۷۰	۷۰۳۵±۶۹	P-۱۲۴۴	P۷ (دوره نوسنگی)	یانیک
۶۱۹۵-۵۴۱۰	۶۹۲۶±۸۰	P-۱۲۴۳	P۵ (دوره نوسنگی)	
۶۰۸۴±۱۰۰۰	۷۸۰۰±۲۱۰	صدف	(دوره H.F)	همدانی
۵۲۳۰-۴۵۷۵	۵۹۸۶±۸۷	P-۵۰۳	(دوره دالما)	دالما

پانوش: وقفه‌ها با ۹۵٪ ضریب اطمینان براساس محاسبه کلاین و دیگران (۱۹۸۲) با استفاده از جدولهای معیار، برای تاریخهای منتشر شده ر.ک.: مجله رادیوکرین جلدهای ۱ و ۵ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶؛ اوتس ۱۹۷۲؛ هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹؛ برای سه گابی A و B، ر.ک.: هنریکسون ۱۹۸۳؛ برای فارس، ر.ک.: سامنر، مکالمات شخصی؛ برای آسیاب، ر.ک.: هوو ۱۹۸۳، ص ۱۱۶.

جدول ۴ لایه‌های حفاری شده و شمار کلی محوطه‌های باستانی در هر فاز دهلران

دوره متن	فاز	علی‌کش چغاسفید تپه سبز	موسیان	فرخ آباد	کل محوطه‌ها	مراکز
دوره روستانشینی	سرگراب				۲	هیچ کدام
جدید	شوش A				۵	موسیان
دوره روستانشینی	فرخ			X	۱۳	فرخ آباد
میانه	بیات		X	X	۱۶	سبز
						موسیان
	مهمه		X		۱۸	
دوره روستانشینی	خزینه		X		۲۰	
قدیم	سبز	X	X		۸	
	انتقالی چغامامی	X			۵	
دوره روستانشینی	سرخ	X			۱	
آغازین	سفید	X			۱	
	محمدجعفر	X	X		۳	
	علی‌کش	X	X		۲	
	بزم‌مرده	X			۱	



جدول ۵ تغییرات در وضعیت محوطه‌های باستانی در دوره‌های روستانشینی جدیدتر در دشت دهلران

دوره روستانشینی قدیم		دوره روستانشینی میانه			دوره روستانشینی جدید		
سبز	خرینه	مهمه	بیات	فرخ	شوش A	سرگراب	
۵	۸	۲۰	۱۸	۱۶	۱۴	۵	شمار محوطه‌های دارای استقرار
۳	۷	۱۴	۱۲	۷	۵	۰	از استقرار به استقرار دیگر
۲	۱	۴	۶	۹	۹	۵	از استقرار به بدون استقرار
۵	۱۳	۴	۴	۷	۰	۲	از بدون استقرار به استقرار
۷	۱۴	۸	۱۰	۱۶	۹	۷	شماری که وضعیت را تغییر می‌دهد
۱۴	۲۳	۵۷	۵۱	۴۶	۴۰	۱۴	درصد استقرار
۲۰	۴۰	۲۳	۲۹	۴۶	۲۶	۲۰	درصدی که تغییر می‌کند

جدول ۶ پیشینه استقرار در محوطه‌های باستانی دشت دهلران

تعداد دوره‌های استقرار	تعداد محوطه‌ها	کل دوره‌های استقرار
۱	۱۰	۱۰
۲	۱۱	۲۲
۳	۵	۱۵
۴	۴	۱۶
۵	۵	۲۵
۳۵	۸۸	میانگین ۲/۵ دوره‌ها/محوطه

جدول ۷ گاهنگاری لایه‌ها در محوطه‌های حفاری شده دشت شوشان

دوره متن	فاز	شوش	جعفر آباد	چغا میش	قبر شیخین	بندبال	جوی	چغا بنوت	بنه فضیلی	تولایی
دوره روستانشینی جدید	شوش پابانی A شوش	X	X	X	X	X				
دوره روستانشینی میانه	چغامیش	X	X	X	X	X	X	X	X	
دوره روستانشینی قدیم	جعفرآباد	X	X	X			X		X	
دوره روستانشینی آغازین	عتیق III عتیق II عتیق I پیش از سفال			X X X				X X X	X X X	X

جدول ۸ تغییرات لایه‌های محوطه‌های باستانی در دوره شوش در شوشان

دوره روستانشینی میانه		دوره روستانشینی جدید	
شوشان d	شوشان A قدیم	شوشان A جدید	
۸۷	۸۲	۵۳	تعداد محوطه‌های دارای استقرار
	۶۰	۴۰	از استقرار به استقرار
	۲۷	۴۲	از استقرار به بدون استقرار
	۴۹	۵۵	تعدادی که وضعیت را تغییر می‌دهد
۷۶	۷۱	۴۶	درصد استقرار
	۴۳	۴۸	درصدی که تغییر می‌کند

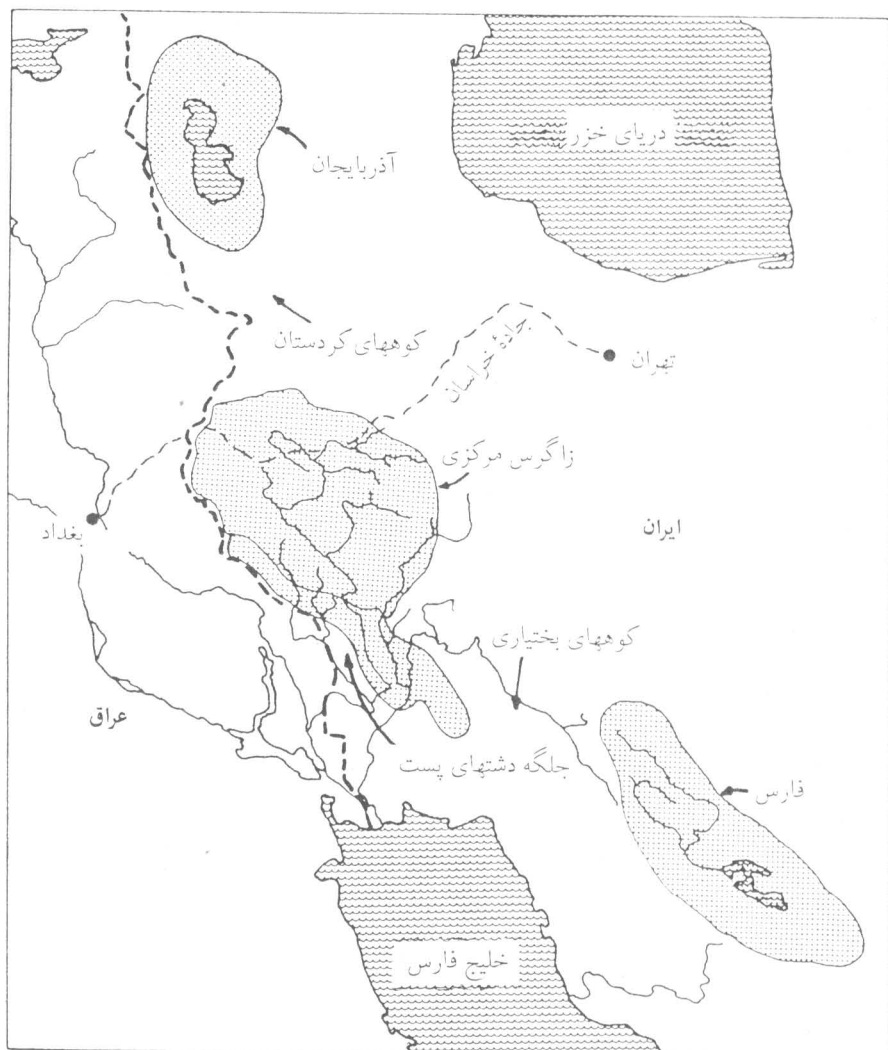
جدول ۹ میانگین اندازه محوطه‌های باستانی قابل اندازه‌گیری دوره روستانشینی جدید در شوشان در یک یا چند دوره فرعی، با مقیاس هکتار

فازهای استقراری همه دوره‌ها	شوش A جدید	شوش A قدیم	شوشان d «مراکز»	
همه دوره‌ها ۲/۰				
شوش A جدید	۷	۱/۷	۱/۸	شوش ۱۵ هکتار
شوش A قدیم		۱/۰	۱/۴	شوش ۱۵ هکتار
شوشان d			۱/۲	چغامیش ۱۵ هکتار
شمار محوطه‌های اندازه‌گیری شده ۳۰	۴	۱۴	۴۷	۳

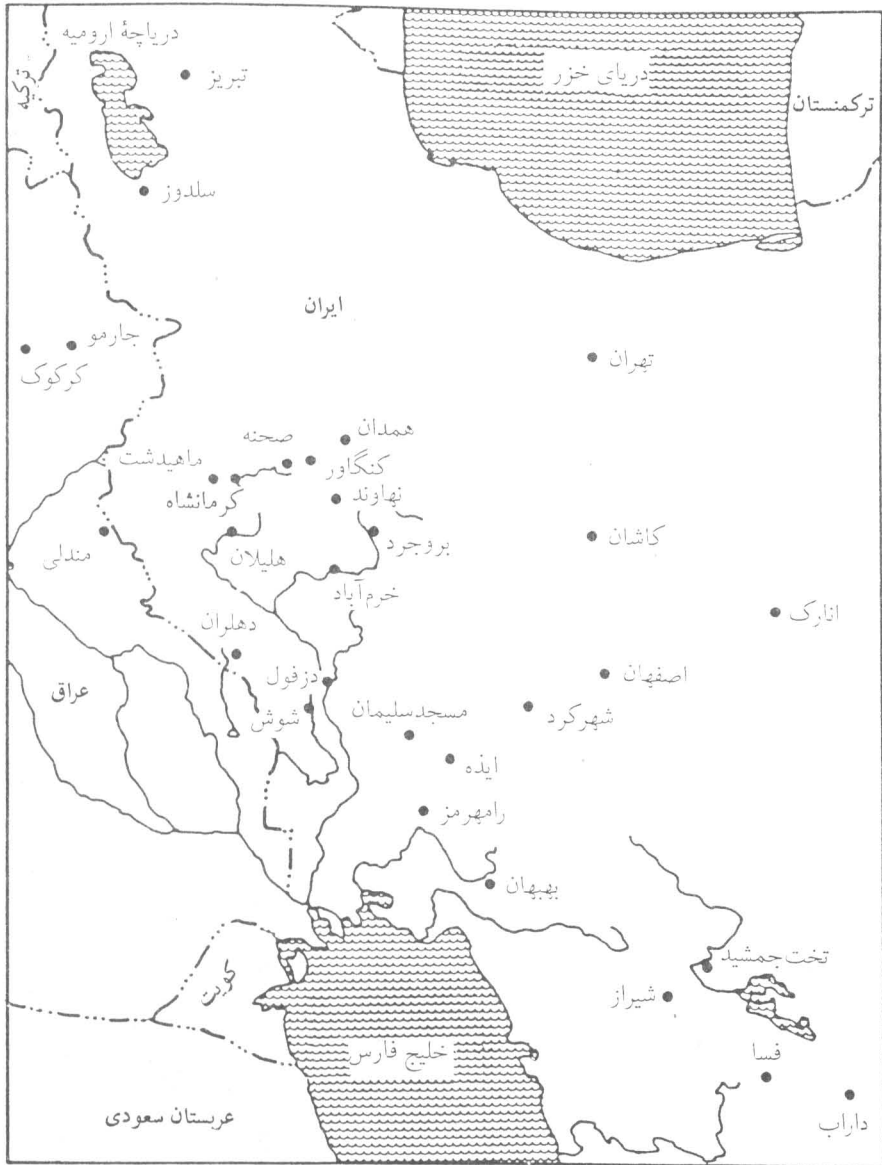
پانوش: ۹۸ محوطه از ۱۱۵ محوطه قابل اندازه‌گیری بود.

جدول ۱۰ نسبت محوطه‌های هر منطقه از دشت شوشان در دوران روستانشینی و اوروک

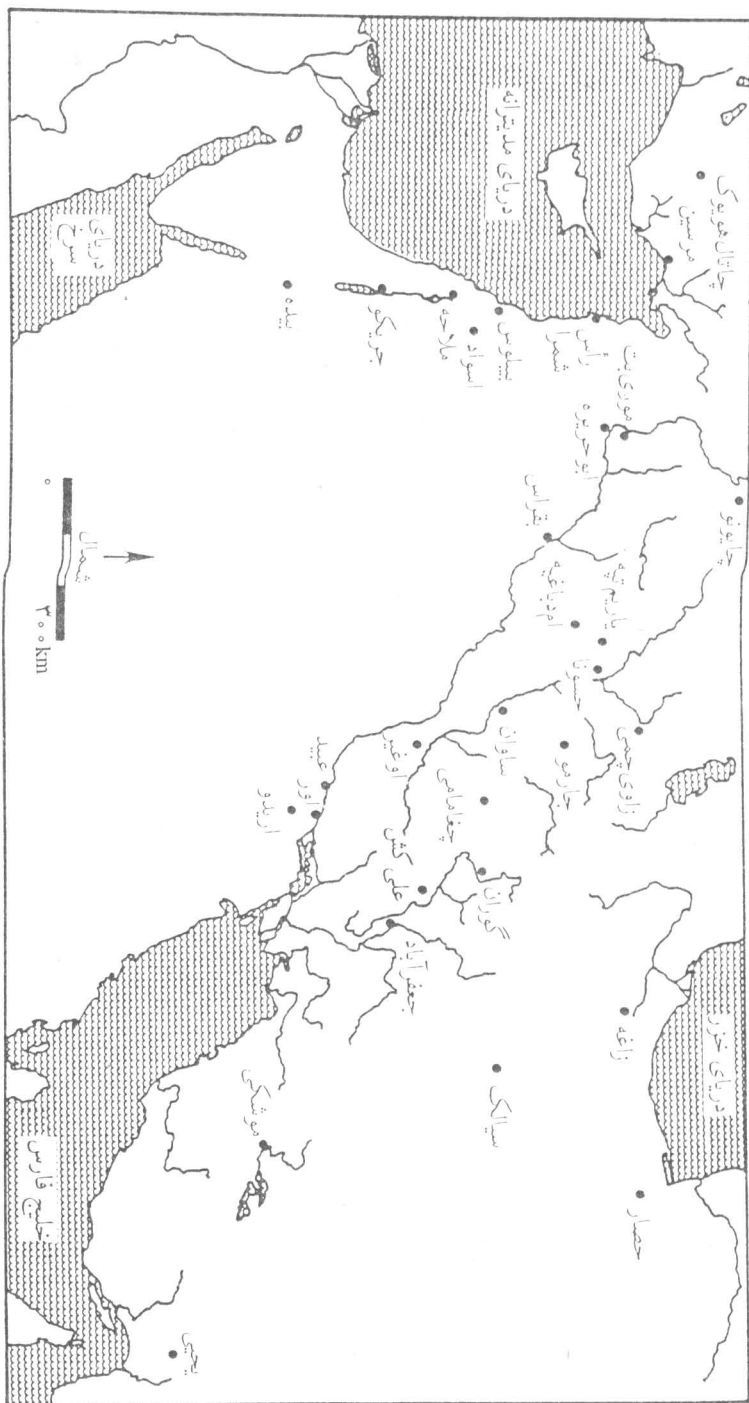
دوره‌های متن	فازها و نامهای دیگر	غرب کرخه	کرخه به دز	دز به شور	شرق شور	شمال جاده	جنوب نوار هفت تپه	N
اوروک	اوروک جدید	۰	۵۰	۳۶	۰	۷	۷	۱۴
	اوروک میانه	۱	۴۴	۳۳	۱۰	۱۰	۲	۵۲
	اوروک قدیم	۲	۴۷	۳۳	۶	۱۰	۲	۴۹
	کل	۲	۴۷	۳۲	۸	۹	۲	۱۳۳
دوره روستانشینی جدید	شوش A پایانی	۰	۵۵	۲۸	۱۱	۶	۰	۱۸
	شوش A جدید (= شوش)	۴	۳۶	۲۶	۳۸	۲	۴	۵۳
	شوش A قدیم	۳	۲۵	۳۱	۳۱	۹	۰	۷۷
دوره روستانشینی میانه	شوشان d (= چغامیش) شوشان c-b	۲	۲۸	۳۰	۳۱	۲	۶	۸۶
	داده‌ای به دست نیامد							
دوره روستانشینی قدیم	شوشان a (= جعفرآباد)	۶	۳۸	۴۴	۱۲	۰	۰	۱۶
	کل	۳	۳۱	۳۱	۲۸	۴	۳	۲۵۰
دوره روستانشینی آغازین	عتیق	۴	۲۹	۴۶	۱۳	۰	۸	۲۵
	همه دوره‌ها	۳	۳۵	۳۲	۲۱	۶	۳	۳۸۹



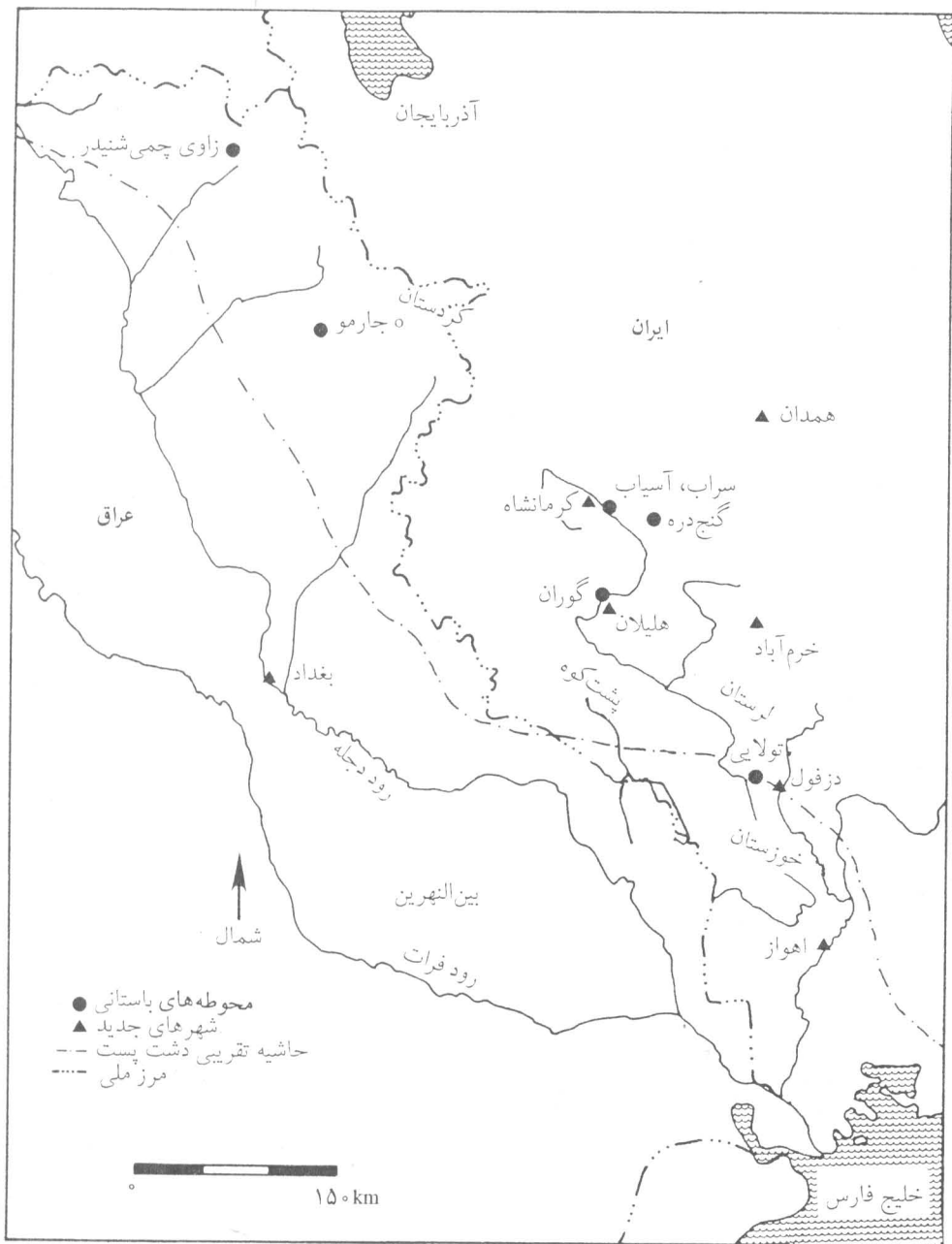
شکل ۲ مکانهای چهار منطقه اصلی در غرب ایران، دشت‌های پست، آذربایجان، زاگرس مرکزی، دشت‌های میان‌کوهی فارس.



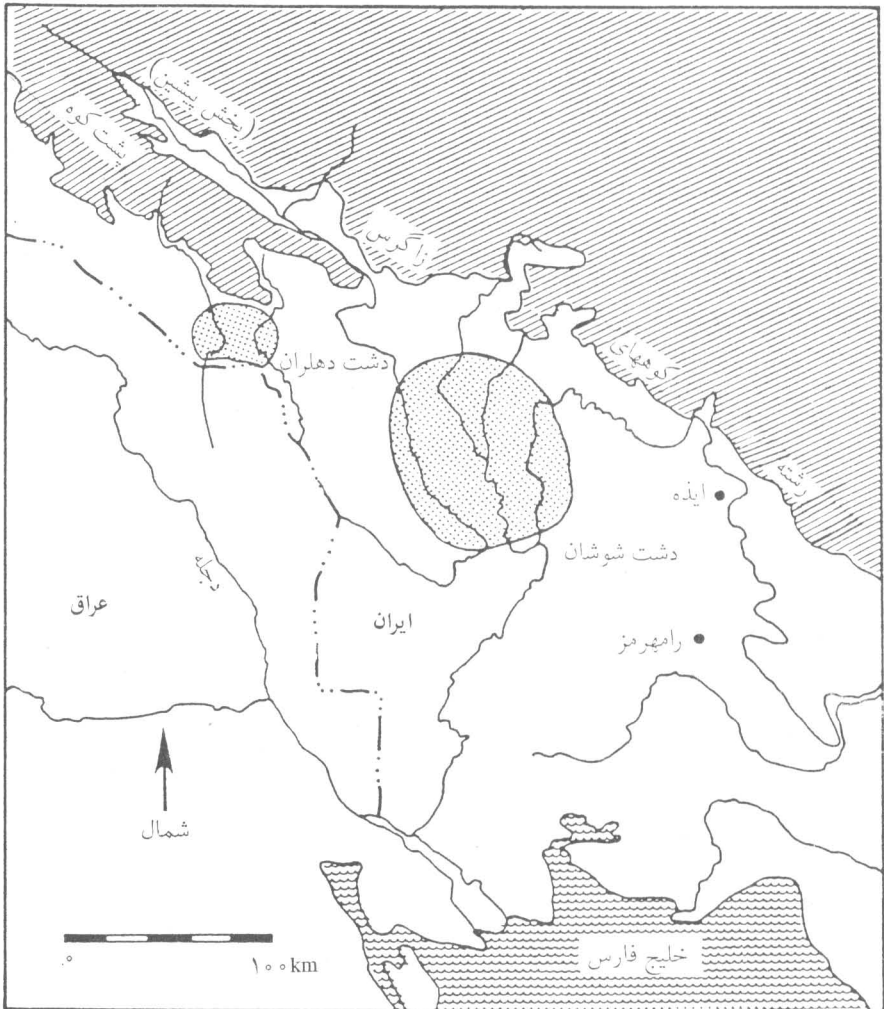
شکل ۳ شهرهای غرب ایران. بسیاری از مناطق نامبرده در متن همچون دره‌ها و دشتهای کشاورزی به نام شهرهای مجاورشان خوانده شده‌اند.



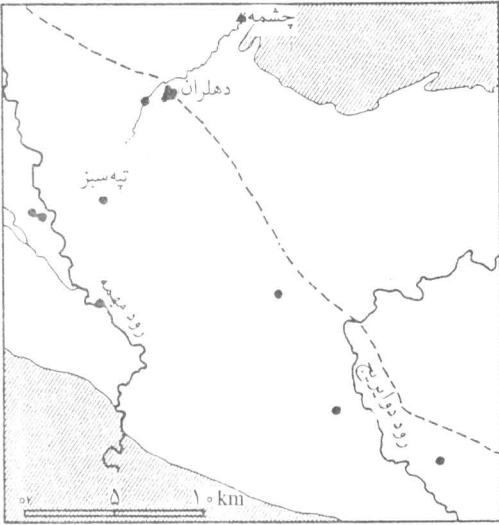
شکل ۴ گزیده‌ای از محوطه‌های باستانی مهم دورهٔ روستائینی در خاور نزدیک. با تأکید بر آتپایه که در بیرون از مرز ایران قرار دارند.



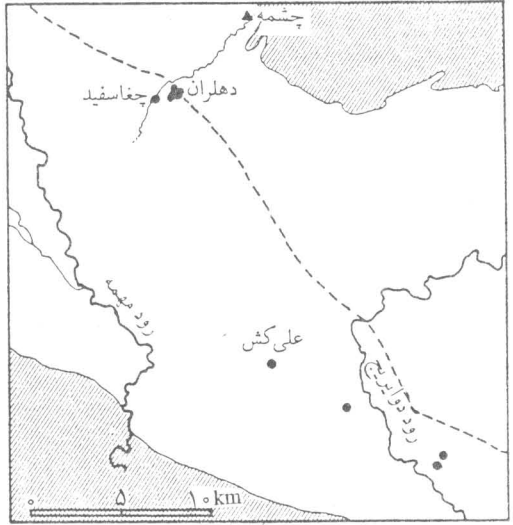
شکل ۵. گزیده‌ای از محوطه‌های باستانی اولیه در غرب ایران و عراق.



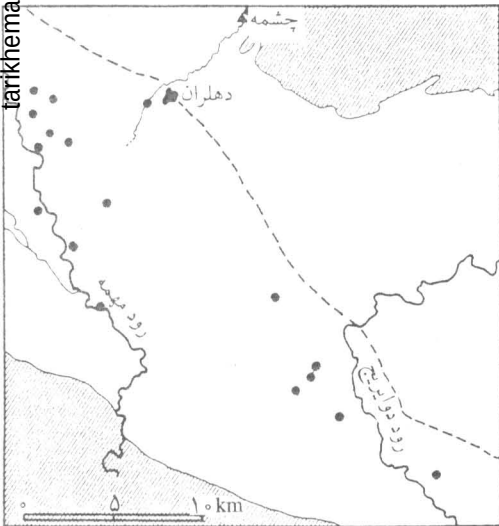
شکل ۶ جلگه پست غرب ایران، شامل دشتهای دهلران، شوشان، رامهرمز و ایذه.



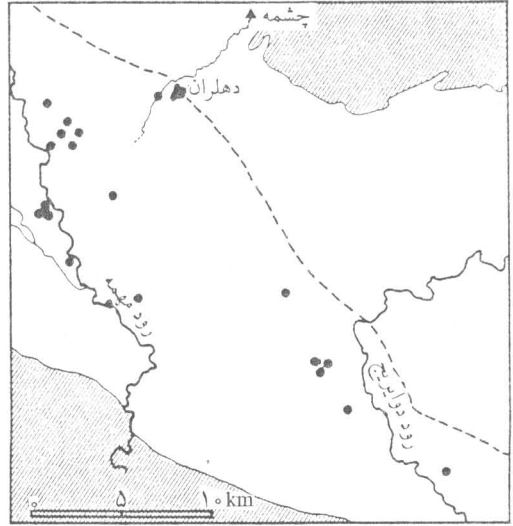
ب



الف

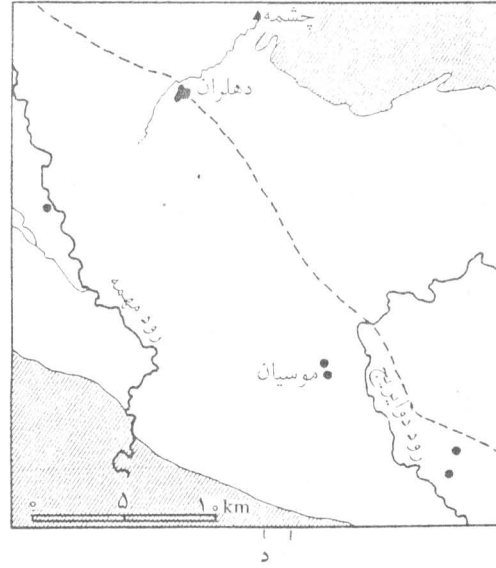
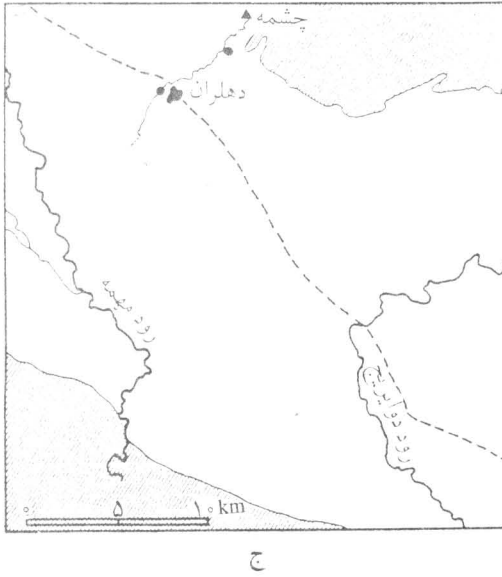
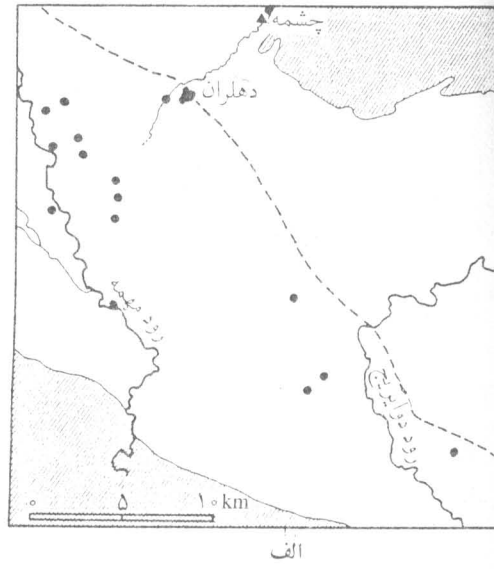
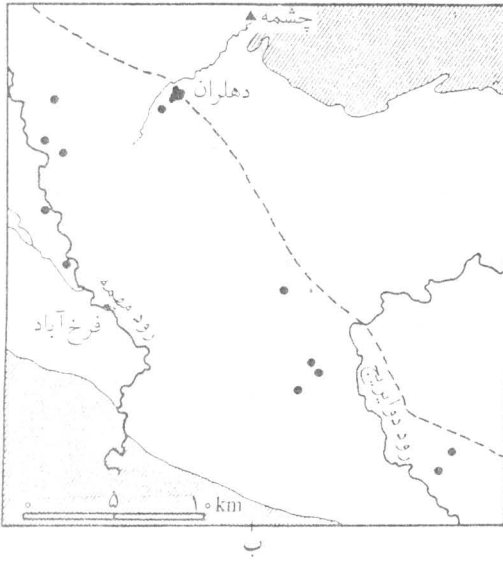


د

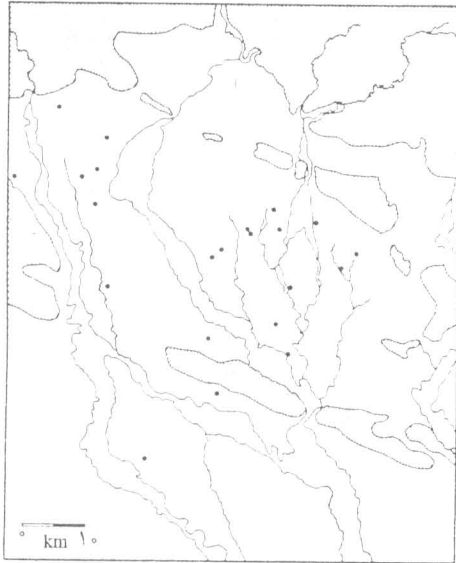


ج

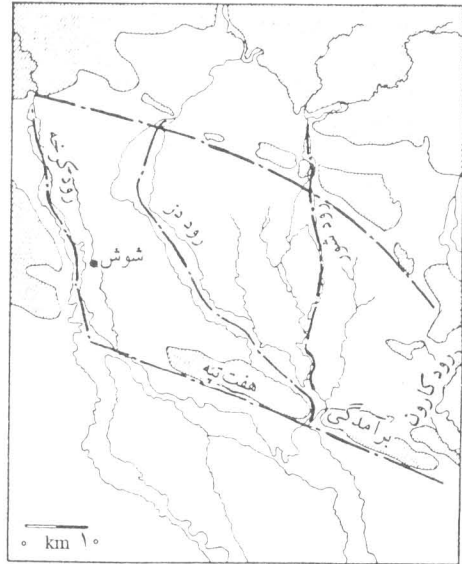
شکل ۷ توزیع محوطه‌های باستانی در دشت دهلران در هر فاز. (الف) انتقالی چغامامی، (ب) سبز (ج) خزینه، (د) مهمه.



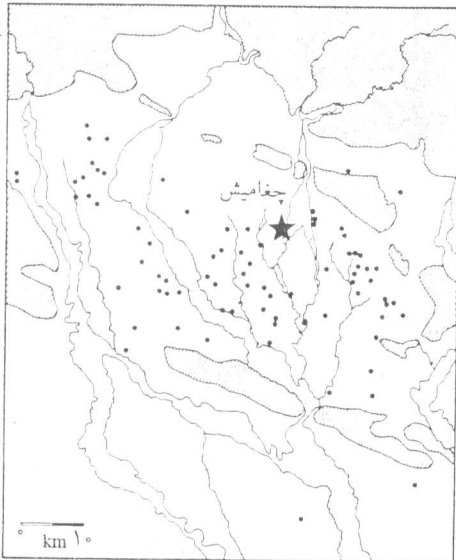
شکل ۸ توزیع محوطه‌های باستانی در دشت دهلران در هر فاز. (الف) بیات، (ب) فرخ، (ج) شوش A، (د) سرگراب.



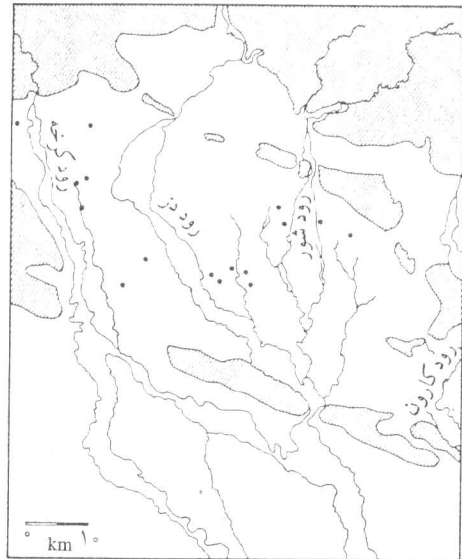
ب



الف

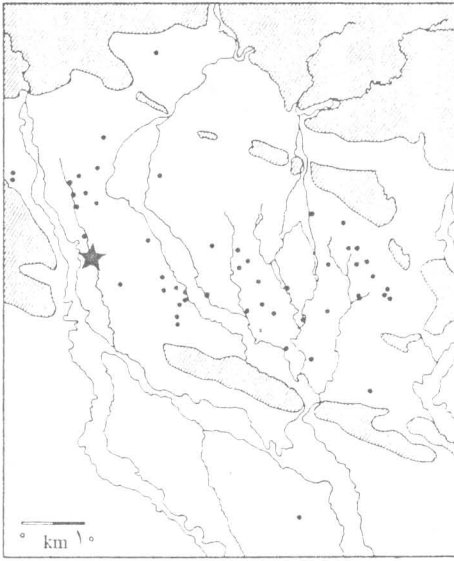


د

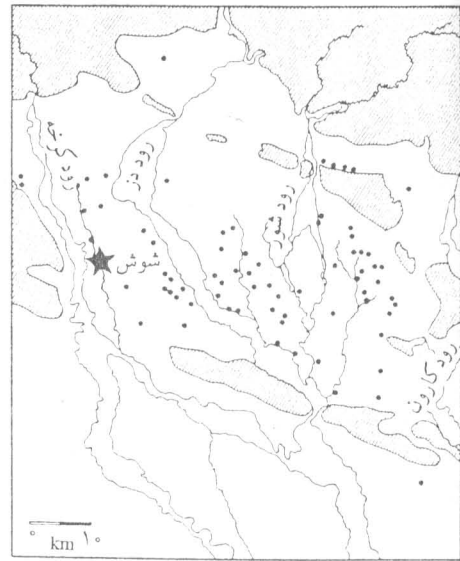


ج

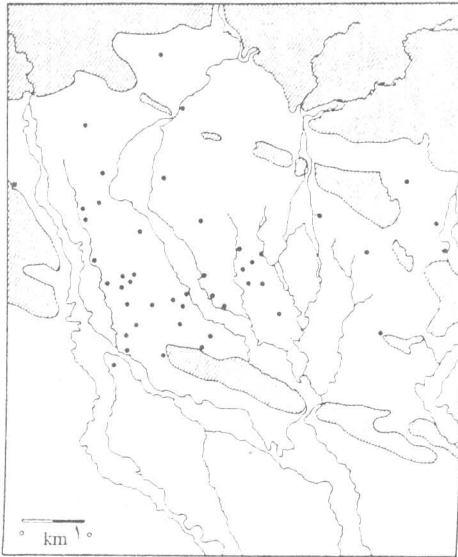
شکل ۹ توزیع محوطه‌های باستانی در دشت شوشان در هر فاز. (الف) زیرگروه‌های جغرافیایی دشت (ب) عتیق، (ج) جعفرآباد، (د) شوشان d. محوطه‌های تعیین شده در نقشه آنهایی هستند که در محدوده نقشه قرار دارند و داده‌های آنها قابل دسترسی است. بنابراین همه محوطه‌های شناخته شده هر فاز ممکن است در نقشه نباشد.



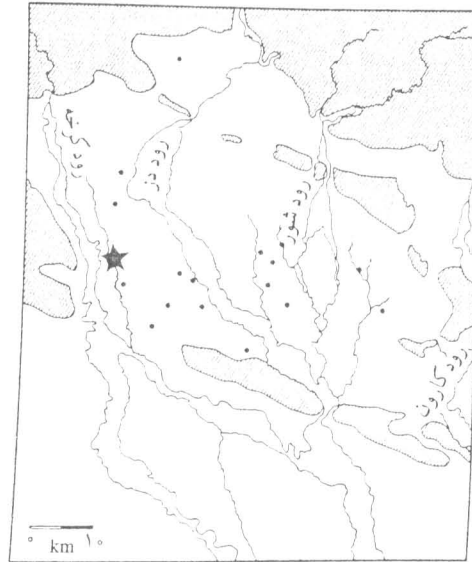
ب



الف

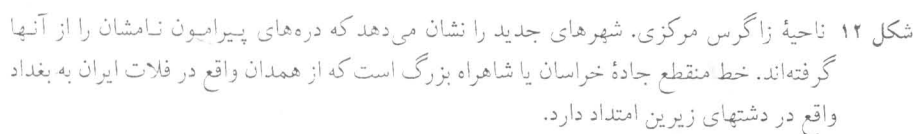


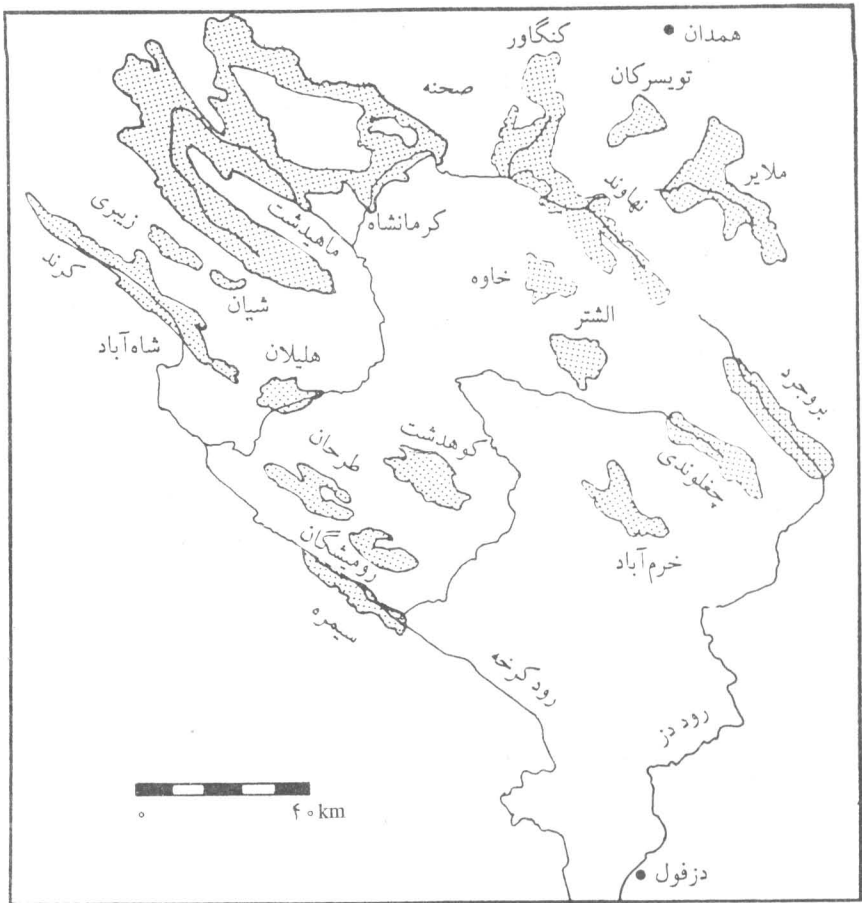
د



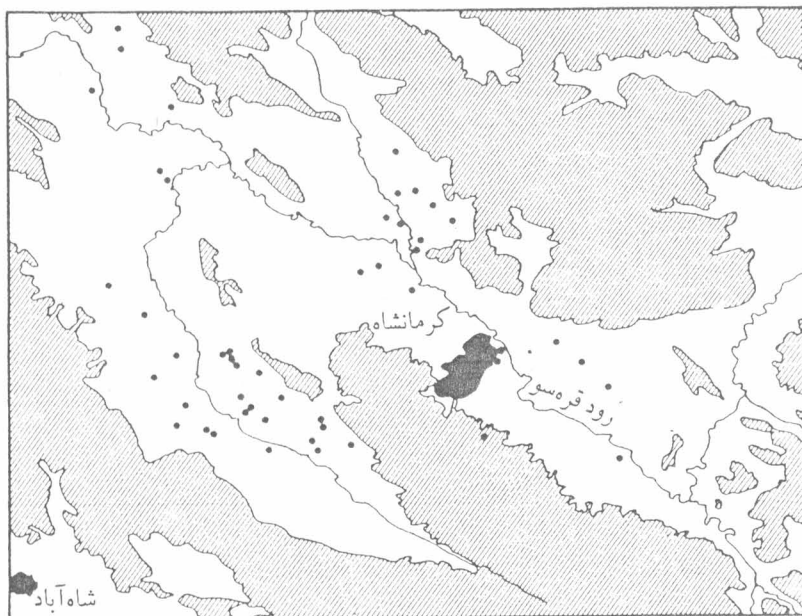
ج

شکل ۱۰ توزیع محوطه‌های باستانی در دشت شوشان در هر فاز. (الف) شوش A قدیم، (ب) شوش A جدید، (ج) شوش A پایانی، (د) اوروک قدیم. محوطه‌های تعیین شده در نقشه آنهایی هستند که در محدوده نقشه قرار دارند و داده‌های آنها قابل دسترسی است. بنابراین همه محوطه‌های شناخته شده هر فاز ممکن است در نقشه نباشد.

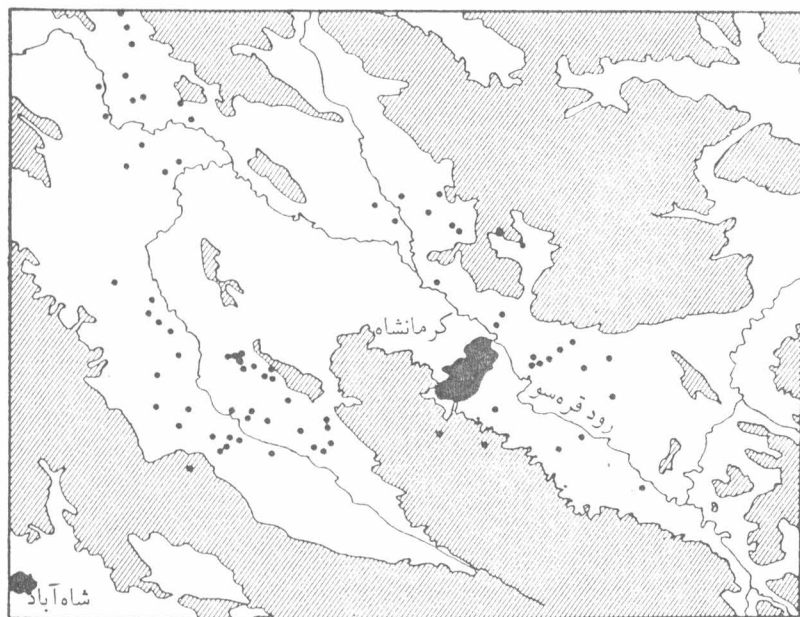




شکل ۱۳ دشتهای میان‌کوهی آبریز کرخه

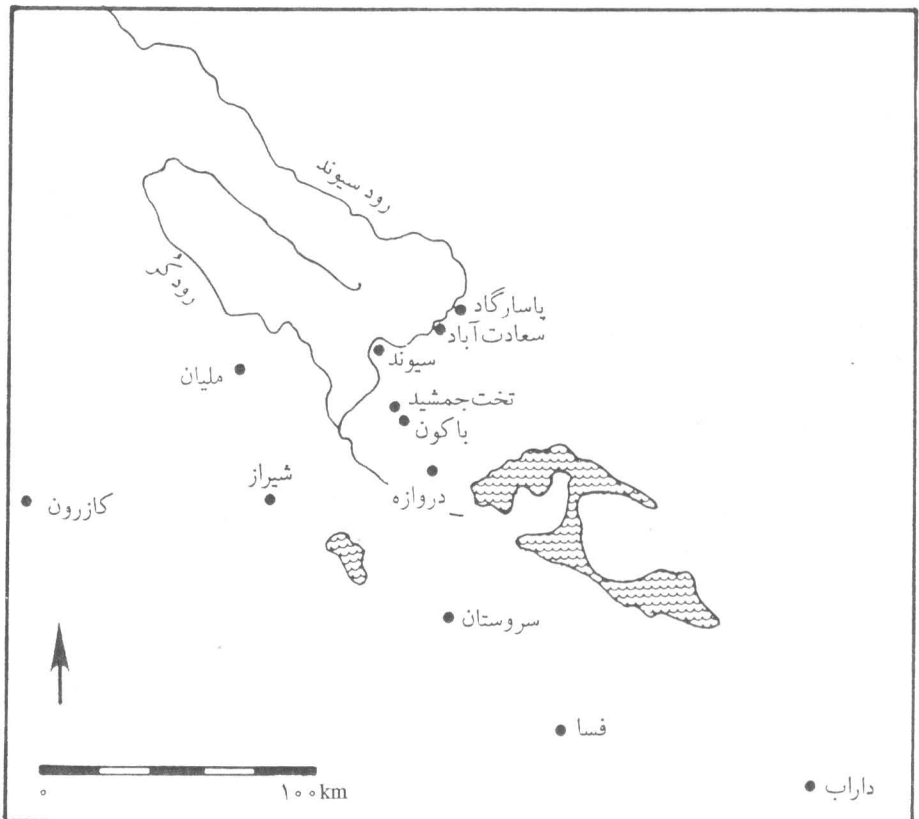


الف



ب

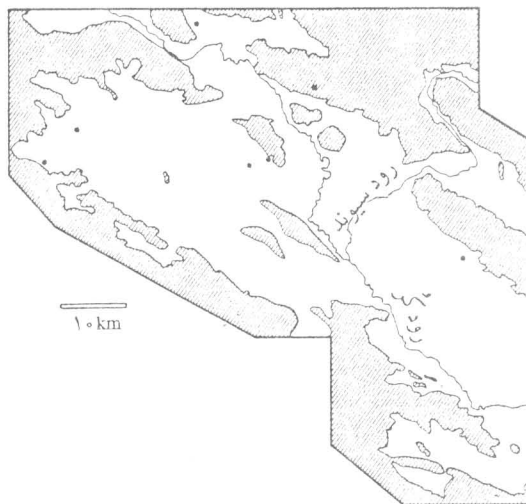
شکل ۱۴ توزیع محوطه‌های باستانی در هر دوره. (الف) سفال نوع A و دالماء (ب) عبید. محوطه‌های تعیین شده در نقشه‌های آنها هستند که در محدوده نقشه قرار دارند و داده‌های آنها قابل دسترسی است. بنابراین همه محوطه‌های شناخته شده هر فاز ممکن است در نقشه نباشد.



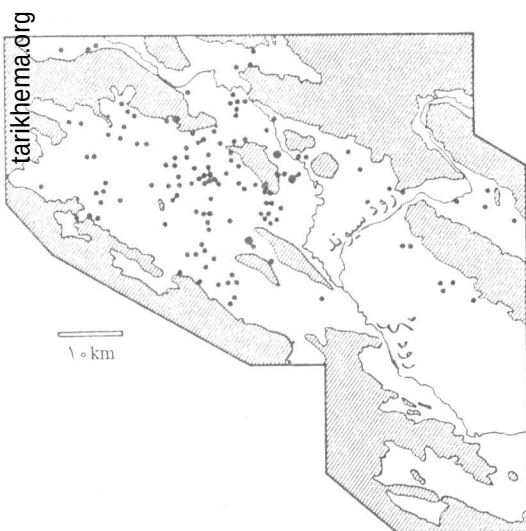
شکل ۱۵ منطقه مرودشت در منطقه جنوب زاگرس در فارس.



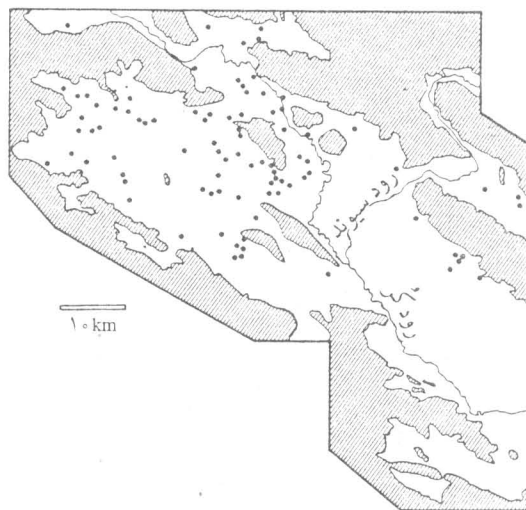
ب



الف



د



ج

شکل ۱۶ توزیع محوطه‌های باستانی در حوضچه رود کر در هر فاز. (الف) موشکی، (ب) جری، (ج) شمس‌آباد، (د) پاکون. محوطه‌های تعیین شده در نقشه آنهایی هستند که در محدوده نقشه قرار دارند و داده‌هایشان قابل دسترسی است. بنابراین همه محوطه‌های شناخته شده هر فاز ممکن است در نقشه نباشد.

فصل ۳

زیستگاه و جامعه در دوره روستانشینی

فرانک هول

مقدمه

داده‌های ارائه شده در فصل گذشته، طرحی زمانی از اسکان دائمی در مناطق اصلی غرب ایران به دست می‌دهد و ما را از دگرگونیهای پدیدآمده در پراکندگی و شمار زیستگاهها تا آغاز هزاره چهارم ق.م. آگاه می‌سازد. در بعضی نواحی جزئیات این طرح به طور منطقی ارائه شده است. با وجود این، گزارش بررسی نامنظم و ناقص است و فقط چند حفاری، که اطلاعاتی غیر از گاهنگاری در اختیار می‌گذارند، منتشر شده است. بدین ترتیب، مبنای اطلاعات بیشتر داده‌های زیستگاهی است و اطلاعات حاصل از حفاریها آنها را تقویت می‌کند. روی هم رفته، این مباحثی با توجه به معیارهای باستان‌شناختی سست است و امکان درک پیشینه تاریخی منطقه را میسر نمی‌سازد؛ با این حال، کم‌ارزستر از داده‌های اکثر مناطق خاور نزدیک نیست؛ زیرا امکان آزمایش برخی پرسشهای مهم کلی را به شیوه‌ای تطبیقی فراهم می‌سازد و بعضی عناصر مرتبط با پیشینه مناطق ویژه را بازسازی می‌کند.

تفکیک پرسشهای مربوط به فرایند و پیشینه فرهنگی، روند متداولی در باستان‌شناسی است. به کمک عامل فرایند، تلاش می‌شود دلایل پیدایش تفاوتها و همانندیهای منطقه‌ای و دگرگونیهای درون منطقه‌ای یا بین منطقه‌ای آشکار گردد. با بررسی پیشینه تاریخی، به نوعی دیرین-قوم‌شناسی^۱ پرداخته می‌شود که در آن عناصر

1. paleo-ethnography

مرتبط با شیوه زندگی در آن روزگار بازسازی می‌شود. پیشینه فرهنگی کمتر به ثبت گاهنگاری رخدادها و بیشتر به شرح و تأویل مطالب می‌پردازد. البته این دو شیوه را می‌توان باهم آمیخت، و این همان کاری است که سعی داریم در اینجا انجام دهیم.

دلایل احتمالی بیشماری تحت عنوان «محرکهای اصلی»، برای رخدادهای تاریخی پیشنهاد شده است. برخی از اینها مانند جنگ، دادوستد، ایدئولوژی و اختراعات فنی، قانونمندیهای اجتماعی دارند؛ عوامل دیگر از جمله تراکم جمعیت، پراکندگی و نیروی بالقوه محیط طبیعی در گسترش فضا یا افزایش بهره‌برداری از محیط، عوامل مستقل یا بیرونی، به شمار می‌روند. چندین مقاله در انتقاد از این عوامل تک‌سببی نگاشته شده است. بلانتون^۱ و دیگران (۱۹۸۱، ص ۱۴-۱۶) و پرایس^۲ (۱۹۸۲) نیز اخیراً دو مقاله نوشته‌اند که همانند بسیاری از باستان‌شناسان امروزی درباره رویکردی نظام‌مند یا چندسببی بحث کرده‌اند؛ شیوه‌ای که در آن محرکهای اصلی منفرد، صرفاً عناصری هستند که در کنار دیگر عوامل عمل می‌کنند. پیروان رویکرد نظام‌مند بر این نکته هم‌رأی هستند که مهمترین عوامل (یا عوامل هسته‌ای) در نهایت باید با غذا- یا به صورتی خیلی کلی‌تر با انرژی- ارتباط داشته باشند. به گفته پرایس (۱۹۸۲، ص ۷۰۹): «رفتارهایی که انرژی نسبتاً بیشتری مصرف یا ذخیره می‌کنند، در کل نظام اهمیت نسبتاً بیشتری دارند». بلانتون و دیگران (۱۹۸۱، ص ۱۶) به «شیوه ادامه زندگی (یا نابودی) مردم یا کل نظام» توجه بیشتری دارند و بر موضوعات بنیادینی چون توازن و بقای انرژی تأکید می‌ورزند. آنها بر این باورند که در نهایت با بازگشت به این عوامل هسته‌ای می‌توان به پرسشهای «چرا» پی پاسخ داد.

یکی از اهداف تحقیقات باستان‌شناختی «شناخت شباهتها، تفاوتها و دگرگونیهای جوامع بشری» است (پرایس ۱۹۸۲، ص ۹). پرایس با دید مادی‌گرایانه فرهنگی بسیار دقیقی به این هدف نزدیک شده است. بلانتون و دیگران از شیوه‌ای که آن را تکامل‌گرایی^۳ می‌نامند، استفاده کرده‌اند، که به معنی دگرگونی نظامهای فرهنگی

1. Blanton

2. Price

3. evolutionalism

است: «تکامل فرهنگی، همانند تکامل زیست‌شناختی چه بسا به مقتضای زمان پیش می‌رود؛ به این معنی که فقط مشکلات زمان حال را برطرف می‌کند و تقریباً بی‌هدف و بدون انتخاب مسیری از پیش تعیین شده، به سوی آینده گام برمی‌دارد» (بلانتون و دیگران ۱۹۸۱، ص ۱۳).

بلانتون و دیگران راهکارهای کارآمدی در اختیار می‌گذارند که با آنها تحقیق درباره تکامل فرهنگی، با به کارگیری داده‌های باستان‌شناختی، امکانپذیر است. آنها مطالعه مقیاس، یکپارچگی و پیچیدگی را پیشنهاد می‌کنند. در اصل، مقیاس به اندازه واحد مطالعاتی گفته می‌شود؛ یکپارچگی استقلال نسبی واحدها را بیان می‌کند؛ و پیچیدگی به گوناگونی عملکردهای یافت شده در یکپارچگی عمودی یا افقی اشاره می‌کند. این، رویکردی نظام‌مند است. پرایس مفهوم سودمندی را به این بحث می‌افزاید و آن انطباقی است که در آن سازگارترین عناصر با مشکلات زیست‌محیطی به زندگی خود ادامه می‌دهند. این مفهوم استفاده مستقیم از داده‌های الگوی زیستگاهی را ممکن می‌کند:

الگوی زیستگاهی بازتابی از چهره واقعی زیربنا و اقتصاد سیاسی (است) که مهمترین ویژگیهای تولید و جریان انرژی را ثبت و حفظ می‌کند. از آنجا که بنا بر تعریف، انطباقهای دارویی در حیطه شمار و پراکندگی جمعیت عمل می‌کند، نیروی الگویی آن مستقیم و چیره شونده است. به‌رغم محدودیت رایج در استفاده از مدارک منفی، می‌توان گفت چیزی که در این دسته از داده‌ها مشهود یا کشف‌شدنی نیست، احتمالاً به لحاظ نظام‌مندی اهمیت چندانی نداشته است (پرایس ۱۹۸۲، ص ۷۲۸).

برای شناخت مزایای داده‌های به‌دست آمده از این بررسی پذیرش کامل ارزیابی خوش‌بینانه پرایس ضروری نیست و ما دوباره به بحثهای او بازمی‌گردیم. اساس دوشیوه مطرح شده در بالا بر این است که اگرچه پیشامدهای ویژه بسیاری (در اصل، بیشمار) ممکن است در منطقه‌ای خاص با هم تلاقی کند، فقط تعداد کمی پاسخ ساختاری وجود دارد. شامل مقیاس بزرگتر یا کوچکتر، یکپارچگی و پیچیدگی که موفقیت‌شان (سازگاری‌شان) بر اساس دوام و رشدشان سنجیده می‌شود. اگر کسی در

جستجوی پایگاه‌های سازمانی جوامع دوران باستان باشد، دگرگونی‌های این متغیرها را ضرورتاً با جدول نشان می‌دهد. بنابراین، نخستین بخش این فصل، به موضوع تغییر نظام‌مند در زیستگاه- درون و بین مناطق- می‌پردازد.

با این حال، بحث دربارهٔ عواملی که تشریح آنها فقط با دسته محدودی از داده‌های تجربی امکان‌پذیر است، چندان جالب نیست. بنابراین، باید به برخی از مشکلات سنتی پیشینه فرهنگی پردازیم، و در آخر، از زندگی در دوران روستائینی، بازسازیهای موشکافانه‌تری ارائه دهیم. مشکلات پیشینه فرهنگی امور معیشتی (یکجانشینی کشاورزان و چراگشتی شبانان)، چگونگی تأثیر متقابل و انزوا، میزان نسبی تغییر در نواحی مختلف، سازماندهی در جامعهٔ شوشان و پدیدار شدن پیچیدگی اجتماعی، را دربردارد.

بازسازیهای ما با بعضی معضلات انسانی روبه‌روست که نیازمند راه‌حلهای اجتماعی است. این مشکلات عبارتند از: ۱) کمبود مواد غذایی که ناشی از عواملی چون خشکسالی، سیل، بیماریهای محصولات یا دام، آتش‌سوزی، حشرات، جنگ، و تاخت و تاز دشمنان است؛ ۲) کیفیت تغییرپذیر زمین و منابع؛ ۳) زوال و فروپاشی محیط زیست؛ ۴) میانجیگری در نزاعهای شخصی؛ ۵) میانجیگری در جهان ماوراءالطبیعه؛ ۶) فناپذیری و بیماری انسان؛ و ۷) نزاعهای قومی. در زیر، به‌جای پذیرفتن ترتیب فهرست بالا، تفسیرهایی در زمینهٔ عوامل گوناگون ارائه می‌دهیم.

مشکل ارتباط یا به‌گفتهٔ برخی، «داده‌پردازی اطلاعات» را نیز باید به این فهرست افزود که این ارتباط ممکن است فیزیکی، زیست‌شناختی، اجتماعی یا با جهان ماوراءالطبیعه باشد. طبق شیوه‌های علمی، یکپارچگی اجتماعی روش دیگری برای بیان «کارآیی ارتباط» در مقیاس و سازماندهی واحدهای سازنده آن است. جانسون (۱۹۸۲ ب، بی‌تا؛ همین کتاب، فصل ۴) به این شیوه اشاره کرده و به این نتیجهٔ جالب رسیده است که سازمانهای فاقد سلسله‌مراتب، نسبتاً کوچک هستند. او پس از گردآوری انواع گوناگون داده‌های تجربی درحال اجرا، دریافت که شش واحد تصمیم‌گیرنده هم‌تراز، تقریباً اندازه‌ای دارد که یک گروه کوچک بی‌طبقه می‌تواند

بخوبی حفظ کند. با افزایش شمار این واحدها، نظام دچار «فشار فزاینده» می شود که در این صورت یا از هم می پاشد یا بر پایه سلسله مراتب شکل می گیرد. بعد خواهیم دید که چگونه می توان برای بهتر شناختن ماهیت جامعه شوشان بر اساس داده های زیستگاهی، از این دیدگاهها استفاده کرد.

دگرگونی و تغییر در زیستگاه

شرح کلی زیستگاه هر منطقه در فصل اول آمده است. در اینجا امکان دگرگونی از یک دره یا منطقه به منطقه ای دیگر و تغییرات از یک دوره به دوره دیگر را ارزیابی می کنم. از آنجا که در پی شباهتها و تفاوتها هستیم، با این روش تطبیقی، هر منطقه را در چشم انداز دقیقتری قرار می دهیم. با این حال، قبل از پرداختن به خود زیستگاهها، بازنگری ماهیت داده ها سودمند است.

محدودیت ذاتی داده های زیستگاهی، ناشی از میزان سالم ماندن آثار و اکتشاف است. تمام محوطه های باستانی هر منطقه کشف نشده است؛ در واقع، در بعضی مناطق فقط به بررسیهای مقدماتی دست زده ایم که در نتیجه ممکن است با حفاریهای بعدی، شمار محوطه های به دست آمده به دو برابر یا بیشتر افزایش یابد. در این موارد معمولاً محوطه های کوچک از نظر دور می مانند، ولی در اکتشافات مقدماتی و شتابزده ممکن است محوطه های قدیمی نیز که به دنبال سکونت های بعدی زیر خاک مدفون شده اند، از دید پنهان بمانند. در میان مناطق اصلی مورد نظر ما هلیلان (شکلهای ۱۲ و ۱۳)، در زاگرس مرکزی، فشرده تر و دقیقتر - آن هم فقط در بخشی از این دره کوچک - بررسی شده است. دهلران و شوشان در دشتهای پست با استفاده از عکسهای هوایی و تقسیم بندیهای کوچک جغرافیایی (شکلهای ۷-۱۰) بررسی شدند و بدین ترتیب، مسلماً اکثر محوطه های باستانی قابل رؤیت کشف شده است. این سطح از پژوهش، که در زمره کاملترین تحقیقات انجام شده در خاور نزدیک است، در قسمت بزرگی از حوضه رود کر در فارس (شکلهای ۱۵ و ۱۶) نیز انجام شده است.

وضعیت در ماهیدشت، واقع در زاگرس مرکزی (شکلهای ۱۲ و ۱۳)، بدتر است.

در آنجا گروه موزه سلطنتی اُتاریو، فقط بخشهایی از نظام دره را بازنگری کردند و شاه‌آباد و شیان بازنگری مجدد نشد. دره کنگاور بدقت اکتشاف شد، ولی این دره فقط بخش کوچکی از منطقه پهناور کنگاور است. از دره‌های دیگر فقط آبریز کرخه بررسی سطحی شده است و تنها محوطه‌های آشکارتر آنها گزارش شده است. فقط دره‌های سلدوز-اشنو در آذربایجان (شکلهای ۲ و ۱۱) به‌دقت و به‌طور روشمند بررسی شدند، ولی در بخش وسیعتری از این منطقه، بررسی و شناسایی سطحی بوده است. در مناطق کوهستانی کردستان، لرستان و حوالی بختیاری، هرچند تا حدودی به حاشیه جاده‌ها و راه‌ها توجه شده است، در واقع، اصلاً حفاری نشده است (شکل ۲).

وضعیت ابقای محوطه‌های باستانی، متغیر پیچیده دیگری است. بر اساس اطلاعات ما، از زمان برپایی نخستین زیستگاه‌ها، حدود چهاربرتر رسوب دشتهای دهلران و شوشان را فرا گرفته است؛ از این رو، اگر نه همه محوطه‌های باستانی، به‌احتمال زیاد تعداد زیادی از آنها هنوز زیر خاک مدفون هستند و امکان مشاهده آنها در سطوح نیست. در این منطقه، بعضی زیستگاههای محوطه‌های باستانی هزاران سال تداوم یافتند، به همین دلیل تپه‌های کوچک قدیمی، اغلب در زیر ساختمانهای عظیم جدید پنهان مانده است. در حال حاضر، کاری نمی‌توانیم بکنیم جز اینکه بپذیریم در مورد نظام زیستگاهی، داده‌های پراکندگی دوره‌های قدیمی مفهوم چندانی ندارد. در بخشهایی از ماهیدشت، وضعیت مشابهی وجود دارد ولی در همه‌جا چنین نیست. بخش مرکزی این دره در امتداد رودهای اصلی، بیش از جاهای دیگر تأثیر پذیرفته است، ولی کنگاور یا هلیلان رسوب نسبتاً کمتری دارد و از وضعیت دره‌های دیگر واقع در آبریز کرخه آگاهی نداریم. دره سیمره، که به لحاظ توانمندیهای امتیاز بیشتری دارد، به‌شدت فرسایش یافته و آثار و بقایای تعداد کمی محوطه باستانی در سطح زمین برجای مانده است. رسوب بر محوطه‌های فارس تأثیر اندکی گذاشته است، به‌طوری که داده‌های به‌دست آمده از آنجا، برای بررسی دوره‌های قدیم و جدید، تقریباً معتبر است.

مسأله تورم‌زدایی^۱ که کربای و کربای (۱۹۷۶) آن را شناسایی کردند و سپس

1. deflation

بروکس، لوین و دنل (۱۹۸۲) درباره آن بحث کردند، به علت وجود شرایط گوناگون حاکم در غرب ایران به اندازه کافی ارزیابی نشده است. در اصل، تورم‌زدایی به این واقعیت اشاره دارد که محوطه‌های باستانی، همانند تپه‌ها، فرسایش می‌یابند و به دنبال آن، پس از گذشت زمان، وسعت آنها کمتر یا بیشتر می‌شود. تلویحاً می‌توان دریافت که هرچه محوطه‌ای قدیمی‌تر باشد، احتمال اینکه هنوز به شکل خاکریز باقی مانده باشد، کمتر است.

در آخر، از آنجا که تقریباً همه بررسیها در دشتهای کشاورزی متمرکز است، درباره زیستگاههایی که در نواحی بین منطقه‌ای یا حتی در شیبهای پست‌تر دشتهای واقعند، تقریباً چیزی نمی‌توانیم بگوییم. این نواحی حساس، چراگاههای اولیه و مکان کشف اردوگاههای گله‌داران به‌شمار می‌روند. به علت فقدان اطلاعات قابل اعتماد از مردم کوچ‌رو، فقط می‌توان تصویری ناقص و ابتدایی از ساختار تشکیل دهنده نظامهای زیستگاهی هر دوره به دست آورد.

پس از برشمردن چند عامل ناامیدکننده در مورد پایگاه دادگان، اینک فهرست عواملی را ارائه خواهیم داد که احتمالاً ریشه تفاوت‌های واقعی تغییرات پدید آمده در این‌گونه زیستگاههای مکشوف بوده است. نخست، زیستگاه باید با منابع محلی در ارتباط باشد. بدون استناد به نظریه مبهم ظرفیت زیست‌محیطی این مطلب به خودی خود آشکار است و به‌طور تجربی نیز نشان داده شده است که در نواحی «غنی‌تر» زیستگاهها متراکم‌ترند. کیفیت یک ناحیه به برخی عوامل طبیعی از جمله بارندگی، خاک، آب و هوا و توانایی مردم در بهره‌برداری از آنها بستگی دارد. بدین ترتیب، فناوری، به مفهوم وسیع‌تر انواع شیوه‌های اهلی کردن حیوانات، گله‌داری و کشاورزی و توزیع مطمئن منابع دور و پرت به وسیله ابزارهای اجتماعی، همه وارد عمل خواهند شد. دوم، زیستگاه به تغییرات زیست‌محیطی حاصل از عوامل طبیعی و انسان‌شناختی وابسته است. شرایط جوی ناپایدار پس از دوره پلیستوسن، بدرستی، توالی زیستگاه‌آغازین و بعضی از تغییرات بعدی آن در سراسر غرب ایران را توجیه می‌کند، ولی به محض اینکه مردم در ناحیه‌ای ساکن شدند، محیط زیست را بر اثر کشاورزی، چراندن حیوانات و بریدن

درختان برای تهیه سوخت و شوره زار شدن خاک در نتیجه آبیاری، تخریب کردند و این بر انتخاب محل و پایداری زیستگاهها تأثیر داشت. بالاخره، تاریخ خود در تعیین مکان زیستگاهها عامل نیرومندی بوده است. پس از دوره آغازین، دشتها جای خالی برای مهاجرت نداشتند، به طوری که مکان محوطه‌های جدید طوری تعیین می‌شد که با محوطه‌هایی که از پیش وجود داشتند و اردوگاههای گله‌داران یا شکارچیان که با کشاورزان یکجانشین دادوستد داشتند، مرتبط باشند.

بررسی جدولهای ۱۱ و ۱۲ (نیز ر.ک. دولفوس ۱۹۸۳ ب)، نتایجی درباره شیوه مقایسه زیستگاههای پیش از تاریخی و روستاهای جدید، به دست می‌دهد. اگرچه روستاهای جدید عوامل بوم‌شناختی و سیاسی را منعکس می‌کنند که احتمالاً با عوامل مؤثر بر روستاییان پیش از تاریخ تفاوت دارند، شکلهای موجود حاکی از تراکم نسبی هستند که به نظر می‌رسد دقیقاً توانمندیهای کشاورزی نسبی دره‌ها را منعکس می‌کند. نباید ایران را صرفاً نقشه‌ای دوبعدی با مقیاسی بسیار کوچک تصور کرد، بلکه ایران منطقه‌ای پهناور، ناهموار، مناسب برای نقشه‌برداری، با رودها و گردنه‌ها، رشته کوهها، سرزمینی پوشیده از جنگل و ساخته شده از سراشیهای گچ‌دار و پوشیده از سنگ است. در این چشم‌انداز پیچیده، بندرت کسی در دشت هموار و پرآبی سکونت می‌کند و این واحه‌های کوچک اغلب فاصله بسیار زیادی از هم دارند. به رغم توانمندی برخی مناطق در تأمین نیاز جمعیت‌های انبوه، کمبود رایج زمین مناسب کشاورزی یکی از واقعیتهای غرب ایران است. بخش عمده‌ای از غرب ایران برای ایجاد زیستگاههای دائمی در روستاهای کشاورزی مناسب نیست، اگرچه برای چراگاه و رویش دانه‌های خوارکی خودرو مستعد است. بیشتر این سرزمین جنگل شده یا از قبل بوده است، که این امر امکان برداشت و تهیه آذوقه را فراهم ساخته است، ولی این جنگلها مانعی بر سر راه کشاورزی و گله‌داری هستند. این چشم‌اندازی است که در آن یک ناحیه محصور زیستگاهی نمونه (با بیش از یک روز پیاده‌روی)، از بقیه زیستگاهها جدا می‌شد و با آنها تماس مستقیم نداشت. احتمالاً، در شرایط ویژه، این پسرانه‌ها تا حد زیادی خودکفا بوده‌اند و بنابراین، نظامهای زیستگاهی جدا و مستقلی به شمار می‌رفته‌اند.

مردم کوچ‌نشین احتمالاً عامل پیوند بین نظام‌های گوناگون بوده‌اند. فاصله‌ها و موانع شرح داده شده در بالا، برای گله‌داران اهمیت زیادی نداشت، زیرا ممکن بود در طول سال مسافت زیادی را بپیمایند و به چندین پسرکرائه یکجانشین مستقر یورش ببرند. جغرافیا فقط از این لحاظ که موانع غیرقابل عبور و چراگاه‌های فصلی پدید می‌آورد، در حرکت کوچ‌روها تأثیر بسزایی دارد. در این موارد، گذرگاه‌های کوهستانی در عبور و مرور اهمیت داشتند و مسیر حرکت و ارتباط متقابل را تعیین می‌کردند. متأسفانه درباره الگوهای مهاجرتی پیشین، بویژه مسافتی که هر گروه می‌پیمود، اطلاعات اندکی داریم. مسافت یاد شده احتمالاً به تراکم جمعیت ساکن و کوچ‌نشین، امکان دسترسی به چراگاه مناسب، پراکندگی جنگل‌ها یا موانع دیگر و حرکت‌پذیری خانوارها بستگی داشت. پس از مطالعه در زمینه چراگاه گردان امروزی به این نتیجه رسیدیم که شبانان اولیه احتمالاً فقط مسافت‌های کوتاه را می‌پیمودند (هول ۱۹۷۸ ب). در این صورت، گروه‌های کوچ‌نشین بندرت به بیش از یک پسرکرائه مستقر می‌رسیده‌اند و بسیاری از این نواحی کاملاً دور از دسترس بودند (برای مثال، هکلان و پرچینه). در چنین شرایطی، میزان توسعه و تغییر در پسرکرانه‌های مختلف بسیار متفاوت خواهد بود.

دوره روستانشینی آغازین

مرحله انتقال کوچ‌نشینی به یکجانشینی در روستاهای تقریباً دائمی ایران بروشنی گزارش نشده است، گرچه نشانه‌های این فرایند بویژه در لایه‌های زیرین گنج‌دره و گوران (شکل ۵) دیده شده است، که زیستگاه‌های آغازین آنها شامل اردوگاه‌های موقتی فصلی بود. در این لایه‌ها ساختمانی با دیوار گلی دیده نمی‌شود و سبک معماری آنها به کلبه‌های شکارچیان، که از مواد فاسدشدنی ساخته شده‌اند، شبیه است. درست پس از هر دوی این لایه‌ها، خانه‌های چهارگوش با دیوار گلی کشف شده است که شاید اقامتگاه‌های دائمی بوده‌اند. تغییر در میزان یکجانشینی و معماری از الگویی پیروی می‌کند که فلانری (۱۹۷۲ الف) در مطالعه تطبیقی خود در زمینه خاور نزدیک و آمریکای میانه بدان پرداخته است؛ در این بحث او تغییر در سبک معماری را به تغییر در

ساختار اجتماعی نسبت می‌دهد. پژوهش جدید جانسون عوامل زیربنایی و مؤثر بر تغییر ساختار اجتماعی را تا حدودی روشن ساخته است، بنا به نظر جانسون (فصل چهارم)، هنگامی که اندازه یک گروه برابر به شش واحد هم‌تراز یا بیشتر می‌رسد (مثلاً خانواده‌ها)، فشار فزاینده وارد عمل می‌شود (به صورت نزاع و غیره) و موجب شکاف می‌شود. یکی از شیوه‌های مهار این فشار و در عین حال بهره‌بردن از مشارکت تعداد بیشتری از افراد توسعه واحدهای سازمانی بنیادین به صورت تبدیل خانواده‌های هسته‌ای به خانواده‌های گسترده است. با چنین فرایندی، بدون درگیر شدن با فشار فزاینده یا نیاز به سلسله‌مراتبهای سازمانی، اندازه روستاها چهار برابر افزایش خواهد یافت. در واقع، تبدیل خانه‌های مدور به خانه‌های چهارگوش نشانه تغییر مشابهی در خانواده‌های هسته‌ای است که در آنها امکان اسکان خانواده‌های گسترده در خانه‌های چهارگوش به وجود آمد، که طبیعت تغییرپذیر این گونه خانه‌ها تغییر و تعدیل فضا را آسان می‌سازد. اگر نظریه جانسون درست باشد، با کشف خانه‌های بزرگی که جای کافی برای اسکان خانواده‌های گسترده دارند (دولفوس ۱۹۸۳ ب)، نتیجه می‌گیریم که احتمالاً جامعه قبلاً مرحله فشار فزاینده را گذرانده است. این بازسازی علت رشد جوامع را روشن نمی‌سازد؛ بدین منظور باید به موضوعات بنیادی از جمله توان در اختیار گرفتن انرژی پردازیم.

مطمئن نیستیم که داده‌های به دست آمده در زمینه تعداد محوطه‌ها را بتوان چیزی بیش از نشانه‌ای از محوطه‌های نخستین زیستگاهها به شمار آورد. دره هلیلان معتبرترین نشانه کشف شده‌ای است که ماهیت یکجانشینی را نشان می‌دهد و به تطابق مکانی فراپارینه‌سنگی و نوسنگی در آنجا اشاره دارد. روستاهای دوره نوسنگی در امتداد رودخانه برپا شده بودند، در عین حال دستیابی به غارهایی که مردم هنوز از آنها استفاده می‌کردند، آسان بود. این پراکندگی حاکی از تأکید بر گله‌داری (یا شکار و گردآوری غذا) است و با کشف تکه سفالهای قدیمی در غارهای خرم‌آباد (ولی تاکنون روستایی در رابطه با آنها کشف نشده است) و با یافته‌های ما از چراگاه گردی در دهلران و ماهیدشت - از آنگونه که در علی‌کش و چغاسفید و سراب یافت شد - هماهنگی کامل

دارد. در مراحل آغازین یکجانشینی در زاگرس، اهمیت کشاورزی کمتر از گله داری بود (هول ۱۹۸۵). در این تصویر، وضعیت آسیاب مبهم باقی می ماند ولی ظاهراً گنج دره با این الگو سازگار است. بنابراین می توان نتیجه گرفت که هسته مرکزی نظام یکجانشینی اولیه در کوهها و شاید در چراگاههای زمستانی پست مجاور آنها بوده است. با توجه به مدارک موجود، به دشواری می توان تعیین کرد که چرا این گونه محوطه های اولیه در آذربایجان یا فارس، یا به همین ترتیب در اکثر دره های آبریز کرخه، کشف نشده است. بررسیهای گوناگون در کوههای بختیاری همچنین امید یافتن پیوند با دوره پارینه سنگی زبرین و نخستین روستاهای یکجانشین را می دهد و باز هم نشان دهنده اهمیت بیشتر گله داری در مقایسه با کشاورزی است.

محوطه های پراکنده اندکی، با سفال پوک کشف شده است که با آنچه مک دانلد (۱۹۷۹) نوسنگی میانه می نامد ارتباط دارد. مک دانلد نیز مانند مورتنسن (۱۹۶۴) سفالهای آبریز کرخه را بخشی از سفالهای زاگرس از جمله محوطه جارمو و دیگر محوطه های شناخته شده در بررسی کردستان عراق (بریدوود و دیگران، ویراستاران ۱۹۸۳) می داند. بلندی بسیاری از این محوطه ها کمتر از محوطه های ایران و وسعتشان بیشتر از آنهاست، که احتمالاً نشان دهنده شرایط زیست محیطی غنی تری است (مک دانلد ۱۹۷۹، ص ۵۵۱).

دوره نوسنگی جدید در محوطه های باستانی بیشتری دیده شده است و ظاهراً این دوره تا نواحی جدید و بلندتری گسترش یافته است. مک دانلد (۱۹۷۹، ص ۵۵۲) به گردهم آمدن آشکار این محوطه ها در دسته های سه تا چهار تایی در ماهیدشت اشاره می کند. او با تکیه بر داده های به دست آمده از حفاریهای سراب، گوران و سه گابی، چنین نتیجه گیری کرده است که گسترش یکجانشینی در این دوره بیش از دوره نوسنگی میانه بوده است (مک دانلد ۱۹۷۹، ص ۵۵۶-۵۵۷). به رغم افزایش آشکار تراکم و اشغال سرزمینهای جدید، روستاهای اولیه پراکنده و بسیار از هم دورند، به طوری که دور تا دور هر روستا فضای وسیعی برای گردآوری دانه های خوراکی خودرو و ایجاد چراگاه برای گله ها و کشاورزی وجود دارد. ممکن است فکر کنیم که مکانهای زندگی گسترده و فراخ

بوده است. با وجود این بهتر است محتاط باشیم، زیرا احتمال دارد مدارک به دست آمده تراکم واقعی جمعیت را نشان ندهد و آنچه ما به آن می‌نگریم شاید بخش کوچکی از زیستگاهی بزرگ باشد که بر اثر فرسایش از بین رفته و یا زیر رسوبات مدفون شده است. افزون بر این، در این دوره جمعیت اصلی در محوطه‌های چادرنشینی چون تولایی زندگی می‌کرده‌اند که یافتن آثار و بقایای آنها دشوار است و در واقع بندرت چیزی در این رابطه به دست آمده است.

اگرچه اظهار نظر درباره ماهیت نظام زیستگاهی دوره آغازین سودمند نخواهد بود، بی تردید نظریه مورتسن (مکالمات شخصی) امتیازاتی دارد. بنابه نظر او، روستاهای اولیه به صورت گروهی وجود داشتند و هر گروه فاصله زیادی از گروه بعدی داشته است. پیش از این در ماهیدشت شاهد درستی این نظریه بودیم؛ مورتسن مثالهای بیشتری بیان می‌کند: گروه روستاهای شوشان، چغا بنوت، بنه فضیلی و چغامیش؛ گروه هلیلان غربی در گوران، تپه فیصله، آسیابیان^۱ و محوطه‌های دیگر؛ و گروه روستاهای گنج‌دره و محوطه‌های مجاور آن. بر اساس آنچه گفته شد می‌توان چنین تصور کرد که این زیستگاههای اولیه عموماً گروهی بوده‌اند و محوطه‌های نامبرده نمونه‌هایی از این روند به شمار می‌روند. علت این گروه‌بندی چیست؟ دست‌کم یک دلیل اجتماعی معقول وجود دارد که عبارت است از کارکرد گروههای محلی. یعنی در روستایی با صد نفر جمعیت یا بیشتر، یافتن زوجهایی که شرایط ازدواج داشته باشند همیشه آسان و عملی نبوده است، بنابراین طرف دیگر ازدواج باید از خارج یافت می‌شد. امروزه در میان جمعیتهایی که تراکم کمی دارند، کمترین تعدادی که برای حفظ نظام اجتماعی با ثبات ضروری است پانصد نفر تخمین زده می‌شود (بردسل^۲ ۱۹۷۳، ص ۳۳۸-۳۳۷؛ ویست^۳ ۱۹۷۴). در صورتی که بپذیریم در دوره روستانشینی آغازین، هر نظام زیستگاهی پانصد نفر جمعیت داشته است، احتمالاً هر روستا از طریق ازدواج و پیوندهای اجتماعی دیگر با دست‌کم سه یا چهار روستای دیگر پیوند داشته است؛ در نتیجه یک «گروه» تشکیل می‌شده است. در نواحی‌ای چون دهلران، که بررسیهای

1. Asiabian

2. Birdsell

3. Wobst

انجام شده در آن نشان‌دهنده «کمبود» جمعیت است، لازم است به نقطه‌ای فراتر از مرزهای جغرافیایی در بررسی توجه کنیم (به عراق) یا به گله‌دارانی پردازیم تا گروه مورد نظر کامل شود.

در یک گروه با خویشاوندی نزدیک انتظار می‌رود که سفالها شباهت نزدیکی به هم داشته باشند و این همان چیزی است که گروهها نشان می‌دهند. دیدگاهی که بر ارتباط بین مجموعه‌های محوطه‌ای و نظامهای اجتماعی مبتنی است برای تفاوت‌های موجود بین مناطق توصیفی فراهم می‌سازد. طبق این توصیف، جابه‌جایی مستقیم جمعیت (سفالگران) در مقایسه با جابه‌جایی درون‌گروهی از طریق ازدواج و دلایل دیگر کاهش بسیار بیشتری خواهد داشت.

دوره روستائینی قدیم

این دوره در همه مناطق بروشنی دیده می‌شود و ویژگی آن افزایش چشمگیر شمار محوطه‌های باستانی است، به‌طوری که برای نخستین بار می‌توان وجود نظام [اسکان] در آن دوره را تا اندازه‌ای حدس زد؛ بی‌تردید زمینه محکمی برای شناسایی تفاوتها و شباهتها در دست است. دقیق نبودن تاریخگذاری به شیوه رادیوکربن و تعیین تاریخ لایه‌ها در همه مناطق مقایسه دقیق مسیر تغییرات پدید آمده را ناممکن ساخته است. با این حال، تفاوت‌های بارزی به دست آمده است. در جدول ۱۲ می‌بینیم که افزایش شمار محوطه‌های دوره آغازین نسبتاً پایین است و احتمالاً در دشتهای پست مهم به سمت جنوب و در آذربایجان به سمت شمال (که افزایش محوطه‌ها در آن دیر آغاز شد) به‌طور تدریجی صورت گرفته است. بنابراین، در این جدول، تداوم زیستگاهها و «انشعاب» جمعیت اضافی نشان داده شده است. در مقابل، ورود ناگهانی سفالهای خارجی به ماهیدشت، واقع در زاگرس مرکزی، ظاهراً حاکی از افزایش سریع جمعیت این دشت است. در کنگاور نیز وضعیت مشابهی دیده شده است. در آنجا، شمار زیادی از محوطه‌های باستانی دالما پدیدار گشته و این دشت را به مرکز «دیگری» برای آن نوع سفال مبدل ساخته است. بدیهی است که سفال J و دالما در خارج از ماهیدشت و

کنگاور، احتمالاً در بین‌النهرین شمالی و آذربایجان، تولید می‌شده است؛ بدین ترتیب می‌توان به کوچ واقعی مردمی بیگانه به این مناطق اشاره کرد که این ظروف را به همراه داشتند.

وضعیت فارس در جنوب زاگرس (شکلهای ۲، ۱۵، ۱۶) تا حدی متفاوت است، از این لحاظ که اگرچه سفال جری ناگهان در محوطه‌های بسیاری ظاهر شد، قابل مقایسه با سنت موشکی است که پیش از آن بوده است و احتمالاً خاستگاهی محلی داشته است. با بررسی دقیق‌تر گاهنگاری منطقه، وضعیتی شبیه‌تر به وضعیت دشتهای پست در اینجا نمایان خواهد شد. اشغال دشتهای دیگر فسا و داراب، واقع در جنوب شرقی حوضه رود کر، عملاً در دوره جری آغاز شد که احتمالاً نشان‌دهنده سرازیر شدن جمعیت به این روستاهای بسیار دور افتاده است، ولی بررسیهای انجام شده بسیار سطحی است و از این ارزیابیهای مقدماتی فراتر نمی‌رود.

اساساً شاهد دو الگو هستیم: پیشرفت بومی و تداوم زیستگاه (بدون نادیده گرفتن پیامدهای مهاجرت‌هایی چون مهاجرت انتقالی چغامامی [CMT] به دهلران)؛ و نیز برپایی زیستگاههای آغازین در مناطق به‌وسیله مردمی از نقاط دیگر. الگوی نخست نشان‌دهنده افزایش تدریجی شمار محوطه‌های باستانی است و الگوی دوم بر ناپوستگی منحنی‌های جمعیت دلالت دارد.

به وجود نظام سلسله‌مراتبی در محوطه‌های باستانی ماهیدشت در دوره روستانشینی قدیم اشاره‌هایی شده است ولی در جاهای دیگر چنین نشانه‌هایی دیده نشده است. دست‌کم در مورد تفاوت میان محوطه‌هایی که برای استفاده از آب چشمه‌ها در آبیاری تعیین مکان شده بودند و محوطه‌های وابسته به آب باران مدارک مطمئنی در دست است (بحث زیر را ببینید)؛ با وجود این، حفاری دیگر محوطه‌ها آشکار می‌کند که ساکنان برای گذران زندگی بیشتر به گله‌داری متکی بوده‌اند تا کشاورزی. به نظر مک‌دانلد (۱۹۷۹، ص ۵۵۶-۵۷۱) در منطقه کرخه، از دوره نوسنگی جدید به بعد تمایل به یکجانشینی بیشتر شده است؛ گروه‌های ابزاری که در محوطه‌های حفاری شده کشف شده‌اند و یافت نشدن محوطه‌های چراگاهی (مثلاً در هلیلان)، وجود چنین تمایلی را

تأیید می‌کند. او همچنین مشاهده کرده است که در بعضی دره‌ها، مانند نهاوند، منابع غنی سنگ آتش‌زنه وجود ندارد (شکل‌های ۱۲، ۱۳)، به همین دلیل در هزاره ششم زیستگاهی در آنجا استقرار نیافته است. در هزاره پنجم، کاهش وابستگی به سنگ آتش‌زنه و پراکندگی کارآمد تیغه‌ها احتمالاً تا حدی این مشکل را برطرف کرده است. با وجود این، در این دوره هنوز محوطه‌های تخصصی شناخته نشده است. فعلاً، الگوی زیستگاهی این دوره را می‌توان الگویی پراکنده توصیف کرد. طبق آمارهای تقریبی و ناقص (به علت هشدارهایی که پیش از آن در زمینه اکتشاف و حفظ و نگهداری داده شده بود) به طور متوسط ۱۵ تا ۹۵ کیلومترمربع زمین برای هر روستا موجود است. بیشترین تراکم محوطه‌های باستانی در دهلران و در طول فاز خزینه بوده است که فقط ۱۵ کیلومتر زمین در اختیار داشته است؛ به نظر می‌رسد کمترین تراکم متعلق به داراب باشد که در هر ۹۶ کیلومترمربع آن یک روستا مستقر بوده است. به دنبال هر مهاجرتی، میزان این تراکما به چنان سطح پایینی می‌رسید که این دشتهای حتی با کشاورزی غیرحرفه‌ای قادر به تأمین نیاز مردم بود. با افزودن این نکته که استقرار همزمان همه روستاها در یک مرحله شناخته شده (مثلاً دالما که از ۵۲۰۰ تا ۴۵۰۰ ق.م. برپا بوده است) ناممکن است، متوجه می‌شویم که باز هم از میزان تراکم کاسته می‌شود. این روش ارزیابی تراکم بیشتر برای الگوهای سودمند است که در دوره‌های بعد توسعه یافتند.

دوره روستائینی میانه

آن‌طور که از پراکندگی محوطه‌های باستانی و سفالها برمی‌آید، زیستگاههای مناطق پست این دوره با دوره قبل پیوند آشکاری دارند. همچنین در این دوره است که بیشترین شمار محوطه‌های باستانی در شوشان پدیدار می‌شود و پس از آن کاهش می‌یابد. در دهلران، در پایان دوره آغازین شمار محوطه‌ها به بیشترین میزان رسیده است ولی در دوره میانه مرتباً کاهش یافته است. یکی از دلایل این کاهش احتمالاً این است که با وجود توسعه محوطه‌های باستانی وسیعتر، شمار جمعیت همچنان ثابت مانده است؛ ولی هنوز نمی‌توان اطمینان داشت. محوطه‌های تپه سبز، موسیان و فرخ‌آباد در دهلران

همه از اندازه معمولی بزرگتر به نظر می‌رسند، ولی تفاوت فاحشی با هم ندارند؛ وسعت آنها شاید دو برابر محوطه‌های دیگر باشد. از سوی دیگر، در شوشان، محوطه چغامیش مساحتی حدود یازده هکتار یعنی یازده برابر روستاهای گونه‌نمای پیرامون خود داشت. می‌دانیم که بعضی از محوطه‌ها از جمله جعفرآباد روستا نبوده‌اند بلکه کارگاه ساخت سفال به شمار می‌رفته‌اند؛ این مطلب شمارش محوطه‌های مسکونی را دشوار می‌سازد. تقسیم‌بندی فرعی مناطق دیگر هنوز به‌طور کارآمد انجام نشده است و از یک دوره طولانی فقط می‌توانیم کلیاتی ارائه بدهیم. بنابراین شگفت‌انگیز نیست که این دوره بیشترین شمار محوطه‌های باستانی را دارا باشد، ولی توجه به این نکته مهم است که مکان این محوطه‌ها گاهی با مکان دوره‌های پیشین تفاوت دارد.

بنا به گزارش لوین و مک‌دانلد (۱۹۷۷، ص ۴۹-۵۰) در ماهیدشت واقع در زاگرس مرکزی، محوطه‌هایی با سفال J از دوره قدیم در گسل دره‌ها و کنار نهرهای کوچک یافت شده است، در حالی که محوطه‌های عبید چنین وابستگی را به آبهای زمینی و آبیاری نشان نمی‌دهند. حدود ۳۵ درصد از محوطه‌های حاوی سفال J در زمینهایی با زهکشی ضعیف قرار دارند و از آنجا که «عملاً همه محوطه‌های حاوی سفال J در گسل دره‌ها یا در بستر نهرهای کوچک واقع شده‌اند... تصور می‌شود که وجود منابع آبی مناسب و دائمی در انتخاب جای محوطه‌ها تا اندازه‌ای مؤثر بوده است». نقطه مقابل این محوطه‌ها عبید است که امروزه ۳۴ درصد از محوطه‌های آن در نواحی بلند ساخته شده‌اند و در نتیجه به هیچ روی امکان آبیاری آنها وجود ندارد. لوین و مک‌دانلد این جابه‌جایی را ناشی از تغییرات اقلیمی می‌دانند. بنا به تفسیر آنها، با مرطوبتر شدن آب‌وهوا در هزاره پنجم، امکان کشت محصول به شیوه دیمی افزایش یافت و موجب پراکنده شدن ساکنان عبید از نواحی ای شد که برای آبیاری مناسب بودند.

داده‌های به‌دست آمده از فارس نیز نشان‌دهنده وابستگی فزاینده به آبیاری است. در آنجا سامنر (۱۹۸۱) به شرح کلی مناطق زیستگاهی هر فاز پرداخته است (شکل ۱۶). در یکی از این مناطق، به‌نام ناحیه آبیاری سون، در دوره روستاشینی زیستگاه

متراکمی پدیدار شد. سامنر سابقه بهره‌برداری از منطقه سون را به دوران جری نسبت می‌دهد؛ در این دوران هجده محوطه از چهل و شش محوطه آن در این منطقه قرار داشته است و بقیه در جاهایی مستقر بوده است که امکان استفاده از جوی‌های جاری از چشمه‌ها وجود داشته است. بنا به گزارش سامنر، کانال‌کشی واقعی در ناحیه سون از دوران شمس‌آباد آغاز شد. در این دوران ۳۱ درصد از محوطه‌های باستانی در منطقه سون بود و تراکم آنها دو برابر تراکم محوطه‌های بخشهای دیگر حوضه رود کر بود. بسیاری از آنها از منابع آبهای زمینی آنقدر فاصله داشتند که می‌توان گفت «نظام حاکم بر سون نخستین بار در دوره شمس‌آباد بنیان نهاده شده است» (سامنر ۱۹۸۱، ص ۱۱). در دوران باکون، شمار محوطه‌های باستانی منطقه سون تقریباً دو برابر شد و مساحت آنها شامل حدود ۴۵ درصد از کل نواحی این دوره می‌شد، در نتیجه تراکم این منطقه چهار برابر مناطق دیگر بود. افزون بر این، سه محوطه با وسعتی غیرمعمول در منطقه سون کشف شد. طبق اظهارات سامنر، متأسفانه درباره نقش آنها چیزی نمی‌توان گفت و آنها صرفاً روستاهای بزرگی بوده‌اند.

اگرچه تلویحاً گفته شده است که در دوره روستانشینی قدیم در برخی مناطق کشت آبی آغاز شده و احتمالاً فقط در دوره روستانشینی میانه-اگره در دیگر دوره‌ها- وجود داشته است، بدیهی است که مکان همه محوطه‌ها بر اساس نزدیکی به منابع آبی تعیین نشده است. بعلاوه، با توجه به مدارک موجود، متمایز ساختن محوطه‌ای واقع در کنار جوی آب با شیوه دیم از محوطه‌ای با کشت آبی ناممکن است؛ فقط در مواردی که آب نهرهای جاری به محوطه‌ها نمی‌رسیده است می‌توان مطمئن بود که کشت آبی متداول نبوده است. از سوی دیگر، با تغییر شرایط اقلیمی، امکان کشاورزی در بیشتر مناطق کوهستانی فقط با آب باران میسر بود و کشت بخشهای بالایی جلگه پست نیز بدون بهره‌گیری از شیوه آبیاری امکانپذیر بود.

بدون داده‌های دقیق گاهنگاری، تفسیر تراکم محوطه‌های دوره روستانشینی میانه دشوار است. با این حال، مشاهده (جدول ۱۲) ارقام مشابه تراکم در دره‌هایی که فاصله زیادی از هم دارند شگفت‌انگیز است. چنانچه محاسبه خود را بر کل دشتهای

متمرکز کنیم نه فقط مناطق دور از هم، کاری که سامنر در حوضه رود کر انجام داد، در دشتهایی که بدقت بررسی شده‌اند، میزان تراکم تقریباً یک محوطه برای هر ۱۳ تا ۲۰ کیلومتر مربع است. تصور می‌شود که هر دره نواحی متراکم ویژه خود را دارد، ولی این نواحی در آمارگیرهای کلی از نظر دور مانده‌اند.

دوره روستانشینی جدید

در این دوره شاهد دگرگونی چشمگیری هستیم. در نواحی پست، به سرعت از شمار محوطه‌های باستانی کاسته می‌شود. این کاهش نخست در دهلران و سپس با آهنگی آهسته‌تر ولی با همان شدت سرانجام در دشت شوشان پدیدار شد. به نظر می‌رسد تا پایان این دوره، هر دو منطقه عملاً از سکنه خالی شده است. در این زمان، شرایط آب و هوایی جدیدی حاکم شده بود که تا اندازه‌ای به افزایش پراکندگی روستاها در نواحی مناسب جدید انجامید. ولی آنچه توجه ما را جلب می‌کند گسترش نواحی نیست، بلکه کاهش کلی شمار محوطه‌های باستانی است.

جدول ۱۰ از فصل ۲ برای آسان کردن مقایسه، داده‌هایی را در مورد مکان محوطه‌های دشت شوشان بر اساس زیرگروه جغرافیایی و مرحله ارائه داده است. بلافاصله روشن می‌شود که مکان محوطه‌های باستانی، از فازی به فاز دیگر، به میزان زیادی ثابت مانده است، به طوری که بخش مرکزی دشت همیشه اهمیت داشته است و مناطق حاشیه‌ای نسبتاً کم اهمیت بوده‌اند. در طول دوران شوش A، با تبدیل شوش به کانونی مذهبی، محوطه‌های باستانی مستقر در منطقه بین رودهای دز تا شور، به طور محسوس به منطقه بین رودهای کرخه تا دز تغییر مکان دادند. پیش از آن، محوطه‌های نسبتاً بیشتری در چغامیش، مرکز دوره میانه در منطقه دز تا شور، قرار داشت.

به نظر می‌رسد که پراکندگی زیستگاهی در شوشان بیشتر تحت تأثیر شمار رو به کاهش محوطه‌ها بوده است تا منطقه جغرافیایی. به هر ترتیب تا پایان دوره روستانشینی تغییر بارزی در جهت دور شدن از نواحی کشاورزی حاصلخیز رخ نداده است. تغییر کلی مکان به سوی غرب دشت تا دوره اوروک ادامه دارد؛ این پراکندگی احتمالاً بیشتر به

عوامل صرفاً اجتماعی بستگی دارد (احتمالاً کوچ‌نشینها در این امر نقش داشته‌اند) تا به تغییرات اقلیمی یا زیست محیطی.

با زوال دشت دهلران، استقرار به سوی شرق تغییر مکان می‌دهد، سپس ساکنان دوران شوش A، که قسمتهای حاشیه‌ای سرزمین آنها مورد «هجوم» ساکنان محوطه‌های سرگراب بود، دشت را ترک می‌کنند. در پایان دوره روستانشینی، استفاده از این دشت برای کشاورزی کاملاً کنار گذاشته شد. رایت (۱۹۸۱ ب، ص ۷) این فرضیه را مطرح کرده است که برخوردهای اجتماعی به کاهش ناگهانی جمعیت در دهلران منجر شد. او زمانی یورش ساکنان سرگراب به دهلران را دلیلی بر فشار ساکنان زمینهای بلند به اهالی دهلران برای ترک زادبوم خود دانسته بود (رایت و دیگران ۱۹۷۵) ولی اینک تردید دارد که ساکنان بلندیها توانسته باشند بدون کمک واقعی و قابل توجه کوچ‌نشینها چنین تغییری را در شمار جمعیت پدید آورند؛ البته این احتمال را مطرح می‌سازد که کشمکشهای ساکنان بین‌النهرین و شوشان ممکن است موجب «ناپایداری سکونت در دشت مرزی دهلران» شده باشد (رایت ۱۹۸۱ ب، ص ۷۰). با وجود این، او تصدیق می‌کند که در هیچ‌یک از نواحی این دوره، نشانه‌ای از کشمکش به دست نیامده است. به عقیده من فرضیه کشمکش و درگیری در این زمان بسیار ضعیف به نظر می‌رسد.

کاهش جمعیت ایران با افزایش عظیم جمعیت در بین‌النهرین در دوره اوروک قدیم تا جدید تقریباً همزمان است. به عقیده آدامز (آدامز و نیسن ۱۹۷۲، ص ۱۱) این افزایش ممکن است مستلزم ورود مردم نواحی خارجی نزدیک بین‌النهرین بوده باشد. این مطالب تا حدی به تاریخ استقرار دوره اوروک قدیم در بین‌النهرین در مقابل شوشان جدید بستگی دارد. در صورتی که اوروک در بین‌النهرین زودتر از ایران آغاز شده باشد، ممکن است با شوشان جدید همپوش بوده باشد. مهاجرت روستاییان ایرانی را در اواخر دوره روستانشینی جدید که به سوی رسوبات بین‌النهرین انجام شد می‌توان دلیل کاهش شمار محوطه‌های باستانی دانست، ولی این مطلب علت مهاجرت را روشن نمی‌سازد. تنها استثناء در کاهش شمار محوطه‌های باستانی دوره جدید در کنگاور رخ داده است؛

در این منطقه، در اواخر دوره روستانشینی جدید تعداد محوطه‌ها به حداکثر ممکن رسید. این ناهنجاری کاهش شمار محوطه‌های باستانی مکانهای دیگر را به دشواری شرح می‌دهد. هنریکسون (۱۹۸۳) گسترش زیستگاه کنگاور را ناشی از تغییرات اقلیمی می‌داند. اقلیم دوره‌های روستانشینی قدیم و میانه خشکتر از زمان حال بوده است، به همین دلیل اکثر محوطه‌ها در ته دره‌هایی که دارای آب کشاورزی بود، مستقر می‌شدند. در دوره روستانشینی جدید، زیستگاه در نواحی خشکتر دامنه کوهستانها برپا شد؛ در آنجا شرایط اقلیمی مرطوبتر امکان کشاورزی دیمی را میسر می‌کرد. با وجود این، در سراسر دوره روستانشینی، محوطه‌های کنگاور وسعت کمی داشت و «معمولاً همیشه کمتر از یک هکتار» بودند. طبق نتیجه‌گیری خانم هنریکسون استعداد کشاورزی کنگاور کمتر از ماهیدشت بود.

اگر درست بودن نتایج به دست آمده درباره دلایل مربوط به توسعه محوطه‌های دوره روستانشینی جدید را بپذیریم، این پرسش مطرح می‌شود که چرا نواحی دیگر، که در اصل مناسبتر نیز بودند، چنین افزایشی نداشتند. اگرچه درباره کنگاور استناد به تغییرات اقلیمی ظاهراً آسانترین راه حل است، این عامل نمی‌تواند کاهش همزمان محوطه‌های همه بخشهای دیگر غرب ایران را توجیه کند.

سامنر در حوضه رود کر متوجه تغییر فاحشی در فاز لپویی شده است.

هر روند مهم مشهود در توالی در فاز لپویی دچار تغییری بنیادین شد. بدیهی است که نیاز به آب برای آبیاری دیگر عامل اصلی در تعیین مکان زیستگاهها نبوده است. پراکندگی بیشتر محوطه‌های باستانی و تمایل به برپایی زیستگاههای جدید در مناطق نزدیک به چراگاههای طبیعی نشانه وابستگی روز افزون به گله‌داری است (سامنر ۱۹۸۱).

سامنر دلایل این دگرگونی را نامرغوبیت تدریجی خاک بر اثر شور شدن، تغییر اندک آب و هوا در جهت مستعد شدن شرایط برای کشت دیم و ناپایداری سیاسی می‌داند. پیامدهای ناپایداری سیاسی ناشی از این واقعیت است که نظام زیستگاهی بار دیگر در فاز بانث در جهت خوشه‌ای شدن محوطه‌ها و تمرکز جمعیت در یک مرکز شهری-ملیان-تغییر می‌یابد. تأثیر گله‌داری در الگوی زیستگاهی لپویی بر وضعیت

حاکم بر مرحله بانس نیز مشهود است. در آنجا در نزدیکی نواحی ای که امروزه اردوگاههای شبانان چراگاه گرد هستند، شمار بسیار قابل توجهی از محوطه‌های باستانی کشف شده است.

پراکندگی داده‌های مناطق دیگر مانع از هرگونه تفسیری می‌شود. اطلاعات موجود درباره نقش فزاینده شبانان، که داده‌های زیستگاهی یافته‌شده در برخی از دره‌ها به آن اشاره دارد، با کشف گورستانهایی در شمال شرق لرستان تأیید می‌شود. این گورستانها مدتهای طولانی مورد استفاده بوده‌اند و سفالها و دیگر دست‌ساخته‌های مکشوف از آنها گواه جدایی نسبی ساکنان آن از روستاییان یکجانشین است. به نظر نمی‌رسد که زوال روستاها بر اثر افزایش شمار گله‌داران باشد، ولی در دوران اولیه تاریخی در بین‌النهرین حق انتخاب جابه‌جایی بین این دو حالت کاملاً تأیید شده است (آدامز ۱۹۷۸).

به‌طور کلی در سراسر دوره روستانشینی، زیستگاههای کمی در ایران مستقر بوده است و محوطه‌های باستانی آن در دوره‌های کشاورزی حاصلخیزتر تمرکز داشتند. همه این محوطه‌ها شاید تا اندازه‌ای با شبانان چراگاه گرد همبستگی داشته‌اند. در تمام این منطقه، با استفاده از داده‌های پراکنده، می‌توانیم فقط به مفاهیم کلی با عناصر ویژه در یک نظام زیستگاهی پردازیم، ولی با بررسی اطلاعات دقیقتر از حفاریهایی که بر اساس فعالیتهای تخصصی و روابط سلسله‌مراتبی میان محوطه‌ها و اشخاص انجام شده‌اند، می‌توانیم تا میزان قابل توجهی به آگاهی خود بیفزاییم.

تخصص، جایگاه اجتماعی و سلسله‌مراتب

هدف ما در بررسیهای زیستگاهی شناسایی محوطه‌هایی است که با نشان دادن مدارکی مبنی بر وجود فعالیتهای تخصصی جایگاه اجتماعی بالای ساکنان آن یا موقعیت ویژه‌ای در سلسله‌مراتب محوطه‌ها-موقعیتی که ممکن است با اندازه یا ویژگیهای دیگر محوطه‌ها آن را آشکار سازد-از دیگر محوطه‌ها متمایزند. بدیهی است از آنجا که فقط تعداد کمی از حفاریها داده‌های به‌دست آمده از بررسیها را تقویت می‌کنند،

بیشتر مطالبی که می‌توان گفت استنباطی خواهد بود. با وجود این، دست‌کم می‌توانیم به محوطه‌هایی توجه کنیم که ویژگی‌های بالقوه‌ای دارند و برای حفاری‌های احتمالی بعدی مناسبند.

تخصص

به‌طور کلی در همه محوطه‌های باستانی خاور نزدیک و در تعداد کمی از محوطه‌های ایران، مدارکی مبنی بر وجود تخصص‌های صنعتی در دوره روستانشینی آغازین به دست آمده است. صنایعی که درست بیرون از ناحیه مورد نظر واقعند عبارتند از کارگاه‌های صنعتگران در بیضا (کرک براید ۱۹۶۶) مسگری در چایونو (چمبل و بریدوود ۱۹۷۰؛ بریدوود و دیگران ۱۹۷۱) کوره‌های ذوب مس و سرب در چاتال هویوک (ملارت ۱۹۶۷) و یاریم تپه (مرپرت و مونچاو ۱۹۷۶، ص ۶۴) و کوزه‌های بزرگ سفالپزی در محوطه باستانی یاریم تپه قرار دارند (شکل ۴). در هیچ‌یک از آنها مدارکی از اثبات فعالیت‌های «بازرگانی» یا اثبات صدور اشیاء این محوطه‌ها به نقاط دیگر به دست نیامده است، ولی پیدا نشدن بقایای مشابهی از روستاهای دوره قدیم ایران نشانه تفاوت بین آنهاست.

گاهی اوقات، وجود کوره‌های سفالپزی یا ضایعات کوره‌ای، مدارک مستقیمی از فعالیت‌های صنعتی است. این معیارها ما را در شناسایی محوطه‌های تولیدی، یاری می‌دهد. ولی به علت دشواری‌های بسیار اکتشاف و حفظ و نگهداری، مدارک منفی چندان رضایت‌بخش نخواهد بود. تنها محوطه باستانی حفاری شده که بی‌تردید چیزی جز کارگاه سفالگری نبوده است، فاز جعفرآباد در دوره روستانشینی میانه است. دست‌کم برخی از فراورده‌های جعفرآباد ظروف ویژه تدفین بوده است. ولی در بسیاری از محوطه‌های دیگر در دشت شوشان، کوره‌ها یا ضایعات کوره‌ای کشف شده نشان‌دهنده رواج تولیدات محلی است. به هر ترتیب، اگرچه در گزارش‌های حفاری مدرک مستقیم و روشنی دیده نمی‌شود، گمان است که سفال‌های مرغوب شوش A در خود شوش تولید می‌شدند. به‌طوری که قبلاً گفته شد، از کوره‌های شوش

گزارشهای دیگری به دست نیامده است.

سامنر (۱۹۸۱) از سه کارگاه سفالگری در منطقه آبیاری سون در حوضه رود کر نام می برد، ولی این اطلاعات فقط از طریق بررسیها به دست آمده است. در ناحیه مسکونی باکون با سفالی به همین نام، کوره هایی کشف شد. در ناحیه حفاری شده که حدود هشت درصد از کل محوطه را تشکیل می داد، ظاهراً هربار فقط از یک کوره استفاده می شد (لانگسدورف و مک کان ۱۹۴۲، شکل های ۲ و ۴).

بجز سفال، فقط آثار اندکی از تولیدات صنعتی دیگر بر جای مانده است. اگرچه کارگاههای سنگ آتش زنه، متعلق به فاز بزمرد، در علی کش یافت شده اند، مطمئن نیستیم که این کارگاهها پاسخگوی نیازهای پیچیده تر روستا نیز بوده اند (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۳۶). صنعت ریز تیغه دوره روستانشینی اولیه از کیفیت بالایی برخوردار است و بر مهارت بسیار بالای صنعتگران و احتمال وجود متخصصانی در این فن دلالت دارد. به نظر سولبرگر^۱ و پاترسون^۲ (۱۹۸۳) احتمالاً از ماشین ساده ای برای ایجاد ریز تیغه های بسیار ظریفی استفاده می شده است. از دوره روستانشینی میانه مدارک روشنی در دست است که اهمیت تیغه های ساخته شده از سنگ آتش زنه در دهلران را نشان می دهد (هول، فلانری، نیلی ۱۹۶۹، ص ۸۷). روستای موریان، از دوره روستانشینی میانه، محوطه ای در ماهیدشت است که نزدیک صخره ای از سنگ آتش زنه خاکستری مرغوب واقع است و به ایستگاه ایجاد تراشه های سنگ آتش زنه معروف است (بریدوود ۱۹۶۰ الف، ص ۶۹۶). با توجه به کیفیت این ماده خام، احتمالاً آن را به مناطقی چون دهلران، که سنگ چخماق نامرغوبی داشت، صادر می کرده اند (رایت ۱۹۸۱ ب، ص ۶۹).

اکثر اشیاء کوچکی که در محوطه ها کشف شد احتمالاً در محل تولید می شدند، ولی تراکم غیر عادی گوشواره ها (۳۹۱ نمونه) در موشکی این احتمال را برمی انگیزد که آنها را برای صدور می ساختند. کشف خرده های این نوع گوشواره در مراحل مختلف ساخت اثر حاکی از این است که بی تردید این اشیاء در محوطه ساخته می شدند

1. Sollberger

2. Patterson

(فوکایی، هوریوشی و ماتسوتانی ۱۹۷۳، ص ۵۸). نکته قابل توجه این است که اکثر نمونه‌های مکشوف گلی هستند و در این میان فقط پنجاه‌دو نمونه سنگی وجود دارد. مس باید از منابع نزدیک در فلات ایران استخراج شده باشد و احتمال می‌رود در محیط‌هایی چون سیلک مراحل تخصصی تولید انجام می‌شده است. با این حال، مقدار مس یافت شده در محوطه‌ها بسیار کم است؛ این مطلب نشان می‌دهد که در محوطه‌های نواحی مورد نظر ما، فقط مراحل پایانی تولید اشیاء مسی انجام می‌شده است. از سوی دیگر، ورقه مسی کوچکی که حفاران در موشکی کشف کردند، احتمالاً اضافه مسی بوده که از آن مهره و سنجاق ساخته می‌شده است (فوکایی، هوریوچی و ماتسوتانی ۱۹۷۳، ص ۶۷-۶۸). تبرهای مسی مکشوف از دوره روستانشینی جدید شوش و گیان احتمالاً پس از تکمیل به خارج صادر می‌شدند. مس خالص محلی که از فلات ایران استخراج می‌شد به صورت سرد چکش‌کاری می‌شد و سپس ظاهراً برای استفاده در مراسم آیینی به کار می‌رفت.

رایت (۱۹۸۱ ب، ص ۲۷) از صادرات قیر فرخ‌آباد در دوره اوروک قدیم سخن می‌گوید. حدس می‌زنیم در طول دوره مورد نظر ما این فراورده نیز در سطح وسیعی توزیع می‌شد، زیرا از آن برای چسباندن ابزار ساخته شده از سنگ آتش‌زنه به دسته و ضدآب کردن سبدها استفاده می‌شده است. احتمالاً در محوطه‌های دشت دهلران اعمالی چون استخراج، جوشاندن و توزیع این ماده انجام می‌شده است، ولی فقط از استفاده از این ماده در خود محل - نه صادرات آن - اطلاعات محکم در دست داریم (رایت ۱۹۸۱ ب، ص ۷۰).

کشف مهرهایی به شکل مهرهای دکمه‌ای با نقش‌کنده و تکه‌های گلی مهر شده این نظر را تقویت می‌کند که کالاهای تولید شده از محوطه‌ای به محوطه دیگر انتقال می‌یافتند. از مهرهای کنده کاری شده برای ایجاد طرح روی گل نرم درپوش کوزه‌ها یا روی پوشش گلی روی گره بند دور بسته‌ها یا عدلهای حاوی کالا استفاده می‌شده است. این مهرها نخستین بار در دوره روستانشینی میانه پدیدار شدند و سپس در دوره روستانشینی جدید در سراسر غرب ایران پراکنده شدند. کشف دو مهر و چهار درپوش

کوزه متعلق به فاز بیات در تپه سبز (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۲۴۷) نشان می‌دهد که کالاهای در این محوطه باز می‌شدند ولی مکان مهر زدن روی آنها ناشناخته است. آمیه (۱۹۷۲، ۱۹۸۰) از نظر سبک، بازنگری جامعی از مهرها و تکه‌های گلی مهر شده ایران و بین‌النهرین منتشر ساخته است ولی خاستگاه اکثر نمونه‌های وی نامعلوم است. میزان اطلاعات ما از تولیدات تخصصی سراسر دوره روستائیشینی نسبتاً پراکنده است. کیفیت ساخت تراشه‌های سنگ آتش‌زنه، سفالها و سنگهای صیقل داده شده نشانه مهارت بسیار بالای متخصصان است؛ مهارتی که صنعتگران نقاط دیگر از آن بی‌بهره بودند، ولی تولید فراورده‌های تخصصی، به ابزاری برای توزیع کالا نیاز داشت. با وجود جابه‌جایی بسیاری از تولیدات در سراسر غرب ایران و کاربرد مهرها و درپوشها در این زمینه مدارک روشنی در دست نیست (آمیه، بی‌تا).

از دوره روستائیشینی آغازین به بعد دادوستد-واژه‌ای عام برای نشان دادن روابط اجتماعی متقابل که در نتیجه انتقال کالا از یک محوطه به محوطه‌ای دیگر به کار می‌رود- افسیدین، مس، صدف و بعضی اشیاء تزئینی دیگر رایج بوده است. از دوره آغازین در دهلران، از وجود تکه سفالهای وارداتی که منشأ آنها شمال شرقی بین‌النهرین (سامره) است نیز مدارکی در دست است. در دوره روستائیشینی قدیم شاهد ورود مجموعه‌های سفالی کامل هستیم، از جمله: سفال انتقالی چغامامی (و تکه سفالهای مشتق از سفال سیلک) در دهلران، سفال J و دالما در ماهیدشت و دالما در کنگاور. وجود این مجتمعات مهم بیش از آنکه نشانه دادوستد یا تماسهای پراکنده باشد، بهترین دلیل حرکت و کوچ مردمی با سنتهای نو است.

در دوره‌های روستائیشینی میانه و جدید، تعدادی از سفالهای وارداتی در مجموعه آثار فرهنگی محلی یافت شد. در دهلران، چندین سفال شاخص و غیرمحلی در فاز بیات پدیدار شد (هول، فلانری و نیلی ۱۹۶۹، ص ۱۶۷-۱۶۹). سفالی قرمز رنگ با نقوش مشکی، که معمولاً منشأ ساخت آن در کوهستانها تصور می‌شود، با تناوب کم در شوشان و در سرتاسر آبریز کرخه در دوره روستائیشینی جدید یافت شد که حاکی از وجود تماسهای منقطع و کم‌دامنه است. ظروفی با سبک ظروف مکشوف از گورستان

شوش در موسیان دهلران، در سیاه‌بید ماهیدشت، در کوزه‌گران سیمره و احتمالاً در کزآباد هلیلان یافت شده است. درحالی‌که برآمدگی سفال قرمز رنگ با نقوش سیاه بر کوچ دامداران و شاید انتقال کالاهای موجود در این ظروف دلالت دارد، ظروف مکشوف از گورستان شوش احتمالاً میان اعضای گروهی ممتاز مبادله می‌شده است یا صرفاً هدایا و یادگارهایی بوده است که زائران نیایشگاهها به منازل خود می‌آوردند (سی. کریمر، ویراست ۱۹۸۲، ص ۲۶۱).

بهترین سند از نمونه کالای تجاری از منابع شناخته شده ابسیدین است. قطعاتی از یک منبع (۴c) در شرق آناتولی در دو منطقه بسیار دور از هم مانند تل‌رماء در سوریه و در علی‌کش یافت شده است. اگرچه علت اصلی و بنیادی این مبادله هنوز بدرستی شناخته نشده است، جابه‌جایی این ماده در چنین سطح وسیعی در دوره روستانشینی قدیم جالب است. اینکه دست‌ساخته‌های دیگر نیز این‌گونه انتقال می‌یافتند، اهمیت زیادی ندارد؛ نیروی بالقوه برای انتقال دانش وجود داشت و این احتمالاً مهمترین دلیل بوده است (رنفرو ۱۹۷۷، ص ۳۱۰، کوهل و رایت ۱۹۷۷، ص ۲۷۵).

علاوه بر ابسیدین، کالاهای دیگری که در روستاهای آغازین یافت شد مهره و صدف نرم‌تنان مدیترانه و دریای سرخ بود. در تعدادی از روستاها مس یافت شد و احتمال دارد که در اکثر روستاها وجود داشته باشد. دست‌کم دو منبع اصلی مس بومی وجود دارد؛ یکی در مرکز ایران در نزدیکی انارک و دیگری در مرکز آناتولی. اگرچه ممکن است با روش تجزیه و تحلیل بازمانده عنصری منابع این مواد آشکار شود، معمولاً این فلزات چنان خورده می‌شوند که شناسایی آنها غیرممکن است. از سوی دیگر، در حال حاضر نادر بودن فلزات نامبرده تهیه الگوی پراکندگی آنها را غیرممکن ساخته است. همین مطلب در مورد فیروزه، عقیق و سنگهای گوناگون نیمه‌قیمتی یا جز آن نیز صادق است.

این مدارک فرهنگی به مبادله پیچیده و کاملاً منظم کالاها میان مناطق غرب ایران مربوط نمی‌شود، بلکه به سطح پایین تماسهای ناپیوسته‌ای اشاره دارد که فرایندهای متفاوت بسیاری داشته است. از سوی دیگر، بی‌تردید مدارک ملموس

به دست آمده فقط نشانه‌های کوچکی هستند که به وجود ارتباط متقابل بسیار گسترده‌تر و شدیدتری دلالت می‌کنند، که اگر هم اثری از آن باقی مانده باشد اندک است. طبق مدارک موجود، احتمال نمی‌رود که بازرگانی عامل اصلی توسعه اجتماعی منطقه باشد، بلکه این مدارک تا حد زیادی منفی هستند و بدیهی است که دست کم امکان تماسهای پراکنده درون منطقه‌ای در همه مناطق میسر بوده است.

جایگاه اجتماعی

جایگاه اجتماعی را در اصل بر اساس اشیائی می‌توان تعیین کرد که به اهمیت فرد یا نقش او در جامعه اشاره دارد. از روی شکل ساختمان، اشیاء شخصی و کیفیت کالاها و شیوه تدفین می‌توان به نقش و اهمیت افراد و جایگاه اجتماعی آنان پی برد. افزون بر این، اگرچه مدارک به دست آمده از حفاریها کاملتر از داده‌های حاصل از بررسیها هستند، می‌توان در این مورد سرنخهای مفیدی به دست آورد.

در همه حفاریهای انجام شده در روستاهای دوره آغازین، بروشنی دیده می‌شود که گروههای مستقر از نظر سیاسی و اجتماعی همتراز بوده‌اند. اشیاء مکشوف از گورها، وسایل شخصی کم ارزشی هستند (جدول ۱۳). تدفینهای زیر کف خانه‌ها یا داخل خانه‌ها، خود تداوم سکونت و دودمان را نشان می‌دهد. این گورها در مقایسه با گورهای دوره‌های بعد اهمیت بیشتری دارند، زیرا هم اجساد زنان و هم مردان، با سنین مختلف، در آنها دیده می‌شود. به طور خلاصه، ظاهراً همه افراد جامعه، در کف خانه‌های خود به خاک سپرده می‌شدند.

در دوره روستائینی قدیم، در شیوه خاکسپاری اجساد تغییراتی اساسی پدیدار شد. پس از این دوره، اجساد افراد بالغ بندرت در محوطه‌های مسکونی یافت شده است. نمونه‌های به دست آمده از دوره قدیم اگرچه اندک است، با نمونه‌های دوره‌های بعدی هماهنگی دارد. این گونه خاکسپاریها، به سبب استفاده از گل اخری و بعضی اشیاء زینتی شخصی به هنگام تدفین، تا اندازه‌ای نشان‌دهنده تداوم شیوه‌های قبل است.

دوره‌های روستائینی میانه و جدید را می‌توان با هم بررسی کرد. به رغم

وسیع تر شدن نمونه بررسی، با شگفتی با فقدان اجساد افراد بالغ و اشیاء تزیینی شخصی روبه‌رو هستیم. تقریباً همه گورهای این دو دوره به نوزادان یا جنینها تعلق دارد و پس از مدتی یک یا چند ظرف نیز در آنها کشف شده است. همچنین، تقریباً همه اجساد در گورهای ساخته شده از خشت خام یا سنگ قرار داشتند. در دره‌های شرقی آبریز کرخه، مواردی یافت شده است که با این قاعده تفاوت دارد: در آنجا نوزادان ساکنان دره‌های گیان، سه‌گابی B، و کوزه‌گران درون ظروفی جای گرفته بودند و در تپه دالما، هشت جنین یا نوزاد به حالت کاملاً فشرده و جمع شده در خمره‌هایی زیر کف خانه‌ها دفن شده بودند. بدین ترتیب، احتمالاً با رواج سفال دالما این شیوه به کنگاور راه یافت و سپس تا دوره‌های میانه و جدید ادامه پیدا کرد. گمان می‌رود در این دوره‌ها به جای اینکه همانند شیوه رایج پیشین اجساد را با روشی خاص درون منازل به خاک بسپارند، اکثر گورها را در اتاقهای متروک یا در قسمتهای بدون سکنه محوطه‌های باستانی می‌ساخته‌اند.

اساساً، اطلاعات به دست آمده از دو گورستان هکلان و پرچینه در لرستان روشن می‌سازد که در طول دوره روستائینی میانه، خاکسپاری مردگان به شیوه‌ای رسمی و روشمند در گورستانهای سنتی رواج یافته بود. از روی اندازه گورها می‌توان نتیجه گرفت که تقریباً در همه آنها افراد بالغ دفن شده بودند نه نوزادان. در این دو گورستان، خالی بودن نسبی اکثر گورها و نمای تقریباً معمولی گور ثروتمندترین افراد شگفت‌انگیز است. تشخیص تفاوت سنی و جنسیت افراد (آن هم نه خیلی دقیق) تنها اطلاعاتی است که از این گورها به دست می‌آید. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که این گورستانها بازتاب جامعه‌ای تقریباً بی‌طبقه باشند. با کشف و حفاری گورستانهای دیگر، می‌توان دریافت که آیا این وضعیت در مناطق کشاورزی فنی نیز حاکم بوده است یا نه.

در دوره روستائینی جدید، گورستان یافت شده در شوش جالبترین است؛ با این حال، به علت در دست نبودن سیاهه‌ای از اشیاء موجود در گورها، بیش از این نمی‌توان گفت که در گور بعضی افراد، سفالهای بسیار مرغوبی، شاید هم بشقابها و تبرهای مسی، وجود داشته است. در جای دیگری (هول ۱۹۸۳) گفته‌ام که اگرچه نقش افراد روحانی

مطرح شده است، جامعه طبقات بسیار بالایی نداشته است.

جا دارد در اینجا به گورستان اریدو که هم عصر گورستان شوش بوده است نیز اشاره کنیم؛ اریدو کانونی مذهبی در بین النهرین جنوبی است و گورهای شبیه گورهای شوش دارد (گورهای ساخته شده از خشت خام با دو یا سه ظرف سفال در هریک). در اینجا با صورت برداری از گورها متوجه تفاوت اندک میان آنها می شویم (صفر و لوید ۱۹۸۱). بدین ترتیب، در محوطه هم ترازوی که عملکرد مذهبی آن روشنتر از شوش تشریح شده است مدارک اندکی - در صورت وجود - از تفاوت های مهم جایگاه اجتماعی در گورها به دست آمده است.

داده های زیستگاهی به دست آمده از شوشان، اطلاعات دیگری درباره جایگاه اجتماعی به دست می دهند. در بررسی هایی که در این دشت انجام دادم (هول ۱۹۸۹ ب)، به این نتیجه رسیدم که بعضی از محوطه های باستانی ساختمان های عجیبی در منتهی الیه شمالی خود داشتند که به نظر من احتمالاً «خانه های اربابی» بوده اند. مشابه این خانه ها در زمان حال، خانه های رهبران محلی است که گاهی خانه های خود را از نظر فضا یا سطح، متفاوت با دیگران می سازند. احتمالاً در قبرشخین چنین خانه ای وجود داشته است، ولی از آنجا که شناسایی این گونه محوطه های باستانی فقط در صورتی میسر است که لایه های استقرار دیگری روی آنها را نپوشانده باشد، نمونه بالا احتمالاً نادیده گرفته شده است. اگرچه ممکن است چغامیش محوطه ای از این نوع در دوره روستائینی جدید باشد، بخش مرتبط با موضوع در این محوطه حفاری نشده است. مشکل شناسایی این گونه محوطه های باستانی مانع هر تلاشی برای مطالعه پراکندگی آنها در بخش های مختلف دشت می شود.

با فرض درست بودن تفسیر من، در بعضی از محوطه ها اشخاصی سکونت داشته اند که جایگاه اجتماعی آنها از حد متوسط بالاتر بوده است. با این حال، چون وسعت این محوطه ها بیش از محوطه های دیگر نیست و ویژگی های قابل تشخیص کلی و بارزی ندارد، فقط بر اساس نشانه های سطحی نمی توان آنها را شناسایی کرد. بنا به نظر هنری رایت (۱۹۸۱ ب، ص ۶۷)، محوطه نزدیک فرخ آباد در دشت دهلران از این نوع

است. او مهری را در سطح این محوطه یافت. مسأله این است که مهرها بندرت در سطح زمین یافت می‌شوند و مانند گورستان شوش معمولاً با اجساد مردگان در گورها دفن نمی‌شدند؛ با این حال، یک یا دو مهر در گورستانهای لرستان و یک مهر در گور نوزادی در جعفرآباد کشف شد.

رایت به ساختمان‌سازی و بناهای نسبتاً عظیم تپه سبز و فرخ‌آباد نیز اشاره می‌کند و معتقد است این ساختمانها به اشخاص ممتاز اجتماع تعلق داشته است. اگر چنین باشد این بناها مشابه خانه‌های ساخته شده در قبرشخین هستند و حاکی از این واقعیتند که بناهایی از این دست و جایگاههای اجتماعی ممتاز کم نبودند. با این حال، مسأله شایان ذکر این است که اگرچه وجود سفالهای مرغوب، مهر، مس و دست‌ساخته‌های دیگر نشان‌دهنده جایگاه اجتماعی است، خانه‌های جعفرآباد (نزدیکترین محوطه به شوش) معماری غیرعادی و عجیبی ندارند.

سلسله‌مراتب

شیوه سنتی تعیین اهمیت محوطه‌های باستانی اندازه‌گیری مساحت محوطه است تا نوع پراکندگی (ردیفها یا سطوح در سلسله‌مراتب زیستگاهی) قابل مشاهده در آنها بررسی شود (فصل ۴). اگرچه تعیین اندازه محوطه‌ها مشکلات فراوانی دارد، روی هم رفته بررسی تفاوت اندازه‌ها بی‌فایده نیست زیرا با این کار می‌توان به دلایل تفاوت اندازه‌ها پی برد.

در دوره‌های روستائینی میانه و جدید، اندازه محوطه‌های شوشان با محوطه‌های دیگر تفاوت دارد، زیرا در این منطقه دو مکان «نخستی»- زیستگاههایی با وسعتی بسیار بیش از همه زیستگاههای دیگر- به دست آمده است؛ محوطه‌ای با اندازه متوسط دیده نمی‌شود، فقط محوطه‌های کوچک و یک محوطه بزرگ وجود دارد. طبق تفسیرهای معمول، این محوطه‌ها مرکز بوده‌اند و همان‌طور که پیش از این گفتیم شوش مرکزی دست‌کم برای مقاصد مذهبی ساخته شده بود. دلایل برپایی بناهای چغامیش در دوره میانه روشن نیست. اگرچه ساختمان سوخته احتمالاً مکان غیرمذهبی بوده است،

وجود حوزه‌ای مذهبی نیز در این محوطه بعید نیست. وجود سلسله‌مراتب در شوشان واضح و آشکار است، با این حال تأثیر مستقیم این محوطه‌ها بر زندگی مردم ساکن در آنها هنوز در پرده ابهام است. با توجه به تراکم پایین زیستگاه در دشت شوشان، این فرض که ساکنان این دو مرکز مواد غذایی را خود تولید می‌کرده‌اند، دور از ذهن نیست ولی احتمالاً به‌منظور انجام و حفظ اعمال مذهبی، دست‌کم کارگزاران مذهبی خود را به جمعیت گرد آمده در شوشان نزدیک کرده باشند.

اگرچه شماری از محوطه‌های غرب ایران وسعت بسیار زیادی دارند، هیچ محوطه‌ای به پهناوری شوش نیست (جدول ۱۴). در دهلران، هر یک از محوطه‌های تپه سبز، موسیان و فرخ‌آباد، وسعتی کمتر از چند هکتار داشته‌اند که نشان می‌دهد این محوطه‌ها مرکز نبوده بلکه صرفاً روستاهایی بزرگ بوده‌اند. در حال حاضر نمی‌دانیم آیا سازماندهی آنها با روستاهای کوچکتر تفاوت داشته است یا نه. در موسیان، در دوره روستانشینی جدید، این وضع تغییر کرده بود ولی مساحت کامل زیستگاه آن تعیین نشده بوده است. اگر صرفاً بر اساس وسعت محوطه‌ای آن را «مرکز» بدانیم، پس فقط موسیان ممکن است مرکز باشد. به همین ترتیب، دهلران با مساحتی حدود یک پنجم مساحت شوشان، احتمالاً مراکز کوچکتری را دربرداشته است ۲ تا ۳ هکتار در مقایسه با ۱۱ هکتار نسبت تقریباً درستی به نظر می‌رسد.

احتمالاً در دره سیمره جمعیتی زیاد و چند محوطه باستانی پهناور وجود داشته است؛ امروزه فقط محوطه کوزه‌گران وضعیت روشنی دارد، آن هم تا اندازه‌ای به این دلیل که یکی از چند محوطه واقع در خارج از محدوده شوشان با سفالهای شوش است. این محوطه در حدود ۱۱۰ کیلومتری شوش واقع شده است (این فاصله و فاصله‌های دیگر بر اساس خط مستقیم محاسبه شده است). تپه گیان در ۱۷۰ کیلومتری شوش، محوطه باستانی بزرگ دیگری (با حداکثر ۳ هکتار مساحت) در دره نهاوند است. از این محل، تبری مسی مشابه تبرهای مکشوف از گورستان شوش به دست آمد، ولی هیچ‌یک از سفالهای کشف شده به سفالهای شوش شباهت نداشت. چنانچه تپه گیان مرکز بوده باشد، احتمالاً بر امر دادوستد در امتداد جاده مس که از فلات تا دشت کشیده شده بود،

کنترل کاملی داشته و جمعیت آن شامل شمار زیادی از مردم کوچ‌نشین بوده است. حدود ۲۰۰ کیلومتری شوش، در دشت ماهیدشت، سه محوطه باستانی با دست‌کم پنج هکتار مساحت، متعلق به مرحله‌های سفال J و عبید، دیده می‌شود. در حوضه رود کر، واقع در ۴۰۰ کیلومتری شوش، سه محوطه باستانی بزرگ (۳ تا ۷ هکتار مساحت) در منطقه آبیاری سون قرار دارد. در این محوطه که غارتگران گورهای عصر مفرغ به شدت آن را ویران ساخته‌اند، تکه سفالهای نوع سفال شوش نیز پیدا شد.

همان‌طور که در ماهیدشت و حوضه رود کر دیده می‌شود، اگرچه این محوطه‌های وسیع (روستاها؟) احتمالاً به صورت گروهی بوده‌اند، این «مراکز» فاصله زیادی از هم دارند. در آن سوی ایران به سمت غرب، مراکز مذهبی نوظهور بین‌النهرین جنوبی - اور، اریدو و وارکا - در فاصله بیش از ۲۰۰ کیلومتری شوش واقع شده‌اند. با توجه به این پراکندگی، می‌توان گفت که محوطه‌های بزرگ باید جمعیت معیشتی کافی داشته باشند که در ایران فقط با اراضی وسیع امکان تأمین معاش آنها هست.

به هر ترتیب، مقایسه وضعیت این منطقه با بین‌النهرین جنوبی، که تعداد زیادی محوطه باستانی وسیع و چند محوطه کوچکتر در آن کشف شده است، اهمیت دارد. در زمینه نگهداری و اکتشاف در این منطقه مشکلاتی وجود دارد که ارزیابی آنها دشوار است، ولی با بررسیهای مهم آدامز که پیش‌قراول کار در شوشان است، تا اندازه‌ای نتایج به دست آمده قابل مقایسه هستند. ادعای وی را (آدامز ۱۹۸۱، ص ۶۰) مبنی بر اینکه در دوره عبید استقرار در شوشان متراکمتر از بین‌النهرین بوده است، باید نشانه وجود تفاوت‌های واقعی دانست. برای سنجش این ادعا، تراکم مناطق وارکا و اور - اریدو در دوره عبید جدید تعیین شده است (جدول ۱۲). در ناحیه‌ای به مساحت ۱۴۱۵ کیلومتر مربع، ۱۸ محوطه در منطقه وارکا، ۴۷۵ کیلومتر مربع و ۸ محوطه باستانی در ناحیه پسرکرانه کیش - عقیر، و در ناحیه‌ای با حدود ۱۱۰۰ کیلومتر مربع در منطقه اور - اریدو، ۷ تا ۱۱ محوطه باستانی وجود دارد. منطقه اور - اریدو سه محوطه بزرگ ولی منطقه وارکا فقط یک محوطه بزرگ دارد. مساحت اریدو، پهناورترین محوطه باستانی، حدود ۱۲ هکتار تخمین زده شده است (رایت ۱۹۸۱ الف، ص ۳۳۸)، در حالی که وسیعترین محوطه

منطقه اوروک حدود ۱۰ هکتار است و محوطه‌های دیگر مساحتی کمتر از یک هکتار دارند (آدامز و نیسن ۱۹۷۲، ص ۹). تراکم در این دو منطقه، به بزرگی یک محوطه در هر ۱۵۷ کیلومتر مربع در منطقه اور-اریدو، یک محوطه در هر ۷۹ کیلومتر مربع در منطقه وارکا و یک محوطه در هر ۵۹ کیلومتر مربع در پسرکرائه کیش-عقیر است. جالب است که بعدها با توسعه این مراکز و تبدیل آنها به شهرهای سومر تراکم آشکار و مشهود در دوره عبید جدید بین‌النهرین در ایران بیشتر با دوره عبید قدیم قابل قیاس است تا دوره جدید. در بین‌النهرین، اندازه ثابت جمعیت بومی یکجانشین به خودی خود می‌تواند عامل زیربنایی رشد این محوطه‌های بزرگ به شمار آید. در واقع، تشکیل محوطه‌های مشخصاً بزرگ در بین‌النهرین در طول دوره عبید قدیم آغاز شد که تراکم حتی از دوره عبید نیز کمتر بود.

محوطه‌های وسیع بین‌النهرین بی‌تردید مراکز مذهبی بودند (آدامز ۱۹۸۱، ص ۶۶) و وجود گورستانهایی در برخی از آنها حاکی از ارتباط معماری این محوطه‌ها با شوش است. ممکن است در دیگر محوطه‌های بزرگ ایران نیز نوعی اعمال مذهبی انجام شده باشد، ولی هنوز نقش سیاسی و اجتماعی آنها در طول دوره روستائینی نامعلوم مانده است. تاکنون دیده‌ایم که محوطه‌های کوچک کم‌اهمیت سفالهای ظریف، مهر، اثر مهر و معماری بسیار چشمگیری دارند؛ که به نظر ما بیانگر جایگاه اجتماعی است. اشاره ضمنی به اینکه در محوطه‌های کوچک افراد مهمی زندگی می‌کرده‌اند ما را در نتیجه‌گیری‌های آنی درباره سطوح سلسله‌مراتب، که فقط توزیع اندازه محوطه‌های باستانی آن را نشان می‌دهد، محتاطتر می‌سازد. طبق تحلیل‌های معمول، دوره روستائینی تا دوره میانه سلسله‌مراتب دو سطحی دارد؛ در بین‌النهرین اندکی زودتر به این جایگاه رسیدند. با وجود این، نباید مفهوم سلسله‌مراتب را چندان جدی گرفت، مگر اینکه نحوه کارکرد واقعی این محوطه‌ها را در یک نظام بتوان تعیین کرد.

با اینکه عوامل پدید آورنده محوطه‌هایی با اندازه‌های بسیار متفاوت کاملاً نامعلوم است، شاید بتوان شیوه‌های تحقیقاتی متعددی را دنبال کرد. در هر حال، پژوهش بیشتر داده‌های جدید لازم دارد.

نخست، انتظار می‌رود که اندازه روستاها به بهره‌وری منابع وابسته باشد، ولی بزرگی محوطه‌ها ممکن است به همان نسبت به عوامل اجتماعی از جمله جلوگیری از کشمکش مربوط باشد. جانسون (۱۹۸۲ ب) که به تفصیل به این موضوع پرداخته است، محدودیت در توانایی مردم برای کسب اطلاعات را عامل تعیین‌کننده‌تری در اندازه واحدهای استقرار بنیادی می‌داند تا شرایط زیست‌محیطی. سنجش این عوامل اجتماعی فراتر از توان کنونی ماست.

دوم، با ثبات شرایط زیست‌محیطی، احتمال افزایش اندازه محوطه‌ها بیشتر است، یا شاید به علت وجود انباشت در استقرار متداوم چنین به نظر می‌رسد. دیدیم که چطور در شوشان زیستگاهها تقریباً ناپایدار بودند و احتمالاً در سراسر غرب ایران چنین وضعیتی حاکم بوده است. آنچه به رغم محتمل بودن نمی‌توان با قاطعیت ابراز کرد، این است که ناپایداری زیست‌محیطی، چه به علت وجود دوره‌هایی با شرایط جوی نامساعد و چه به سبب زوال روز افزون محیط بر اثر استقرار متداوم، ناگزیر به متروک شدن دهکده‌ها منجر شده است. در هیچ موردی، تراکم محوطه‌ها آنقدر زیاد نبوده است که تولید مواد غذایی محل توسط ساکنان محوطه‌های بزرگ ممکن نباشد؛ در این تغییر ما تمرکز شهری در دوره روستانشینی ایران با بین‌النهرین را به حساب نمی‌آوریم.

سرانجام، ارتباط بین اندازه و کارکرد نیازمند پژوهش باریک‌بینانه‌تری است. محوطه‌های کوچک، دست‌کم آنهایی که کانون فعالیتهای مذهبی‌اند، هرچند در شکل حفاری نشده خود همگون به نظر می‌آیند، در واقع شاید بیش از محوطه‌های بزرگ تنوع دارند. اگر محوطه‌های بزرگ به منزله مکانهای تخصصی (نیایشگاهها) با ساختمان‌سازیهای پیاپی و اضافه کردن واحدهای مسکونی کاربردی و تولیدات صنعتی شروع به رشد کرده باشند، در واقع بیش از آنچه از تفاوت اندازه آنها برمی‌آید، به هم شباهت خواهند داشت.

در تلاش برای کلیت بخشیدن به موضوع، ناچار از بخش زیادی از این تنوع جالب چشم‌پوشی کرده‌ام. ولی در نهایت فقط با انجام حفاریهای دقیقی که برای کسب اطلاعاتی در زمینه ماهیت نظامهای منطقه‌ای با بهره‌گیری از آزمایش و حفاری چندین

محوطه کلیدی انجام می‌پذیرد، تفاوت‌های اساسی محوطه‌ها نمایان خواهد شد. برای نشان‌دادن چگونگی انجام آن در یک ناحیه، به برخی جزئیات دشت شوشان پرداخته‌ام.

سازمان دشت شوشان در دوره جدید

برای بازسازی نظام استقرار و اجتماعی، فقط از دشت شوشان اطلاعات کافی در دست است. در اینجا باید به دوره‌ای توجه کنم که سکوی پله‌ای در شوش ساخته شد، ولی نخست بازنگری جغرافیای دشت و امکانات کشاورزی آن سودمند خواهد بود.

در بالای دشت شوشان زمینی مسطح و یکپارچه با حدود ۱۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت وجود دارد (شکل‌های ۹ و ۱۰). عوارض جغرافیایی کنونی به دشواری تصویر احتمالی این منطقه در دوره شوشان را باز می‌نمایاند؛ در این دوره شوشان تفرجگاهی حاصلخیز و سرسبز و جلگه‌ای بود و گله‌های حیوانات سم‌دار و مجموعه‌ای زیستی، از جمله بسیاری از گیاهان مورد استفاده انسان را در خود داشت. در دوره‌های پیش از تاریخی، رودهای کرخه و کارون در حاشیه‌های غربی و شرقی دشت حد و مرز شوشان را تعیین می‌کردند. اگرچه امروزه این رودها منابع مهمی برای آبیاری هستند، از دیرباز رود دز، که مانند رودهای دیگر از رشته کوه‌های زاگرس در مرز بالایی دشت جاری می‌شود، شاه‌رگ آبیاری منطقه بوده است. بخش قابل کشاورزی دشت با فاصله‌ای از کوه آغاز می‌شود و تا آنجا که به کشاورزی ابتدایی مربوط می‌شود، نزدیک گسل هفت‌تپه (شکل ۹) - چین طاقی پستی که عمود بر رودها از دشت می‌گذرد - پایان می‌یابد. زمین میان این فضای نامنظم که رودها و کوه‌ها آن را احاطه کرده‌اند تقریباً مسطح است، ولی تعداد زیادی آبرفت‌های سنگریزه‌ای عریض که آب سیلاب‌های ناگهانی را زهکشی می‌کنند، آن را قطع می‌کند. در سال‌هایی که بارندگی زیاد است، محصول بدون نیاز به آبیاری تقریباً در همه قسمت‌های دشت رشد می‌کند، ولی حتی با آبیاری ساده میزان محصولات کشاورزی به میزان زیادی افزایش می‌یابد. با وجود این، به علت سیلاب‌های دوره‌ای، خشکسالی‌های طولانی، سرمای شدید زمستانی، بادهای غیر موسمی زودرس و سوزان تابستانی، حشرات و آتش‌سوزی کشاورزی کاری پرمخاطره است. در

اصل خوزستان توانمندی کشاورزی بالایی دارد، ولی در عمل به همان اندازه که ثمریخش است ناامیدکننده نیز هست.

عموماً گله‌داران کوچ‌نشین که زمستان را در خوزستان سپری می‌کنند و در تابستان گرم رمه‌های خود را به چراگاههای مرتفع می‌برند، در کنار کشاورزی به دامپروری نیز می‌پردازند. شواهد باستان‌شناختی از اواخر هزارهٔ هفتم حاکی از این است که در این ناحیه، ساکنان به گله‌داری و کشاورزی اشتغال داشته‌اند (هول ۱۹۷۴). دربارهٔ جزئیات گوناگون راهبردهای پیچیدهٔ معیشتی مدارک کمی در دست است، ولی این را می‌دانیم که اساس شیوهٔ کشاورزی نو که بر پایهٔ کشت آبی (؟) جو و گندم پیوندی و حیوانات اهلی بود، در اوایل هزارهٔ ششم شکل گرفت. افزون بر این، احتمالاً باغهای سبزی و شاید بعضی از میوه‌ها و زنبورداری وجود داشته است. به‌رغم این تنوع بالقوه، شیوهٔ رایج همان کشاورزی معیشتی همراه با شکار و گردآوری مواد غذایی بوده است. هنوز نمی‌دانیم که آیا تولید بیش از نیاز اولیه مردم بوده است یا نه. به‌رغم وجود مدارکی در زمینهٔ طبقه‌بندی اجتماعی، معتمد در دورهٔ شوشان احتمال تولید اضافی برای تأمین معاش گروهی ممتاز بعید است.

زیستگاه و ارتباط متقابل

اگرچه مکان‌یابی محوطه‌ها در دشت از تعیین روابط ناملموس میان آنها آسانتر است، می‌توان امیدوار بود که با شناخت گوناگونی‌های محوطه‌ها آن روابط را بازسازی کرد. اگرچه شناسایی برخی محوطه‌ها با کارکردهای احتمالی متفاوت در یک نظام معیشتی امکانپذیر است، متأسفانه برای ارزیابی کنشهای ویژه‌ای که در محوطه‌های خاص رخ می‌داد، حفاریهای اطلاعاتی لازم انجام نشده است.

با شواهد سفالی کار را آغاز می‌کنیم. قابل توجه است که در مساحت ۱۵۰۰ کیلومتر مربعی خوزستان که طی هزارهٔ پنجم استقرار یافت، سفالها اساساً سبک مشابهی دارند و تشخیص آنها از سفالهای مناطق اطراف آسان است. هیچ‌گونه محلی در سبک سفالها و هیچ پسرکانهٔ پرتی که نشانهٔ سبک خاصی باشد شناسایی نشده است. این

همگونی فراگیر بیانگر این است که سفال در چند محل ساخته شده و سپس در محدوده وسیعی توزیع شده است. با این حال، ممکن است این گمان درست نباشد، زیرا دولفوس (بی‌تا) محوطه‌های بسیاری با ضایعات کوره‌ای (تکه سفالهای میچاله و سوخته) یافته است که نشان می‌دهد حتی تولید انواع منحصر به فرد سفالها متداول بوده است ولی ضرورتاً نه در هر محله‌ای.

با توجه به دادوستد سفالهای حلف و عبید در نقاط دیگر (دیویدسون^۱ و مک‌کرل^۲ ۱۹۷۶، ۱۹۸۰؛ اوتس و دیگران ۱۹۷۷) و دادوستد گسترده‌ایسیدین به مدت بیش از ۲۰۰۰ سال تا دوره شوشان (رنفرو و دیکسون ۱۹۷۶)، دادوستد سفال شگفت‌انگیز نخواهد بود. ولی اگر دادوستد سفالها در سطحی وسیع و حجیم در خوزستان جریان داشته است، نحوه سازمان آن چگونه بود و در عوض چه کالاهایی مبادله می‌شده است؟ چون اکثر پژوهشگران چنین فرض می‌کنند که در هزاره پنجم مبادله فعالیت تجاری نبود، در پی شیوه‌های توزیع مجدد دیگری هستند که در خدمت مبادله بوده است. از دیدگاه نظری، طیفی از دادوستدهای اقتصادی وجود داشت که از مبادله دوسویه همتراز میان خویشاوندان گرفته تا دادوستدهای درون روستایی بین اشخاص ذی‌نفع و توزیع مجدد متمرکز از طریق رئیس روستا تا شرکت در بازارهای رسمی را دربرمی‌گرفته است. برای ارزیابی مؤثر این گزینه‌ها اطلاعات دیگری لازم است، زیرا تصمیم درباره این گزینه‌ها به ارزیابی ما از میزان یکپارچگی سیاسی و دگرگونی منطقه‌ای بستگی دارد. به هر حال، می‌توان به چندین مدرک عینی توجه کرد: اندازه جمعیت، گوناگونی دشت و خود محوطه‌ها.

طبق ارزیابیهای گوناگون، اندازه جمعیت یکجانشین در دوره روستانشینی بین ۸۵۰۰ تا ۲۵۰۰۰، تعیین شده است. (در این محاسبه عدد ۲۰۰ نفر در هر هکتار از محل استقرار به کار رفته است [دولفوس ۱۹۸۳]) با توجه به اندازه مذکور و تعداد روستاها، به نظر نمی‌رسد که ازدواج و مبادله تولیدات خانگی صرفاً محلی درون‌فامیلی، بتواند چنین پراکندگی کاملی از طرحهای پیچیده و بسیار ویژه منقوش بر این ظروف را توجیه کند.

1. Davidson

2. McKerrel

بنابراین باید در پی شیوه‌های دیگری برای توجیه این مبادله فراگیر باشیم. یکی از موارد قابل بررسی اقتصاد معیشتی است. اجتماع شوشان مشتمل بر کشاورزان یکجانشین و دامداران کوچ‌رو در دشتی با منابع گوناگون و پراکنده بود؛ دشتی که در خود توانمندی‌هایی برای مبادلهٔ ثمربخش محصولات کشاورزی یا صنعتی کاملاً بومی داشت. به بررسی مبادلات درون منطقه‌ای نیاز نیست، زیرا وسایل زندگی در دشت یا حواشی آن وجود داشت. فقط کالاهای تجملاتی و غیربومی، مانند مس، از خارج به محل آورده شده‌اند. از روی سفالها و نشانه‌های دیگر می‌توان فهمید مراکز تولید یا کارخانه‌های بومی نیز وجود داشته است و دست‌کم بعضی از کالاها از جمله سفال، حصیر، پشم، فرآورده‌های شیر، قیر، ابزار ساخته‌شده از سنگ آتش‌زنه و جز آن از این محلها توزیع می‌شده است. بنابراین، عناصر یک مدل از نظام زیستگاهی باید شامل کارگاهها و احتمالاً مراکز مخصوص دادوستد باشد.

حال به خود زیستگاه بپردازیم. اندازهٔ چشمگیر شوش و یکدستی بقیهٔ روستاهای کوچک حیرت‌انگیز است. در اصطلاح جغرافی دانان، این وضع یک توزیع نخستی است که در آن یک محوطه بسیار بزرگتر از سایر محوطه‌هاست. چنین محوطهٔ باستانی بزرگی غالباً «مرکز» انگاشته می‌شود که با توجه به سکوی معبدی بزرگ و زیستگاه پیرامون آن در شوش عنوان قابل قبولی است. با این حال، شوش در معنی عام کلمه «مرکزی» نیست زیرا در غربی‌ترین حاشیهٔ دشت خوزستان واقع شده است (شکل ۱۰). بدیهی است که مکان شوش به هیچ وجه با مفهوم مکان مرکزی در شبکهٔ روستاهای اقماری پیرامون مطابقت ندارد، مگر اینکه اکثر وسعت دشت خوزستان را از حیطه نفوذ این زیستگاه حذف کنیم یا اینکه فرض کنیم با مراکز دیگر خارج از شوشان ارتباط متقابل داشته است.

در میان محوطه‌های باقیمانده، روستاهای کوچک، دست‌کم چهار نوع محوطهٔ باستانی را می‌توان تشخیص داد. یک کارگاه سفالگری در جعفرآباد، که فاصلهٔ زیادی از شوش ندارد، در یک مقطع زمانی که این محوطه مسکونی نبود سفال تولید می‌کرده است (دولفوس ۱۹۷۵). به عقیدهٔ من، این محوطه کارخانه بوده است. نوع دیگر محوطهٔ

باستانی «خانه خان» است. من این اصطلاح را برای توصیف محوطه‌های خاصی وضع کرده‌ام که در آنها ظاهراً ساختمان منحصر به فردی در بلندترین قسمت تپه وجود داشت. هاروی وایس^۱ (۱۹۷۲) با حفاری یکی از این خانه‌ها اندازه بزرگ و مکان مجزای آن را تأیید کرد. به نظر من این محوطه‌ها اقامتگاه رؤسای محلی بوده‌اند و احتمالاً شبانان و کشاورزان آنها را ساخته‌اند. نوع سوم روستاها که تاکنون با حفاری به وجود آنها پی برده شده است، مرکز دادوستد است. این محوطه احتمالاً در نظام اقتصادی فرضی من کارآیی داشته، ولی وجود آن ضروری نبوده است و در انجام معاملات بین گله‌داران و کشاورزان یا بین صنعتگران و خریداران نقش میانجی داشته است. احتمال می‌دهم که برخی از این محوطه‌ها نزدیک منابع مواد خام، محل انجام فعالیتهای صنعتی پرحجمی چون سفالگری و سببافی، قرار داشتند. نوع چهارم از روستاها مزارع کشاورزی است. فضا سازی و اندازه این محوطه‌ها نشان می‌دهد که آنها به لحاظ اقتصادی خودکفا، همراه با زمینهای مزروعی و آیش کافی در پیرامونشان برای رفع نیازهای معیشتی، هستند. بعلاوه، باید وجود اردوگاههای گله‌داری را نیز، چه به صورت محوطه‌هایی جدا از روستاهای کشاورزی و چه به شکل واحدهایی که به طور فصلی از روستاها جدا می‌شده‌اند، محتمل دانست. با توجه به این مدرک که سابقه اردوگاههای کوچ‌نشینی را به ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رساند، می‌پذیرم که اجتماعات بزرگ گله‌داران چادرنشین در دوره شوشان جدید به طور فصلی در دشت زندگی می‌کرده‌اند؛ ولی تاکنون مدرک دقیق و صریحی در این زمینه به دست نیامده است.

دوام زیستگاهها مطلب دیگری است که در بازسازی نظام زیستگاهی باید بحث شود. با مطالعه نظام زیستگاهی با کنترل نسبتاً دقیق گاهنگاری، معلوم می‌شود که زیستگاهها تغییر کرده‌اند. نمودار درختی پیشینه زیستگاهی محوطه‌های شوشان جدید حاکی از این است که شانس هریک از آنها برای دوام و انتقال از یک فاز به فاز بعدی برابر بوده است (شکل ۱۷). با تبدیل این نسبت به سال، متوجه می‌شویم که میانگین عمر بیشتر روستاها حدود یک صد سال بوده است؛ بدین ترتیب اگرچه یک محوطه

1. Harvey Weiss

باستانی ممکن بود چند هزار سال استقرار داشته باشد، احتمالاً قبل از متروک شدن محوطه به مدت چندین نسل زیستگاه بوده است، که این فرایند را «استقرار مجدد دورانی»^۱ می‌نامند (آدامز و نیسن ۱۹۷۲، ص ۳۰).

ماهیت تغییر یابنده زیستگاه در دوره شوشان به دو دلیل اهمیت دارد. نخست، نشان می‌دهد که برآورد جمعیت بر اساس تعداد کل محوطه‌های باستانی در دشت در واقع نامطمئن و احتمالاً بسیار بالاست، زیرا محوطه‌ها در طول زمان، استقرار یافته و متروک شده‌اند و همه محوطه‌های یک مرحله همزمان به اشغال در نیامده است. دوم، این تغییر نشان می‌دهد که زمین چندان هم کم نبوده است و بنابراین زمینی خاص، دست‌کم به منزله ملک یا ارثیه، ارزش بالایی نداشته است. این نظریه با تراکم نسبتاً اندک جمعیت هماهنگی دارد. حتی در بالاترین میزان تراکم در دوره شوشان، احتمالاً کمتر از ده نفر در هر کیلومتر مربع سکونت داشته‌اند که با انجام کشاورزی چندین برابر این تعداد در این مساحت می‌توانستند زندگی کنند (آدامز و نیسن ۱۹۷۲، ص ۲۹).

بدین ترتیب بازسازی من از نظام زیستگاهی شوشان - بی‌هیچ نظری در این باره که یک سلسله مراتب سیاسی یا اقتصادی کنترل‌کننده در کار بوده است - شامل سه «سطح» می‌شود. شوش به گونه‌ای نمادین و شاید واقعی، در رأس نظام زیستگاهی قرار دارد. سطح بعدی شامل روستاهای کشاورزی و اردوگاههای گله‌داری است که واحدهای خانگی و اقتصادی تمام‌عیاری به شمار می‌روند. سطح سوم جوامع متخصص را دربردارد: خانه‌های خان، کارخانه‌های صنعتی و احتمالاً جایگاههای ویژه دادوستد. حفاریهای انجام شده یا نتایج حاصل از بررسیها مدارکی مبنی بر وجود این گوناگونی ارائه می‌دهند، ولی با تعیین انواع روستاها نمی‌توانیم با صراحت تعداد هر نوع روستا موجود را مشخص کنیم یا این احتمال را که در محوطه‌ای خاص چندین فعالیت صورت می‌گرفته است رد کنیم.

یک جنبه مهم این بازسازی میزان تخصیصی بودن و مبادله‌ای است که تلویحاً به آن اشاره شده است. اگر این بازسازی را درست بدانیم، با مقایسه آن با الگوهای

1. cyclical reoccupation

اقتصادی جدید می توان فرض کرد که مراکز تجاری برای واسطه گری این کسب و کار به وجود آمدند. شوش یا چغامیش - محوطه باستانی پیش از شوش - را می توان مرکز تجاری احتمالی دانست، اگرچه در هیچ یک از این دو مکان نشانه ای از امکان فعالیتهای تجاری کشف نشده است. حتی اگر یک روستائین برای خرید می توانست پیاده به هر دو محوطه برسد، نسبت دادن عنوان مرکز تجاری به این محوطه های مهم این اشکال را دارد که مکان و موقعیت هیچ یک برای دریافت یا توزیع کالا^۱ در حجمهای مختلف مناسب نبوده است. آن دو در حاشیه دشت مستقر شده بودند؛ شوش حدود ۵۰ کیلومتر و چغامیش حدود ۲۵ کیلومتر از دورترین روستا فاصله داشت. به احتمال زیاد مصرف کنندگان با وسایل نقلیه نسبتاً ابتدایی خود را به محوطه های تولیدکننده یا توزیع کننده می رساندند و در این مکانها می توانستند پشم، وسایل ساخته شده از نی، فرآورده های شیر، حبوبات، سبزیجات، عسل، روغن، سفال و مواد دیگر را تهیه کنند. این محوطه ها را می توان کارگاه یا «بازارهای تقاضا» نامید؛ آنها همیشه فعال نبودند بلکه فقط در مواقع لزوم یا هنگامی که طبق گردش فصلی تقاضایی پیش بینی می شد فعال می شدند. چنین نظامی هم با سطح ساده فناوری و هم با اقتصاد اصولاً معیشتی که تعداد زیاد روستاهای کوچک حاکی از آن است، بخوبی سازگاری دارد. در مسافتهای طولانی، وجود نظامی مبتنی بر دستفروشی یا صنعتگران دوره گرد باید ضروری باشد ولی در مورد شوشان هیچ یک به نظر لازم نمی آید.

به رغم تمرکززدایی فعالیتهای اقتصادی، پیچیدگی بالقوه نظام حاکم بر خوزستان چشمگیر است. اگر در آنجا تولیدکنندگان سفالهای مرغوب وجود داشته است، پس بی تردید بسیاری مشاغل دیگر نیز متخصصانی داشته اند. در واژگان سومریان دوازده پیشه نام برده شده است که نشان دهنده توسعه فزاینده فعالیتهایی است که احتمالاً بعدها طی دوره های روستائینی جدید در خوزستان و بین النهرین جنوبی ظاهر شده است.

طبق برداشت من، یک همبستگی ساختاری، یا به قول گیرتز^۱ (۱۹۶۴، ص ۳۰) یک «جمع گرایی چندگانه»^۲، که بر پایه مبادله دوره ای قرار داشت، بسیاری از

1. Geertz

2. pluralistic collectivism

روستاهای کوچک خوزستان را بدون انگیزه‌های سیاسی یا اقتصادی و یا نهادهای کنترل‌کننده به هم پیوند داده است. در واقع، به دلیل تراکم اندک جمعیت و وجود زیستگاههای تغییر یابنده اعمال مؤثر چنین کنترلی در دوره شوشان ناممکن است. از سوی دیگر، نزدیکی جغرافیایی و پیوندهای اعتقادی با حذف مسائل تفرقه‌انگیز، برای برپانگاه داشتن نظامی که مدیریت کاملی نداشت ولی ساختارمند بوده است، می‌توانست کافی باشد.

تاکنون، در این بازسازی به خود محوطه شوش که نقطه مرکزی زیستگاه در خوزستان است، توجهی نشده است. حال به این مطلب می‌پردازیم.

ماهیت مرکزیت

در دوره روستانشینی جدید، یک سکوی پله‌ای عظیم در شوش بنا شد. این سکو از خشت خام ساخته شده بود و اضلاع قاعده آن حدود ۷۰ متر و ارتفاع آن از دشت ۱۵ متر بود. اگرچه ساختمانهایی نزدیک این سکو کشف نشده است، دلیل قانع‌کننده‌ای در دست نیست که آن را پایه یک معبد ندانیم (هول ۱۹۸۳). بسیاری از نویسندگان خود معبد را نشان تمرکز سیاسی می‌دانند و به پیروی از گونه‌شناسی تکاملی (سرویس ۱۹۶۲؛ فرید ۱۹۶۷؛ رنفرو ۱۹۷۳) آن را مدرکی می‌دانند مبنی بر اینکه شوش پایگاه خان‌سالاری بوده است. از آنجا که معنی این اصطلاح خود دستخوش تغییر شد، مفهوم ضمنی آن در میان نویسندگان بسیار متفاوت است. من در این بحث آن را با مفهومی که رنفرو ذکر کرده است (۱۹۷۸، ص ۱۰۰) به کار می‌برم؛ وی در مورد برجسته‌ترین ویژگی خان‌سالارها گفت:

گزارش باستان‌شناختی حاکی از وجود مکانهای مرکزی است. مقرر شخص اصلی، که خان مادام‌العمر است، معمولاً در مکان مرکزی است، حتی در صورتی که این مکان دوره‌ای باشد... معمولاً وجود ساختمانهای ویژه برای خان و گاهی بناهای یادمانی ویژه انجام مراسم زندگی یا مرگ به مکان مرکزی شکوه و عظمت می‌بخشید.

پس خان هماهنگ‌کننده «فعالتهای اقتصادی، اجتماعی و مذهبی» بود (رنفرو ۱۹۷۴، ص ۷۳). در نظریه پردازی تکامل‌گراها درباره خان‌سالاریها، دیدگاه اصلی

کنترل رو به رشد و در دست گرفتن قدرت توسط گروهی ممتاز است که پس از آن گروه می‌توانست برای دستیابی به ملزوماتی چون اقامتگاههای ممتاز و وسایل تجمل از این قدرت استفاده کند. از این لحاظ دوره روستانشینی جدید بسیار حساس است، زیرا فقط چند سال بعد، دوره اوروک با ظهور حکومتی متنفذ مواجه می‌شود (ر.ک. جانسون، فصل ۴، بحثی در زمینه دوره اوروک). طبق برخی دیدگاهها، این حکومت پیامد طبیعی جامعه طبقاتی در طول دوره روستانشینی جدید است (جانسون ۱۹۷۳؛ رایت و جانسون ۱۹۷۵).

با این دیدگاهها، پذیرش کامل تعریف رنفرواز «خان سالاری» لازم نیست، زیرا مدارک کافی در دست است که جوامع انسانی تغییرپذیری را نشان می‌دهند و دستخوش آن هستند؛ ولی براحتی و با یک رده‌شناسی ساده نمی‌توان این تغییرپذیری را توجیه کرد. در ضمن، همه هم‌رأی هستند که لازمه «خان سالاری»، در صورتی که صرفاً مقامی تشریفاتی نباشد، نظارت بر منابع حیاتی است؛ چه در زمینه غذا، کارگر، کالا، دسترسی به آب و چه ماوراءالطبیعه. خان بسته به میزان نظارتی که بر این منابع دارد، سهم زیاد یا کمی از فراورده‌های حاصل از این منابع را به خود اختصاص می‌دهد و باقی آن را مستقیماً برای برگزاری جشنها، اهدای هدایا یا به‌طور غیرمستقیم به صورت کارهای عمومی «صرف» رعایایش می‌کند. اینها روشهای توزیع مجدد هستند. به گفته جرج دالتون (۱۹۶۹، ص ۷۳):

توزیع مجدد متضمن پرداختهای اجباری کالاهای مادی، پول، یا خدمات کارگری برای مرکزی است که تا اندازه‌ای از نظر اجتماعی شناخته شده است و معمولاً شاه، خان یا روحانی است؛ او سهم خود را برای فراهم کردن خدمات جامعه (از قبیل دفاع یا برگزاری جشن) و پاداش دادن به افراد خاص بار دیگر به کار می‌اندازد.

سالینز^۱ (۱۹۷۲، ص ۱۹۰) این بحث را چنین ادامه می‌دهد:

توزیع مجدد به‌طور منطقی جامعه را حفظ می‌کند... در عین حال، یا در عوض، کارکردی ابزاری دارد: توزیع مجدد خود، به صورت آیینی شراکتی و تابع قدرت مرکزی، ساختار حقوقی را تقویت می‌کند... شرکت در نظام خان سالاری، روح اتحاد و تمرکز را پدید

1. Sahlins

می‌آورد، ساختار را تدوین می‌کند و سازمان تمرکز یافته نظم و کنش اجتماعی را تقویت می‌کند.

از آنجا که خان سالاری، به نوعی به توزیع مجدد بستگی دارد، مرکز باید مدرکی ارائه دهد که نشان‌دهنده ماهیتش باشد. اگر کالاهای توزیع مجدد می‌شده‌اند، پس مرکز باید امکاناتی برای سامان بخشیدن و کنترل گردآوری کالاهای و توزیع آتی آنها داشته باشد. بنابراین وجود امکاناتی برای انبار کردن یکی از نشانه‌های توزیع مجدد خواهد بود. به هر ترتیب، هر سهم قابل توجهی از مواد که به عامل توزیع مجدد اختصاص یابد، حاکی از قبول نظام از سوی اهداکننده‌ها یا اعمال قدرت از سوی عامل است. در مورد شوشان به همین دلیل ساده که شوش، تنها مرکز آن ناحیه، با توده مردم ارتباط رو در رو نداشته است، نمی‌توانست کنترل دقیقی بر شمار متعدد روستاییان و شبانان داشته باشد. به گفته جانسون (فصل ۴) «دامنه کنترل اداری» بسیار وسیعی در کار بوده است. از آنجا که شوش تنها مرکز بود، ناگزیر باید تنها اداره کننده و مسئول همه شوشان بوده باشد؛ منطقه‌ای که در آن ده هزار نفر یا بیشتر، به صورت تعداد بیشماری از جوامع جداگانه سکونت داشته‌اند.

مفهوم دامنه کنترل، ما را به این اندیشه وادار می‌دارد که سرزمینی با این وسعت را چگونه یک خان به طور مؤثر اداره می‌کرد. طبق نظریه جانسون، شش واحد (روستاهای جدا از هم) احتمالاً به محدوده‌هایی که امکان کنترل دقیق آنها وجود داشته است، نزدیک بوده‌اند، اگرچه با مسامحه بیشتر تعداد واحدها بیشتر بوده است. با این حال، تنها با برقراری ارتباط مستقیم با «خانها»، که هر یک نماینده شش روستا یا بیشتر بودند، کارآیی شوش در اداره حومه خود به میزان زیادی افزایش می‌یافت. این مورد مثالی است برای آنچه جانسون (۱۹۸۲ ب) «سلسله مراتب زنجیره‌ای» نامید. در این نظام نمایندگان برای واحدهای بزرگتر در حال رشد تصمیم می‌گیرند: رئیس خانواده برای خانواده، رئیس روستا برای روستا و خان برای گروهی از روستاها. ممکن است سازمان بر پایه سلسله مراتب نباشد ولی همان شیوه را دنبال کند، یعنی از تعداد افراد مرتبط با افراد دیگر بکاهد.